



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



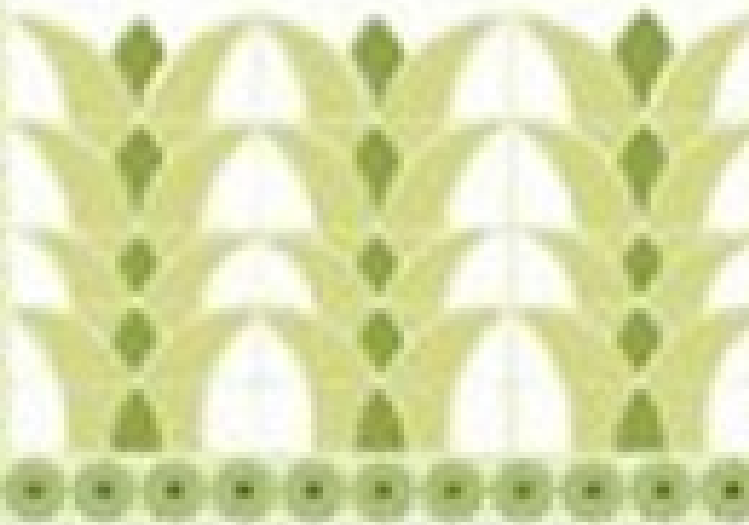
عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# فوائد الطفيّه

حکیم الطیب قرظی



اصحیح و تصحیح و تالیف  
ڈاکٹر مجید انیسوری

مقدمہ

ڈاکٹر حسن الاحمدی

پروفیسر

پبلسٹیٹیو

پبلسٹیٹیو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فوائد الطفیه

نویسنده:

لطیف قزوینی

ناشر چاپی:

انتشارات طب سنتی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۰	فوائد الطفیه
۲۰	مشخصات کتاب
۲۰	طرح چند مرکزی احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران گام ششم
۲۲	فهرست مطالب
۲۹	[پیش گفتارها]
۲۹	[مقدمه دکتر محسن ناصری]
۳۰	[کلام استاد (مقدمه استاد دکتر محسن تاج بخش)]
۳۰	به نام خداوند جان و خرد
۳۲	نجم الدین الیاس
۳۳	مولانا جلال طبیب شیرازی
۳۳	میرزا احمد نصیر الدین اصفهانی
۳۴	استادان لطیف قزوینی
۳۵	حکیم میرزا محمّد تبریزی
۳۶	میرزا سید رضی سمنانی
۳۹	مراجع مقّمه:
۴۰	[مقدمه مصحح (دکتر مجید انوشیروانی)]
۴۰	اشاره
۴۱	مشخصات نسخه خطّی
۴۱	خطاهای فهرست‌نگاری در مورد این کتاب
۴۲	مکّرر زهره شد با لفظ مریخ
۴۲	درون‌مایه و ساختار کتاب
۴۳	شیوه نویسنده در بیان بیماری‌ها

- تجربه‌های درمانی شخصی نویسنده، با نگاهی به وضع طبّ ایرانی در روزگار وی ..... ۴۳
- ویژگی‌های ادبی کتاب ..... ۴۴
- کاستی‌های کتاب ..... ۴۵
- شیوه تصحیح ..... ۴۶
- سخنی در باب تصحیح متون طبّی کهن ..... ۴۹
- سخنی با خوانندگان ..... ۵۰
- سپاس و بندگی ..... ۵۱
- پایان سخن ..... ۵۲
- فوائد الطّفیه حکیم لطیف قزوینی ..... ۵۳
- اشاره ..... ۵۳
- [دیباجه] ..... ۵۳
- قواعد کلّیه ..... ۵۶
- قواعد کلّیه عملّیه ..... ۵۷
- [بثور رئوس صبیان] ..... ۵۷
- اشاره ..... ۵۷
- [سعفه] ..... ۵۷
- اشاره ..... ۵۷
- [بثور متقرّح مستدیر] ..... ۵۷
- [صداع] ..... ۵۸
- اشاره ..... ۵۸
- [صداع حار ساذج] ..... ۵۸
- [صداع حارّ غیر ساذج] ..... ۵۸
- [صداع به سبب سوء مزاج یارد ساذج از اسباب خارجی (خبطه)] ..... ۵۹
- [صداع به سبب سوء مزاج یارد ساذج از اسباب داخله] ..... ۵۹

- ۵۹ ..... [صداع دموی]
- ۶۰ ..... [صداع صفراوی]
- ۶۰ ..... [صداع بلغمی]
- ۶۰ ..... [صداع سوداوی]
- ۶۱ ..... [دیگر علامات صداع]
- ۶۱ ..... [سرسام]
- ۶۱ ..... اشاره
- ۶۱ ..... [علاج نافع سرسام دموی]
- ۶۲ ..... [علاج لیثرغس (سرسام بلغمی)]
- ۶۲ ..... اشاره
- ۶۲ ..... [نکته در تمیز قرانیطس و لیثرغس]
- ۶۲ ..... [تفاوت میانه قرانیطس و لیثرغس به بیان بولس]
- ۶۳ ..... سرسام صفراوی
- ۶۳ ..... [سرسام سوداوی]
- ۶۴ ..... [برسام]
- ۶۴ ..... [شقاقلوس]
- ۶۴ ..... [غانقرا یا]
- ۶۴ ..... [سبات و سهر]
- ۶۴ ..... اشاره
- ۶۴ ..... علاج سبات
- ۶۵ ..... [سهر]
- ۶۵ ..... اشاره
- ۶۵ ..... [تفاوت در معالجه سهر صبیان و غیره]
- ۶۵ ..... اشاره

- ۶۵ ..... [اصلاح حال مرضه در اطفال راضع مبتلا به سهر]
- ۶۶ ..... [سهر به واسطه حمی یا وجع یا امتلاء یا سوء الهضم]
- ۶۶ ..... [مالیخولیا]
- ۶۶ ..... اشاره
- ۶۶ ..... [نکته در اسباب و علامات مالیخولیا]
- ۶۶ ..... [علاج مالیخولیا]
- ۶۷ ..... اشاره
- ۶۷ ..... [شربت نافع مالیخولیای مراقی]
- ۶۸ ..... [عشق]
- ۶۸ ..... [نسیان]
- ۶۹ ..... [صرع]
- ۶۹ ..... [سکته]
- ۶۹ ..... اشاره
- ۷۰ ..... [نکته در امتلاء دماغ و امراض عصبانی]
- ۷۰ ..... [علامات سکته و تقدمه المعرفه سکته]
- ۷۰ ..... [علاج سکته]
- ۷۱ ..... تشنج
- ۷۱ ..... اشاره
- ۷۱ ..... [علامات تشنج]
- ۷۱ ..... [علاج تشنج]
- ۷۲ ..... [سایر انواع امراض عصبانی]
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۲ ..... [اختلاج]
- ۷۲ ..... اشاره



- ۷۲ ..... [قول جالینوس در علاج علل اعصاب و اختلاج]
- ۷۳ ..... [نکته در فلج حادث از حرارت و یبوست]
- ۷۳ ..... اشاره
- ۷۳ ..... تدبیر امراض الاذن
- ۷۳ ..... اشاره
- ۷۴ ..... [ورم گوش اطفال]
- ۷۴ ..... أدویة العلاج فی العین
- ۷۶ ..... امراض انف
- ۷۶ ..... اشاره
- ۷۶ ..... [رعاف]
- ۷۷ ..... فی أدویة الفم، فی بطلان الذوق
- ۷۷ ..... اشاره
- ۷۸ ..... [فی ثقل اللسان و تغیر الکلام و العظم و الصفدع و البثور و القلاع و البحر و سیلان و شقاقه و حرقته]
- ۷۹ ..... امراض اسنان
- ۷۹ ..... اشاره
- ۷۹ ..... [ملاحظات حفظ دندان]
- ۸۰ ..... [درد دندان]
- ۸۰ ..... أدویة الوجه
- ۸۱ ..... أدویة الحلق
- ۸۱ ..... اشاره
- ۸۱ ..... [ورم گلو]
- ۸۲ ..... [نکته در بحوحت صوت]
- ۸۳ ..... أدویة الصدر
- ۸۳ ..... تدبیر السعال

- ۸۳ ..... اشاره
- ۸۴ ..... [ربو و ضيق النفس]
- ۸۴ ..... اشاره
- ۸۴ ..... [نکته در ربو]
- ۸۴ ..... البسایط، مفرداتی که در ضيق النفس نافع است:
- ۸۵ ..... [تبصره، قول جالینوس در معنی ربو]
- ۸۵ ..... [ذات الرّیه]
- ۸۶ ..... فی تدبیر امراض القلب
- ۸۶ ..... اشاره
- ۸۶ ..... [سوء مزاج قلب به واسطه حرارت]
- ۸۶ ..... [سوء مزاج بارد قلب]
- ۸۷ ..... [سوء مزاج یابس قلب]
- ۸۷ ..... [سوء مزاج یابس بارد قلب]
- ۸۷ ..... [تبصره در سوء مزاجات قلب]
- ۸۷ ..... [نکته در عوارض قلب]
- ۸۸ ..... البسایط، مفرداتی که خفقان را نافع است:
- ۸۸ ..... فی أدویة الثدی
- ۸۸ ..... اشاره
- ۸۸ ..... [تدبیر شیر غلیظ]
- ۸۹ ..... [تدبیر لبن رقیق]
- ۸۹ ..... [قلّت لبن]
- ۸۹ ..... [اورام پستان]
- ۸۹ ..... [البسایط در ثدی]
- ۹۰ ..... البسایط، مفرداتی که مفید است:

- ۹۰ ..... [قول اغلوقن در سرطان ثدی]
- ۹۰ ..... [نکته در ورم حازّ و ورم بارد مری و علاج آن دو]
- ۹۱ ..... فی تدبیر أدویة المعده
- ۹۱ ..... اشاره
- ۹۱ ..... [سوء مزاج حازّ معده]
- ۹۱ ..... [سوء مزاج بارد معده]
- ۹۱ ..... [سوء مزاج معده از لبث غذا در فم معده]
- ۹۲ ..... [ورم دموی معده]
- ۹۲ ..... [ورم صفراوی معده]
- ۹۲ ..... [ورم بلغمی معده]
- ۹۳ ..... [نکته در مراحل ورم معده]
- ۹۳ ..... [تبصره در سایر سوء مزاجات معده]
- ۹۳ ..... [نکته در رعه معده]
- ۹۴ ..... البسایط در امراض معده:
- ۹۴ ..... [تذکره در عطش مفرط]
- ۹۵ ..... اشاره
- ۹۵ ..... [نکته در علاج اقسام عطش]
- ۹۵ ..... [نکته در عطش مفرط در وقت رویدن دندان اطفال]
- ۹۵ ..... البسایط در علاج عطش:
- ۹۶ ..... [تبصره در ذرب]
- ۹۶ ..... اشاره
- ۹۶ ..... [قول رازی در ذرب بی حرارت]
- ۹۶ ..... [هیضه]
- ۹۶ ..... اشاره

- ۹۷ ..... [نکته در تدبیر تخمه]
- ۹۷ ..... [البسایط در تخمه و هیضه]
- ۹۸ ..... فی تدبیر امراض الکبد
- ۹۸ ..... اشاره
- ۹۸ ..... [تشخیص امراض کبد از فساد لون]
- ۹۸ ..... [تشخیص امراض کبد از براز]
- ۹۸ ..... [فرق میان سده و ورم کبد]
- ۹۸ ..... [نکته در ورم مقعر و محدب کبد]
- ۹۸ ..... اشاره
- ۹۹ ..... [امتیاز ورم مقعر و محدب کبد]
- ۹۹ ..... [امتیاز میان ذات الکبد و ذات الجنب]
- ۹۹ ..... [تبصره در قیام کبدی]
- ۹۹ ..... [نکته در دفع خون از امتلاء و قوه بدن]
- ۹۹ ..... [فرق میانه خون کبد و سایر]
- ۹۹ ..... [فرق میانه خون کبد و امعاء]
- ۹۹ ..... [انواع استفراغ دم]
- ۱۰۰ ..... [نکته در ضمادات اورام کبد]
- ۱۰۰ ..... [نکته در استعمال اضمده سده کبد]
- ۱۰۱ ..... [البسایط در وجع و ورم و سده و صلابت کبد]
- ۱۰۲ ..... [نکته در ادویه سودمند کبد]
- ۱۰۲ ..... [نکته در وقوع یرقان]
- ۱۰۲ ..... [قول ابن سراجیون در یرقان اسود]
- ۱۰۳ ..... [قول زکریا در استدلال یرقان بحرانی]
- ۱۰۳ ..... [البسایط در یرقان]

- تدبیر الاستسقاء و سوء القنیه ..... ۱۰۳
- [سوء القنیه] ..... ۱۰۳
- استسقاء ..... ۱۰۴
- اشاره ..... ۱۰۴
- [نکته در فرق زقی و طبلی] ..... ۱۰۴
- [نکته در علل استسقاء] ..... ۱۰۴
- [امتیاز سوء مزاج جگر و سپرز از لون مستسقی] ..... ۱۰۴
- [علاج استسقاء] ..... ۱۰۴
- البسایط در استسقاء: ..... ۱۰۶
- [در بزل و اخراج ماء] ..... ۱۰۶
- فی أدویة الطحال ..... ۱۰۷
- اشاره ..... ۱۰۷
- [تدبیر علاج ریح و صلابت و ورم طحال] ..... ۱۰۷
- [البسایط در امراض طحال] ..... ۱۰۸
- فی تدبیر امراض الامعاء ..... ۱۰۸
- اشاره ..... ۱۰۸
- [قولنج ورمی] ..... ۱۰۹
- [تزخر] ..... ۱۰۹
- [نکته در حدوث قروح در امعاء] ..... ۱۰۹
- [قول ابن ماسویه در علاج سحج امعاء] ..... ۱۰۹
- زهیر [۱۲۱] ..... ۱۱۰
- [البسایط در قروح امعاء] ..... ۱۱۰
- [نکته در امتیاز اقسام مغص] ..... ۱۱۰
- اشاره ..... ۱۱۱

- ۱۱۱ ..... [حکم مسیح در مغص شدید مراری]
- ۱۱۱ ..... [البسایط در مغص]
- ۱۱۱ ..... حابسات اسهال
- ۱۱۲ ..... تدبیر القولنج
- ۱۱۲ ..... اشاره
- ۱۱۳ ..... [نکته در فرق وجع قولنج با وجع کلیه]
- ۱۱۳ ..... [امتیاز میانه قولنج عام و ایلاوس]
- ۱۱۳ ..... اشاره
- ۱۱۳ ..... [بهترین معالجه در ایلاوس]
- ۱۱۳ ..... [البسایط در علاج ریاح و نفخ و قولنج]
- ۱۱۴ ..... ادویة الدود و الحیاء
- ۱۱۴ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... [البسایط در دفع و قتل کرم]
- ۱۱۵ ..... فی تدبیر بواسیر
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۵ ..... [انواع بواسیر]
- ۱۱۵ ..... اشاره
- ۱۱۶ ..... [اشکال بواسیر نوع اول]
- ۱۱۶ ..... [علامت باسور]
- ۱۱۶ ..... [علاج بواسیر نوع اول]
- ۱۱۸ ..... [علاج نواصیر منقول از قرابادین سرابیون]
- ۱۱۸ ..... [تبصره در خروج مقعده اطفال]
- ۱۱۸ ..... [البسایط در بواسیر و شقاق مقعده]
- ۱۱۹ ..... تدبیر امراض الرّحم

- ۱۱۹ ..... اشاره
- ۱۲۰ ..... [تبصره در عوارض عارضه رحم]
- ۱۲۱ ..... [نکته در علامت حبل، و حمل ذکور و نسوان]
- ۱۲۲ ..... [نکته در امتیاز میان آکله و سرطان رحم]
- ۱۲۲ ..... [امتیاز خون بواسیر و طمث]
- ۱۲۲ ..... [البسایط در وجع و قرحه رحم]
- ۱۲۳ ..... [تبصره در اختناق رحم]
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۳ ..... البسایط در اختناق رحم:
- ۱۲۳ ..... فی تدبیر امراض الکلی و المثانه
- ۱۲۳ ..... اشاره
- ۱۲۴ ..... [نکته در امتیاز محل ورم در گرده]
- ۱۲۴ ..... [قول جالینوس در اعلال کلیه]
- ۱۲۴ ..... [علامات قروح کلی و مثانه]
- ۱۲۴ ..... اشاره
- ۱۲۵ ..... [نکته در علاج قروح]
- ۱۲۵ ..... [نکته در امتیاز میانه وجع قولنج و وجع حصات کلیه]
- ۱۲۶ ..... البسایط در امراض گرده:
- ۱۲۶ ..... [نکته در مقلّات بول]
- ۱۲۶ ..... [قول ابقراط در تقطیر]
- ۱۲۶ ..... [نکته در جرب مثانه]
- ۱۲۷ ..... [نکته در ذیابیطس]
- ۱۲۸ ..... فی تدبیر امراض الخصیه
- ۱۲۸ ..... اشاره

- ۱۲۸ ..... [تذکره در انواع قیله]
- ۱۲۸ ..... اشاره
- ۱۲۸ ..... [علاج‌های ادره و فتق]
- ۱۲۹ ..... [نکته در سیلان منی]
- ۱۳۰ ..... [معالجات و تدابیر باه]
- ۱۳۰ ..... اشاره
- ۱۳۰ ..... البسایط در باه:
- ۱۳۱ ..... فی تدبیر البخر و امراض الاطراف
- ۱۳۱ ..... فی الاورام و الطّاعون
- ۱۳۲ ..... [امراض جلد و ظفر]
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۲ ..... [داخس]
- ۱۳۲ ..... اشاره
- ۱۳۳ ..... [قول محمّد بن زکریّا در داخس]
- ۱۳۳ ..... [جرب و حکّه]
- ۱۳۴ ..... فی تدبیر امراض المفاصل و العرق النسا
- ۱۳۴ ..... اشاره
- ۱۳۴ ..... [قاعدۀ در استفراغ در اصحاب مفاصل به حسب خلط غالب]
- ۱۳۵ ..... [نکته در اوجاع مفاصل]
- ۱۳۵ ..... [نکته در علاج نفرس]
- ۱۳۵ ..... اشاره
- ۱۳۵ ..... [دستور در علاج نفرس]
- ۱۳۶ ..... [تذکره در علاج داء الفیل]
- ۱۳۶ ..... البسایط در اوجاع مفاصل:



- ۱۳۷ ..... فی الحمیات
- ۱۳۷ ..... اشاره
- ۱۳۷ ..... [اجناس حمیات]
- ۱۳۸ ..... [حمیات خلطی]
- ۱۳۸ ..... [حمای یوم]
- ۱۳۹ ..... مطبقه
- ۱۳۹ ..... سونوخس
- ۱۴۰ ..... ذات الجنب
- ۱۴۰ ..... ذات الجنب دموی
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... [ذات الجنب صفراوی]
- ۱۴۱ ..... [ذات الجنب بلغمی]
- ۱۴۱ ..... [ذات الجنب سوداوی]
- ۱۴۱ ..... ذات الصدر
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... [امتیاز ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه]
- ۱۴۲ ..... [قول شیخ الرئیس در علاج ذات الریه]
- ۱۴۲ ..... [اعراض وارده ذات العرض و شوصه و ذات الجنب]
- ۱۴۲ ..... [پیوست‌ها:]
- ۱۴۲ ..... فهرست منابع و مراجعی که در پانوشته‌های متن کتاب از آنها بهره گرفته شده است:
- ۱۴۴ ..... فهرست آیات و روایات، اشعار عربی و فارسی، مثل‌ها، و عبارات طبّی عربی: آیات قرآن:
- ۱۴۵ ..... اشاره
- ۱۴۵ ..... احادیث:
- ۱۴۵ ..... اشعار فارسی:

۱۴۶	.....	مثل‌های عربی:
۱۴۶	.....	اشعار عربی:
۱۴۷	.....	عبارات طبّی عربی:
۱۴۷	.....	نمایه بیماری‌ها و اشخاص
۱۴۷	.....	آ
۱۴۷	.....	ا
۱۴۸	.....	ب
۱۴۹	.....	ت
۱۴۹	.....	ث
۱۴۹	.....	ج
۱۵۰	.....	چ
۱۵۰	.....	ح
۱۵۰	.....	خ
۱۵۰	.....	د
۱۵۱	.....	ذ
۱۵۱	.....	ر
۱۵۲	.....	ز
۱۵۲	.....	س
۱۵۲	.....	ش
۱۵۳	.....	ص
۱۵۳	.....	ض
۱۵۳	.....	ط
۱۵۳	.....	ظ
۱۵۳	.....	ع

۱۵۴	غ
۱۵۴	ف
۱۵۴	ق
۱۵۵	ک
۱۵۵	گ
۱۵۵	ل
۱۵۵	م
۱۵۵	ن
۱۵۶	و
۱۵۶	ه
۱۵۶	ی
۱۵۶	نمایه اشخاص
۱۵۷	مجموعه آثار میرزا احمد تنکابنی
۱۵۷	تحفه سلیمانیه
۱۵۸	دور ساختن هرگونه زیان از تن آدمیان
۱۵۸	مروری بر کلیات طب سنتی ایران (ویرایش دوم)
۱۵۸	حفظ الصحه ناصری
۱۵۸	حفظ صحت
۱۸۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فوائد الطفیه

## مشخصات کتاب

- سرشناسه : لطیف قزوینی، قرن ۱۳ق.
- عنوان و نام پدیدآور : فواید الطفیه/ اثر حکیم لطیف قزوینی؛ تصحیح، پژوهش و ویرایش مجید انوشیروانی؛ با مقدمه حسن تاج‌بخش.
- مشخصات نشر : تهران: انتشارات طب سنتی ایران، ۱۳۹۲.
- مشخصات ظاهری : ۲۱۶ص.
- فروست : طرح احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران؛ گام ششم.
- شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۸۰۱-۱-۴
- وضعیت فهرست نویسی : فیپا
- یادداشت : این کتاب در قالب طرح احیاء میراث مکتوب طب سنتی ایران و با مشارکت و حمایت گروه طب سنتی ایران و معاونت پژوهشی دانشگاه شاهد... [و دیگران] منتشر شده است.
- یادداشت : چاپ دوم.
- یادداشت : چاپ قبلی: المعی، ۱۳۸۸ (۱۷۹ ص).
- یادداشت : کتابنامه.
- یادداشت : نمایه.
- موضوع : پزشکی سنتی
- موضوع : پزشکی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
- موضوع : گیاهان دارویی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
- شناسه افزوده : انوشیروانی، مجید، ۱۳۴۸ -
- شناسه افزوده : تاج‌بخش، حسن، ۱۳۱۶، -مقدمه‌نویس
- رده بندی کنگره : R۱۳۵/ط۴۳ ج۶ ۱۳۹۲
- رده بندی دیویی : ۶۱۰
- شماره کتابشناسی ملی : ۳۱۶۱۰۰۱

## طرح چند مرکزی احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران گام ششم

طرح چند مرکزی احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران قصد دارد در راستای توسعه منطقی و ماندگار مبانی و تاریخ طب سنتی و در ورای آن، هویت اسلامی و ایرانی این دانش با جذب حمایت‌های مادی و معنوی مراکز علمی و دانشگاهی، در سطوح داخلی و بین‌المللی گام‌های مؤثری بردارد.

در حال حاضر این رویکرد دو جنبه اساسی را دنبال می‌کند:

یکی آنکه با تشکیل ساختاری مجازی و پرهیز از تشکیلات متمرکز و پرهزینه اداری، به بازیابی و تربیت نیروهای متخصصی پردازد که هر کدام بتوانند با تکیه بر توان علمی و تجربی خود در جهت یک هدف مشترک گام بردارند.

دوم آنکه با ارائه الگویی مناسب از همکاری بین‌بخشی توأم با اعتماد، سرعت و عدم سیر پر پیچ‌وخم اداری، آثاری را عرضه بدارد که نشان و آرم چندین مرکز علمی داخلی را داشته باشد. یقیناً این رویه باعث افزایش مخاطبان و پیوند هرچه بیشتر و نزدیک‌تر دوستان خواهد بود.

این طرح در نظر دارد احیای کتاب‌های مهم و مرجع طب سنتی ایران را به انجام رساند. در این راستا و به عنوان مرحله اول، تصحیح و انتشار کتاب‌های اصیل مبانی آموزشی و کاربردی طب سنتی ایران از جمله کتاب فواید الطفیه اثر حکیم لطیف قزوینی در دستور کار قرار گرفته است.

مجری، همکاران و حامیان طرح در گام ششم

دکتر محسن ناصری دکترمعباس حاجی آخوندی دکترمحمد هادی مؤذن

دکتر حسین رضایی‌زاده دکترمعبد الله بهرامی

دکتر ناصر رضایی‌پور دکترمجید انوشیروانی دکترمجلال نظرزاده

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴

امروزه انسان سالم به عنوان اصلی‌ترین عامل توسعه شناخته شده است و علوم سلامت، حاصل قرن‌ها تلاش بشر، برای تحقق حیات طیبه؛ و شرط وجود انسان سالم و توسعه پایدار است و دنیا به این حقیقت مهم پی‌برده است که برای تحقق سلامت باید از تمامی ظرفیت‌های مبتنی بر تجربه و عقل بهره‌گیری نماید. سامان‌دهی و به‌کارگیری روزافزون مکاتب مختلف علوم پزشکی در نظام سلامت کشورهای جهان نیز با همین هدف انجام می‌شود. براساس شواهد، بشر به این نتیجه رسیده است که باید به اقتضای عقل، راه متعادل را- که همانا بهره‌مندی از نقاط قوت مکاتب مختلف پزشکی در دنیا است- پیماید.

به دنبال این حقیقت و با اقبال مراجع بین‌المللی پزشکی دنیا نظیر سازمان جهانی بهداشت و شکل‌گیری رویکردهای جدید نظام سلامت، موج سبزی به راه افتاده است که از نشانه‌های این تحول می‌توان به شکل‌گیری حرکت‌ها و رویکردهای طبی در دنیا تحت عناوین طب مکمل، طب جایگزین، طب سنتی یا طب کل‌نگر و فراگیر، و توجه ویژه به داروها و فرآورده‌های طبیعی و مخصوصاً گیاهان دارویی اشاره نمود.

به دلیل اهمیت طب سنتی ایران- که از غنی‌ترین مکاتب پزشکی دنیا بوده و ریشه عمیق در تمدن عظیم ایرانی و اسلامی دارد- و گیاهان دارویی- که دارای تنوع و پراکندگی وسیع در کشور و موجب ممتاز شدن ایران در دنیا می‌باشند- هماهنگ با اکثر کشورهای دنیا، توجه همه‌جانبه به این موضوعات در سطوح مختلف کشور مبذول شده است. یکی از نمودهای سیاست راهبردی و رویکرد جدید در حوزه سلامت، تشکیل ستاد کشوری طب سنتی و مکمل و گیاهان دارویی بنا به امر ولایی رهبر فرزانه، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدّ ظلّه العالی) و به دستور رئیس محترم جمهوری، جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۶ می‌باشد. با توجه به نقش سامان‌دهی و حمایتی ستاد از موضوعات مربوط و به دلیل اهمیت تأمین منابع مناسب و قابل استفاده امروزی برای محققان و دانشجویان، حمایت از تصحیح و چاپ کتب اصلی و محوری طب سنتی در دستور کار ستاد قرار گرفته که کتاب حاضر از نتایج آن می‌باشد.

در پایان ضمن تشکر از کلیه فعالان اجرایی و علمی مرتبط با این اثر، از درگاه ایزد منان عزت روزافزون میهن اسلامی و توفیق خدمت خالصانه در کشور را مسئلت داریم.

ستاد کشوری طب سنتی و مکمل و گیاهان دارویی

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۵

هو الحقّ

امروز چون زنبورها پَران شویم از گل به گل تا در عسل‌خانه‌ی جهان، شش گوشه آبادان کنیم بشنو سماع آسمان، خیزید ای دیوانگان جانم فدای عاشقان، امروز جان‌افشان کنیم مولانا جلال الدین پیشکش به روان جاودان حکیمان کهن؛ ماهیان شگفتی که دریاها را به تپیدن واداشتند. و تقدیم به پدر و مادر مهرانگیز همسر عزیز، و فرزندان دلبندم.

۱۰م

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۷

### فهرست مطالب

پیش‌گفتارها:

مقدمه دکتر محسن ناصری (۱۵)

کلام استاد (مقدمه استاد دکتر حسن تاج‌بخش) (۱۷)

مقدمه مصحح (دکتر مجید انوشیروانی) (۳۳)

متن کتاب:

دبیاچه ۲

قواعد کلیه ۷

قواعد کلیه عملیه ۹

بثور رئوس صبیان ۹

سعه ۹

بثور متقرّح مستدیر ۹

صداع ۱۰

صداع حار ساذج ۱۰

صداع حارّ غیر ساذج ۱۰

صداع به سبب سوء مزاج بارد ساذج از اسباب خارجی (خبطه) ۱۱

صداع به سبب سوء مزاج بارد ساذج از اسباب داخله ۱۱

صداع دموی ۱۲

صداع صفراوی ۱۲

صداع بلغمی ۱۳

صداع سوداوی ۱۴

دیگر علامات صداع ۱۵

سرسام ۱۶

علاج نافع سرسام دموی ۱۶

علاج لیثرغس (سرسام بلغمی) ۱۷

نکته در تمیز قرانیطس و لیثرغس ۱۸

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۸

تفاوت میانه قرانیطس و لیثرغس به بیان بولس ۱۸

سرسام صفاوی ۱۸

سرسام سوداوی ۱۹

برسام ۲۰

شقاقلوس ۲۰

غانقرا یا ۲۰

سبات و سهر ۲۱

علاج سبات ۲۱

سهر ۲۱

تفاوت در معالجه سهر صبیان و غیره ۲۲

اصلاح حال مرضعه در اطفال راضع مبتلا به سهر ۲۲

سهر به واسطه حتی یا وجع یا امتلاء یا سوء الهضم ۲۲

مالیخولیا ۲۳

نکته در اسباب و علامات مالیخولیا ۲۳

علاج مالیخولیا ۲۳

شربت نافع مالیخولیای مراقی ۲۴

عشق ۲۵

نسیان ۲۷

صرع ۲۸

سکته ۲۹

نکته در امتلاء دماغ و امراض عصبانی ۲۹

علامات سکته و تقدمه المعرفة سکته ۲۹

علاج سکته ۳۰

تشنج ۳۱

علامات تشنج ۳۱

علاج تشنج ۳۱

سایر انواع امراض عصبانی ۳۲

اختلاج ۳۲

قول جالینوس در علاج علل اعصاب و اختلاج ۳۳

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۹

نکته در فلج حادث از حرارت و بیوست ۳۴

- تدبیر الاذن ۳۵  
 ورم گوش اطفال ۳۵  
 ادویة العلاج فی العین ۳۷  
 امراض انف ۴۱  
 رعاف ۴۱  
 فی ادویة الفم، فی بطلان الذوق ۴۳  
 فی ثقل اللسان و تغییر الکلام و العظم و الضفدع و البثور و القلاع و البخر و سیلان و شقاقه و حرقتہ ۴۴  
 اسنان ۴۸  
 ملاحظات حفظ دندان ۴۸  
 درد دندان ۴۸  
 ادویة الوجه ۵۰  
 ادویة الحلق ۵۲  
 ورم گلو ۵۲  
 نکته در بحوحت صوت ۵۴  
 ادویة الصدر ۵۶  
 تدبیر السعال ۵۸  
 ربو و ضیق النفس ۵۸  
 نکته در ربو ۵۹  
 البسایط، مفرداتی که در ضیق النفس نافع است ۵۹  
 تبصره، قول جالینوس در معنی ربو ۶۰  
 ذات الزیه ۶۱  
 فی تدبیر القلب ۶۳  
 سوء مزاج قلب به واسطه حرارت ۶۳  
 سوء مزاج بارد قلب ۶۴  
 سوء مزاج یابس قلب ۶۴  
 سوء مزاج یابس بارد قلب ۶۴  
 تبصره در سوء مزاجات قلب ۶۴  
 نکته در عوارض قلب ۶۵  
 فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۰  
 البسایط، مفرداتی که خفقان را نافع است ۶۵  
 فی ادویة الثدي ۶۷  
 تدبیر شیر غلیظ ۶۷  
 تدبیر لبن رقیق ۶۷



قَلَّتْ لَبْن ۶۷

اورام پستان ۶۷

البسایط در ثدی ۶۸

قول اغلوقن در سرطان ثدی ۶۹

نکته در ورم حارّ و ورم بارد مری و علاج آن دو ۶۹

فی تدبیر ادویّه المعده ۷۱

سوء مزاج حارّ معده ۷۱

سوء مزاج بارد معده ۷۱

سوء مزاج معده از لبث غذا در فم معده ۷۲

ورم دموی معده ۷۲

ورم صفراوی معده ۷۲

ورم بلغمی معده ۷۳

نکته در مراحل ورم معده ۷۴

تبصره در سایر سوء مزاجات معده ۷۴

نکته در رعه معده ۷۵

البسایط در امراض معده ۷۵

تذکره در عطش مفرط ۷۶

نکته در علاج اقسام عطش ۷۷

نکته در عطش مفرط در وقت رویدن دندان اطفال ۷۷

البسایط در علاج عطش ۷۷

تبصره در ذرب ۷۸

قول رازی در ذرب بی حرارت ۷۸

هیضه ۸۰

نکته در تدبیر تخمه ۸۰

البسایط در تخمه و هیضه ۸۱

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۱

فی تدبیر کبد ۸۲

تشخیص امراض کبد از فساد لون ۸۲

تشخیص امراض کبد از براز ۸۲

فرق میان سده و ورم کبد ۸۲

نکته در ورم مقعر و محدب کبد ۸۳

امتیاز ورم مقعر و محدب کبد ۸۳

امتیاز میان ذات الکبد و ذات الجنب ۸۳

- تبصره در قیام کبدی ۸۳
- نکته در دفع خون از امتلاء و قوه بدن ۸۳
- فرق میانه خون کبد و سایر ۸۳
- فرق میانه خون کبد و امعاء ۸۳
- انواع استفراغ دم ۸۳
- نکته در ضمادات اورام کبد ۸۴
- نکته در استعمال اضمده سده کبد ۸۵
- البسایط در وجع و ورم و سده و صلابت کبد ۸۶
- نکته در ادویه سودمند کبد ۸۶
- نکته در وقوع یرقان ۸۷
- قول ابن سراپیون در یرقان اسود ۸۷
- قول زکریا در استدلال یرقان بحرانی ۸۸
- البسایط در یرقان ۸۸
- تدبیر الاستسقاء و سوء القنیه ۹۰
- سوء القنیه ۹۰
- استسقاء ۹۰
- نکته در فرق زقی و طبلی ۹۰
- نکته در علل استسقاء ۹۰
- امتیاز سوء مزاج جگر و سپرز از لون مستسقی ۹۱
- علاج استسقاء ۹۱
- البسایط در استسقاء ۹۳
- در بزل و اخراج ماء ۹۴
- فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۲
- فی ادویه الطحال ۹۵
- تدبیر علاج ریج و صلابت و ورم طحال ۹۵
- البسایط در امراض طحال ۹۶
- فی تدبیر الامعاء ۹۸
- قولنج ورمی ۹۸
- تزخر ۹۸
- نکته در حدوث قروح در امعاء ۹۹
- قول ابن ماسویه در علاج سحج امعاء ۹۹
- زحیر ۹۹
- البسایط در قروح امعاء ۱۰۰

- نکته در امتیاز اقسام مغص ۱۰۱
- حکم مسیح در مغص شدید مراری ۱۰۱
- البسایط در مغص ۱۰۱
- حاسبات اسهال ۱۰۲
- تدبیر القولنج ۱۰۳
- نکته در فرق وجع قولنج با وجع کلیه ۱۰۳
- امتیاز میانه قولنج عام و ایلاوس ۱۰۴
- بهترین معالجه در ایلاوس ۱۰۴
- البسایط در علاج ریاح و نفخ و قولنج ۱۰۵
- ادویة الدود و الحیاء ۱۰۶
- البسایط در دفع و قتل کرم ۱۰۷
- فی تدبیر بواسیر ۱۰۸
- انواع بواسیر ۱۰۸
- اشکال بواسیر نوع اول ۱۰۸
- علامت باسور ۱۰۸
- علاج بواسیر نوع اول ۱۰۸
- علاج نواصیر منقول از قرابادین سراپیون ۱۱۱
- تبصره در خروج مقعده اطفال ۱۱۱
- البسایط در بواسیر و شقاق مقعده ۱۱۲
- فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۳
- تدبیر الرحم ۱۱۴
- تبصره در عوارض عارضه رحم ۱۱۴
- نکته در علامت حبل، و حمل ذکور و نسوان ۱۱۷
- نکته در امتیاز میان آکله و سرطان رحم ۱۱۷
- امتیاز خون بواسیر و طمث ۱۱۷
- البسایط در وجع و قرحه رحم ۱۱۸
- تبصره در اختناق رحم ۱۱۸
- البسایط در اختناق رحم ۱۱۹
- فی تدبیر الکلی و المثانه ۱۲۰
- نکته در امتیاز محل ورم در گرده ۱۲۰
- قول جالینوس در اعلال کلیه ۱۲۱
- علامات قروح کلی و مثانه ۱۲۱
- نکته در علاج قروح ۱۲۲

- نکته در امتیاز میانه وجع قولنج و وجع حصات کلیه ۱۲۲
- البسایط در امراض گرده ۱۲۳
- نکته در مقللات بول ۱۲۴
- قول ابقرات در تقطیر ۱۲۴
- نکته در جرب مثانه ۱۲۴
- نکته در ذیابیطس ۱۲۵
- فی تدبیر الخصیه ۱۲۷
- تذکره در انواع قیله ۱۲۷
- علاج‌های ادره و فتق ۱۲۸
- نکته در سیلان منی ۱۲۹
- معالجات و تدابیر باه ۱۲۹
- البسایط در باه ۱۳۰
- فی تدبیر البخر و امراض الاطراف ۱۳۱
- فی الاورام و الطاعون ۱۳۲
- امراض جلد و ظفر ۱۳۳
- داخس ۱۳۳
- فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۴
- قول محمّد بن زکریّا در داخس ۱۳۴
- جرب و حگّه ۱۳۴
- فی تدبیر المفاصل و العرق النسا ۱۳۶
- قاعده در استفراغ در اصحاب مفاصل به حسب خلط غالب ۱۳۶
- نکته در اوجاع مفاصل ۱۳۷
- نکته در علاج نقرس ۱۳۷
- دستور در علاج نقرس ۱۳۸
- تذکره در علاج داء الفیل ۱۳۸
- البسایط در اوجاع مفاصل ۱۳۹
- فی الحمیات ۱۴۱
- اجناس حمیات ۱۴۱
- حمیات خلطی ۱۴۲
- حمای یوم ۱۴۳
- مطبقه ۱۴۴
- سونوخس ۱۴۴
- ذات الجنب ۱۴۴

ذات الجنب دموی ۱۴۵

ذات الجنب صفراوی ۱۴۶

ذات الجنب بلغمی ۱۴۶

ذات الجنب سوداوی ۱۴۷

ذات الصّدر ۱۴۷

امتیاز ذات الجنب و ذات الصّدر و ذات الرّیه ۱۴۷

قول شیخ الرئیس در علاج ذات الرّیه ۱۴۷

اعراض وارده ذات العرض و شوصه و ذات الجنب ۱۴۷

پیوست‌ها:

فهرست منابع و مراجع پانوشت‌های مصحّح ۱۴۹

نمایه آیات و روایات، اشعار فارسی و عربی، مثل‌ها، و عبارات طبّی عربی ۱۵۳

نمایه بیماری‌ها و اشخاص ۱۵۸

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۵

**[پیش‌گفتارها]****[مقدمه دکتر محسن ناصری]**

به نام خدا

سوگند به قلم، و آنچه می‌نویسد. (قرآن کریم، سوره قلم، آیه ۱)

تصویب آموزش رسمی طب سنتی ایران توسط وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و شروع دوره‌های تخصصی طب سنتی و داروسازی طب سنتی در دانشگاه‌های بزرگ کشور از گام‌های بزرگی است که در تاریخ میهن اسلامی ثبت خواهد شد و ان شاء الله ملت عزیز ایران ثمرات شیرین آن را خواهند چشید. یکی از درس‌های مصوّب دوره تخصصی طب سنتی ایران درس متون پارسی پزشکی می‌باشد که در نیمسال اوّل سال تحصیلی ۱۳۸۷-۱۳۸۶ به دانشجویان گرد آمده از چهار دانشگاه علوم پزشکی ایران، شهید بهشتی، تهران و شاهد ارائه شد و مسئولیت این درس نیز به بنده واگذار گردید.

نیت و مقصود از آموزش این درس آن بود که در پایان سرانجام به سه هدف برسیم: نخست آنکه دانشجویان با لغات و اصطلاحات تخصصی و زبان مؤلفین متون طب سنتی در دوره‌های مختلف تاریخی آشنا شوند، دوّم آنکه دانشجویان، نویسندگان بزرگ این طب را بشناسند و سوّم آنکه به دانش و آگاهی کافی از آثار معتبر و مهمّ آن دست یابند. همچنین هر یک از دانشجویان مکلف شدند به عنوان یک کار عملی با جستجو در کتابخانه‌های رسمی کشور یک نسخه خطّی یا سنگی را- که تصحیح نشده و به چاپ نرسیده باشد- بیابند و ضمن تهیه میکروفیلم یا اسکن آن، چند صفحه برگزیده از آن را بازنویسی کنند و شماری از لغات و اصطلاحات دشوار آن را شرح کرده، با پژوهش در مورد مؤلف و ویژگی‌ها و درون مایه اثرش نوشتاری فراهم آورند. یکی از کتاب‌هایی که در این جستجوها به دست آمد کتاب فوائد الطفیه بود که توسط آقای دکتر حسین مرادی در کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی در قم یافته شد. این کتاب حدود ۱۵۰ سال پیش به قلم حکیم لطیف قزوینی در باب معالجات کلیّ اعضاء نوشته شده است.

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۶

برخی ویژگی‌های این کتاب موجب شد که بازنویسی این نسخه به صورت گروهی به دانشجویان نخستین دوره سپرده شود تا پس از تصحیح و ویرایش نهایی آن به صورت کتابی به چاپ برسد.

برای هدایت و سرپرستی این کار آقای دکتر مجید انوشیروانی برگزیده شد، ایشان با تقسیم برابر کتاب حدود هفت صفحه زیراکس شده از نسخه را به هر یک از همکلاسان خود سپردند تا توسط آنان حتی‌الامکان به صورت درست بازنویسی و تایپ گشته، در پایان نیمسال اول بازگردانده شود.

دانشجویان محترم هر یک کار خود را با همکاری سرپرست گروه به گونه شایسته‌ای انجام دادند و پس از آن همه فایل‌ها توسط آقای دکتر مجید انوشیروانی گردآوری و یکپارچه گردید و از آنجا به بعد کار باخوانی و تطبیق واژه به واژه صفحات بازنویسی شده با نسخه و رفع اشتباهات آنها، و نیز تصحیح نسخه و پژوهش در متن و افزودن پانوش‌ها و ویرایش نهایی به تنهایی توسط ایشان آغاز شد و به نیکویی به پایان رسید، که حاصل آن اکنون پیش دیدگان ماست.

در پایان از دانشجویان دوره اول طب سنتی ایران، و به خصوص از آقای دکتر انوشیروانی - که با روحیه ادبی و دقت علمی وافر خود موجبات تصحیح و چاپ و نشر این اثر را فراهم آوردند - قدردانی می‌شود.

امیدوارم میراث مکتوب طب سنتی ایران بتواند عملاً در صحنه بهداشت و درمان، یار و یاور دانش پزشکی روز باشد و بوی معنویت و اخلاق را به دور از جنجال‌های مادی‌گرایی، به مشام بشریت تشنه برساند.

محسن ناصری

تابستان ۸۸

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۷

از راست به چپ، استاد دکتر حسن تاج‌بخش، استاد دکتر محمد مهدی محقق، استاد دکتر محمد مهدی اصفهانی.

کنگره بین‌المللی طب سنتی و مکمل، ساری، آبان ۱۳۸۷.

استاد دکتر حسن تاج‌بخش و مصحح کتاب. ساری، آبان ۱۳۸۷.

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۱۸

### [کلام استاد (مقدمه استاد دکتر محسن تاج‌بخش)]

#### به نام خداوند جان و خرد

پزشکی کهن یا طب سنتی ایران و تاریخ آن گهری ناسفته و درّی نایافته است که دست بیداد زمان، بی‌توجهی حاکمان و برخی از طبیبان دوران و خودباختگی آنان در برابر بیگانگان، و محو و مسحور پزشکی جدید شدن، آن را از اوایل دوران قاجاریه به بعد به دست فراموشی سپرد.

طب جدید - که در حقیقت همانا ادامه و تکمیل شده طب کهن است - با پشتوانه شیوه‌ها و منطق جدید، در این سرزمین و سایر کشورهای اسلامی جای خود را باز کرد و همچون صخره‌ای بر پیکر بی‌توان شده طب سنتی سرازیر شد و آن را درهم نوردید. در صورتی که به موازات طب جدید و خوبی‌ها و شفافبخشی‌های آن، طب سنتی نیز به حق می‌توانست جایگاه خود را داشته باشد.

آری، این میراث چندین هزار ساله ایرانیان و دیگر ساکنان جهان باستان هنوز در خور توجه بوده و امروز نیز چنین توجهی را سزاوار است. ستارگان تابناک و درخشانی همچون علی بن ربیع طبری، محمد بن زکریای رازی، علی بن عباس مجوسی اهوازی، ابن سینا

و سرانجام سید اسماعیل جرجانی چونان بنیان‌های استواری، اندیشه‌های پزشکی و کاربردهای درمانی آن را استوار کردند و برای نسل‌های آینده به رشته تحریر درآوردند؛ که اگر بر آن اصول با شیوه جدید، تحقیق و تفحص می‌نمودند امروزه گوهرهای درخشانی از آمیختگی طب جدید و طب کهن نصیبمان می‌شد، به فرمایش کتاب مولانا جلال الدین محمد بلخی:

جمع صورت با چنین معنی ژرف نیست ممکن جز ز سلطانی شگرف

کاری که باید می‌شد، ولی انجام نگرفت، اما چنینان طب سوزنی خویش را پاس داشتند و هندیان، طب ایرانی را با نام جعلی طب یونانی زنده نگاه داشتند و همواره از آن بهره‌منداند.

چند سالی است که کوشش و جوشش زنده کردن طب کهن ایران به جریان افتاده است. اینجانب علاوه بر رشته تخصصی خویش در زمینه میکروب‌شناسی و ایمنی‌شناسی حدود بیست و پنج سال است که گامزن این وادی‌ام و در راه احیای طب کهن، نگارش تاریخ آن، تطابق آن با علوم جدید و نمایش پژوهش‌های بارور و اکتشافاتش، کوشش دائمی دارم.

فوائد الطبیة، مقدمات، ص: ۱۹

در سال ۱۳۷۴ در کتاب تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران، جلد ۲، دوران اسلامی در صفحات ۵۷۸-۵۷۷ پس از شرح چگونگی پایان یافتن پزشکی کهن ایران، پیشنهاد زیر را برای احیای طب سنتی ایران نموده و آن را برای اولین بار به صراحت بیان داشتم:

پیشنهاد برای بهره‌گیری از پزشکی کهن ایران:

نگارنده پیشنهاد می‌نماید به موازات این همه دانشگاه و پژوهشگاه که در مملکت وجود دارد، مؤسسه‌ای کوچک برای تحقیقات پزشکی کهن ایران تشکیل شود و عده‌ای محقق و شیفته، برخی از روش‌ها و داروهای پزشکی و دامپزشکی کهن ایران را با شیوه‌ای علمی به محک آزمایش بگذارند و در این زمینه پژوهشگر پرورانند. در کلیه دانشکده‌های پزشکی و دامپزشکی در میان انبوه درس‌ها دو واحد را به طب گیاهی و کهن اختصاص دهند.

اساتیدی که به طب قدیم و جدید تا حدی واردند و هنوز به ندرت یافت می‌شوند این دو ساعت درس را هدایت کنند تا دانشجویان ایرانی از میراث پزشکی خویش اطلاع یابند. آن وقت به عنوان یکی از صدها تخصص پزشکی، رشته کاربرد پزشکی سنتی و کهن ایران را ایجاد نمایند و در مورد دامپزشکی نیز چنین کنند و سالیانه مجموعاً حدود ده نفر به این کار پردازند. ای بسا از گنجینه کهن دانش ایران، کاربردهایی نو و بی‌زیان بیابند.

این گفتار و کردار، بیهوده نیست، زیاد هزینه ندارد، عشق و شوق و ایثار می‌خواهد و در راه اعتلای تمدن ایران و اسلام مفید خواهد بود.

خوشبختانه سرانجام با کمک بسیاری از بزرگواران، این امر انجام گرفت و دوره Ph.D. طب سنتی ایران در سال ۱۳۸۶ شمسی و در سال جاری Ph.D. داروسازی سنتی برقرار گردید. نکته اساسی و به روشی این است که دانشجویان به ترتیب دکتران پزشک و داروساز هستند که از دانشگاه‌های معتبر مملکت دانش آموخته شده و از طریق کنکور برگزیده شده‌اند.

اینجانب سال گذشته برای پزشکان رشته طب سنتی، و امسال برای داروسازان رشته داروسازی طب سنتی، کتاب الاغراض الطبیة سید اسماعیل جرجانی - که آن را پس از سال‌ها تحقیق، تصحیح کرده و به همراه تألیف کتاب فرهنگ اغراض طبیبی عرضه داشته‌ام - همچنین تاریخ پزشکی ایران را در حد ظرف ساعات مقرر تدریس کرده‌ام، و همه آنان را در کوره دانش آزمودم که خوشبختانه همگان سرفراز بیرون آمدند. اینان همگی برگزیده و شایسته‌اند و به لطف دادار بخشاینده امید است منشاء خدمات ارزنده‌ای برای ایران و ایرانیان باشند.

فوائد الطبیة، مقدمات، ص: ۲۰

نکته دیگر آن است که هنوز صدها کتاب پزشکی کهن فارسی به صورت نسخه خطی در گوشه و کنار کتابخانه‌های ایران و جهان

خاک می خورد و واجب است همه آنها تصحیح انتقادی شود تا مگر از گمنام‌های آن نیز درّهای شاهواری به دست آید که در یتیم در هر صدفی ممکن است پنهان باشد.

یکی از دانش پژوهان جوان، باسواد، خردمند، علاقه‌مند و کوشا و ادیب‌منش، جناب آقای دکتر مجید انوشیروانی است که همین کتاب فواید الطفیه لطیف قزوینی را به صورت پاکیزه‌ای به زیور چاپ آراسته که از این جهت در خور سپاس است.

اینک شایسته است که در مورد لطیف قزوینی و کتاب او بحثی بنماییم:

در مورد لطیف قزوینی و کتاب او باید گفت همان‌طور که مصحح محترم در دیباچه‌شان نگاشته‌اند در هیچ مدرک پزشکی از وی یادی نشده است و از کتاب او نیز تنها یک نسخه خطی خوانا و شکسته نستعلیق در کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی موجود است که متعلق به اواخر قرن سیزدهم تا اوایل قرن چهاردهم هجری قمری است.

لطیف قزوینی علاوه بر طبابت، شاعری معمولی و متوسط الطبع بوده، و گواه آن برخی از اشعاری است که در متن کتاب مندرج است و مسلماً از خود اوست. چنان‌که در صفحه ۳ کتاب گوید [۱]:

در بحر سخن، گوهر معنی سفتیم از هیأت و صرف و نحو حرفی گفتیم

جاروب کش در طیبیان گشتیم تا مبحث علم طب به مژگان رفتیم

از همین شعر چنین برمی آید که مؤلف احتمالاً دیوان اشعاری داشته، در صرف و نحو عربی و هیأت و احتمالاً نجوم، تبخر نسبی و شاید نوشته‌هایی داشته، ولی به خدمت استادان طب رسیده و در آن بصیرت یافته است.

همو در صفحه ۶ پس از مدح ناصر الدین شاه قاجار (قتل ۱۳۱۳ هجری قمری) و ذکر القاب او به نثر، چند بیتی به اشاره در ثنای وی سروده و سرانجام ماده تاریخ تألیف کتاب را در بیت زیر آورده است:

خرد ز الفاظ جستش سال تاریخ فزون بر زهره دیدی لفظ مریخ

جمع اعداد زهره + مریخ به حروف ابجد، ۱۲۶۹ می‌باشد. در صورتی که در صفحه ۱۳۹ کتاب صریحاً پانزدهم ماه شعبان ۱۲۷۷ ق. را تاریخ پایان قسمت اصلی کتاب می‌داند. قاعدتاً به همین تاریخ بیشتر می‌توان اطمینان کرد تا ماده تاریخ، که احتمالاً در محاسبه آن اشتباهی رخ داده است.

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۱

علاوه بر مدارک پزشکی و فهرست کتابخانه‌ها اینجانب در تذکره‌های شعرا و رجال دوران قاجاریه تا آنجایی که مربوط به مدارک اصلی است و در اختیار بنده بود مراجعه کردم و از لطیف قزوینی مورد نظر اثری نیافتم. تنها در لغت‌نامه دهخدا به نقل از قاموس الاعلام ترکی در مورد فردی به نام لطیف قزوینی اثری می‌یابیم:

ای دیده خون بیار مبادا که پای یارممنون دستگیری رنگ حنا شود

از همین یک بیت شعر چنین برمی آید که این لطیف قزوینی شاعری است که سبک هندی داشته و نسبتاً زبردست بوده است. این فرد، با لطیف قزوینی طیب - که شاعری متوسط است و سبک معمول بازگشت ادبی زمان قاجاریه در ابیاتش هویداست - نمی‌تواند یکی باشد.

کتاب فواید الطفیه آکنده از صنایع ادبی و جملات عربی و اشعاری از خود مؤلف و بسیاری از بزرگان شعر و ادب فارسی مخصوصاً مولانا جلال الدین محمّد بلخی، سعدی شیرازی و غیره است که در برخی از موارد مانند هر نسخه خطی اشتباهاتی نیز دارد. در مجموع اکثراً معنا گرفتار چنگال صنایع ادبی شده است.

البته طیبیان شاعر یا شاعران طیب در ایران فراوان بوده‌اند که به ذکر چند نفری از آنان در اینجا اشارتی می‌کنیم:



فقیه و طبیبی وارسته بود و در همه علوم تسلط داشت و گاهی شعری نیز می‌سرود، ولی پزشکی او غالب بود. وی در مطب به درمان بیماران مشغول بود و رعایت حال بیماران قدیمی و وارستگان و فقرا را می‌نمود. نجم الدین نه تنها از نیازمندان، حق درمان دریافت نمی‌داشت بلکه کسی را همراه آنان می‌نمود تا داروهای ضروری را خریده و تسلیم آنان نمایند. طبیبی بود که دانسته سخن می‌گفت و درمان می‌کرد.

معین الدین شیرازی (متوفی حدود سال ۸۰۰ ق.) درباره وی گوید:

فقیه نجم الدین محمود بن الیاس، طبیبی مقبول الزوایه در مطب بود که هرچه می‌گفت، می‌دانست که از کجاست؛ و از علماء زمان و فضلاء اعیان بود و در علوم ادیان و فنون ابدان ماهر بود. در مطب سابق بر سابق مقدم و رعایت جانب صلحا و فقرا به جای می‌آورد و گاه بود که معلوم می‌داشت که درویشی قدرت خرید دوا ندارد، کسی همراه می‌کرد تا می‌خرد و تسلیم او می‌کرد. (هزار مزار، ترجمه شد الازار)

مؤلف شد الازار تاریخ وفات او را در حدود هفتصد و اند قمری دانسته است. او را در رباط خود در شیراز به خاک سپردند. این شعر زیبا از وی است:

گر عشق نبودی و غم عشق نبودی چندین سخن نغز که گفتمی؛ که شنودی؟

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۲

### مولانا جلال طبیب شیرازی

پزشکی برجسته بود که به قول دولتشاه سمرقندی علاوه بر طبابت، شاعری معروف بود و در زمان آل مظفر در شیراز به درمان بیماران اشتغال داشت. وی دارویی مقوی و نشاط‌آور برای شاه شجاع (سلطنت ۷۵۹ تا ۷۸۶ ق.) بیاورد. وی که شاعری چیره‌دست بود و داستان گل و نوروز را به نظم آورده بود، خواص داروی خویش را در قطعه‌ای به رشته نظم کشید و آن را به عرض شاه شجاع رسانید:

جلال ساخته است این مفرح دلخواه به رسم پیشکش آورده نزد حضرت شاه  
بدن قوی کند و طبع شاد و فکرت تیز حدیث نرم و زبان جاری و سخن کوتاه  
جوانی آرد و پیری بدل کند به شباب موافق بدن است او چو روح بی‌اشباه  
شاه شجاع، مولانا را از جهت این ترکیب و این نظم تحسین بلیغ فرمود و گفت:

ای مولانا، همه را نیکو گفتمی و همچنان است، اما مشکل که پیری به جوانی مبدل شود!

### میرزا احمد نصیر الدین اصفهانی

پسر میرزا عبد الله طبیب از پزشکان، ادیبان و شاعران بزرگ دوران کریم خان زند (ف ۱۱۹۳ ق.) در جهرم زاده شد و سپس در اصفهان سکونت گزید. کریم خان وی را به شیراز فراخواند و به طبابت مخصوص خویش برگزید. گویا در اواخر عمر رنجیده خاطر شد و خدمت خان را ترک گفت.

نصیر الدین حلقه درس پزشکی و قانون ادب داشت، شاگردان او نیز اغلب طبیب و شاعر بودند، چنان‌که میرزا محمد رضا (ف ۱۲۳۸ ق.) شاعر اصفهانی کرمانی مکان، از شاگردان میرزا نصیر بود. هاتف اصفهانی نیز - که شاعری بزرگ و طبیبی بیزار شده از طب بود - پزشکی را در خدمت میرزا نصیر فراگرفت. از تألیفات پزشکی نصیر الدین، اساس الصحه به عربی و کتاب دیگر موسوم

به شفاء الاسقام ذکر شده است.

مثنوی زیبای پیر و جوان سروده میرزا نصیر اصفهانی است. این طیب وارسته و شاعر نیکوسیر در سال ۱۱۹۱ ق. در شیراز درگذشت.

در اینجا چند بیتی از دیباچه مثنوی پیر و جوان ذکر می‌شود:  
 شبی با نوجوانی گفت پیری کهن دردی کشی، صافی ضمیری  
 چو خم، صاحب‌دلی، روشن‌روانی‌درین دیر کهن، پیر مغانی  
 که باد نوبهار و ابر آذارشیدم خیمه زد بر طرف گلزار  
 به هر گلبن هزاری ساز برداشت به هر سروی تذرو آواز برداشت  
 صلاهی یوسف گل شد جهانگیرزلیخای جوان شد، عالم پیر  
 سحر گاهان نسیم آهسته خیزدچنان کز برگ گل شبنم نریزد  
 فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۳

به پیران کهن، غم سازگار است تو شادی کن، تو را با غم چه کار است؟  
 دل از کف ده، عوض بستان ز ساقی میی کز لعل ساقی مانده باقی  
 خلل در کار عقل از باده نقل است که می هر قطره‌اش، دریای عقل است  
 چنان آینه جان می‌زداید که در آن عکس جانان می‌نماید  
 فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دائم به کین است  
 به جان می‌پرورد بی‌حاصلی را کزو دل بشکند صاحب‌دلی را  
 اگر دست علی، دست خدا نیست چرا دست دگر مشکل گشا نیست؟

### استادان لطیف قزوینی

لطیف قزوینی در دو مورد از استاد خویش حکیم قبلی و در یک مورد از استاد میرزا رضی ذکر می‌کند:

تحقیق این مطلب بر طریق وضوح از تحقیقات جناب مولانا استادی قدوه المحققین و اخر المتطبیین، افلاطون الزمان، میرزا محمد حکیم‌باشی، الشهیر قبلی، زید فضله واضح و مبرهن است، و آن مطالب در کتاب ناصریه، که از افکار و تصانیف ایشان است مندرج است. (صفحه ۱۲۰)

و:

چنانی که در این باب متوجه شده‌اند مولانا استادی میرزا محمد حکیم‌باشی تبریزی مشهور به قبلی در کتاب ناصریه در نسخه معالجات ... (صفحه ۱۲۸)

و:

در علاج داء الفیل لازم است در او اولاً به مبادرت به فصد و بعد از آن منضجی از طیبخ سورنجان و بعد اسهال به قی. ولی آنچه خود حقیر در خدمت استادی جناب میرزا رضی مشاهده نمودم اصلاح مرض داء الفیل را به استعمال حب مسهل مذکور یافته (صفحه ۱۳۸)

اکنون به شرح حال استادان او مخصوصاً حکیم میرزا محمد می‌پردازیم:

## حکیم میرزا محمد تبریزی

حکیم میرزا محمد تبریزی یا میرزا محمد حکیم‌باشی تبریزی معروف به حکیم قبلی فرزند عبد الصّبور خوبی در خوی زاده شد و ساکن تبریز بود. در منابع ذکر شده که نامبرده چون علاقه زیادی به قلیان داشت همواره با قبل و منقل حرکت می‌کرد و از این نظر به حکیم قبلی معروف شد.

اینجانب از مرحوم دکتر رسول پورنکی، رئیس و بنیان‌گذار بخش ویروس‌شناسی انستیتو پاستور ایران (وفات ۱۳۸۵ شمسی) - که زادگاه وی خوی بود - شنیده‌ام که حکیم میرزا محمد اولین کسی است که در آذربایجان وسایل پزشکی خویش را در کیفی قرار می‌داد و آن را در جلوی مرکب (قبل) می‌آویخت؛ و لذا به حکیم قبلی معروف شده است. حکیم، پزشکی را در اصفهان آموخت و چنان‌که

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۴

از محتویات رساله تعلیم‌نامه زدن آبله برمی‌آید از دکتر کورمیک [۲] انگلیسی و احتمالاً - دکتر حاجی میرزا بابا کسب دانش نموده است.

رساله تعلیم‌نامه در عمل آبله زدن نخستین کتاب پزشکی چاپی در ایران از تألیفات حکیم فوق‌الذکر است. محمد علی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان، آدمیت در امیرکبیر و ایران و نجم‌آبادی در مقاله نخستین کتاب طبّی چاپی در ایران این رساله را تألیف حکیم کورمیک انگلیسی می‌دانند. در صورتی که بنا بر مندرجات صفحه ۹ رساله مزبور، و همچنین صفحات دیگری از این رساله، حکیم محمد از منابع مختلف مخصوصاً از تقریرات حکیم کورمیک، این رساله را ترجمه و تألیف نموده و در ضمن مشاهدات ارزنده خویش را بر آن افزوده است. منتها چون رواج آبله‌کوبی در ایران به وسیله دکتر کورمیک انجام گرفته و نام وی در مقدمه مندرج است رساله را به نام کورمیک (کارمک) معرفی کرده‌اند. در این کتاب آمده است:

لهذا کمترین بنده، محمد بن عبد الصّبور خوبی المولد، تبریزی الموطن، طبیب متطبب را مامور نمود که کیفیت این امر عظیم را - که مصالح دین و دولت و ملک و رعیت در ضمن اوست - تحریر و تسطیر نماید، پس به تاریخ شهر شوال المکرم من سنه هزار و دوست و چهل و سه هجریه درصدد ترجمه و تزیین این اوراق برآمد.

این رساله در ۵۶ صفحه با قطع جیبی در سال ۱۲۴۵ ق. در تبریز در چاپخانه علی بن حاج محمد حسین تبریزی به چاپ رسیده است. نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه مرحوم دکتر محمود نجم‌آبادی موجود بود و زیرا کسی از آن توسط مرحوم دکتر رسول پونکی در اختیار اینجانب قرار گرفت.

حکیم تبریزی علاوه بر پزشکی در علوم ادبی نیز شهرت داشت و در زمان محمد شاه قاجار و اوایل دوران ناصر الدّین شاه، حکیم‌باشی دربار بود. وی کتاب جامع‌الحکمتین و جامع‌الطّین (طبّ قدیمی و طبّ جدید) را در سال ۱۲۵۰ ق. به نام محمد شاه قاجار نوشت که نسخه‌ای از آن در دانشکده الهیات تهران موجود است. حکیم محمد کتابی مشروح و مصور به نام انوار النّاصریه در علم تشریح و معالجات بدن در سه جلد تألیف کرد که در سال ۱۲۷۲ ق. در تبریز با چاپ سنگی انتشار یافت.

میرزا محمد، لغت‌نامه ترکی سنگلاخ از میرزا مهدی خان استرآبادی منشی نادر شاه افشار را مختصر کرد و به نام خلاصه عباسی تقدیم عباس میرزا نمود؛ کاری که خلاف اصول امانت کتاب است.

جلیل خان ناصر الحکماء (ف ۱۳۵۰ ق.) و میرزا رضا خان ارفع الحکماء، دو پزشک معروف به صبوری، فرزندان حکیم محمد تبریزی می‌باشند.

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۵

## میرزا سید رضی سمنانی

از زندگی میرزا سید رضی اطلاعات چندانی در دسترس نیست، از آنچه که به‌طور پراکنده در شش جلد کتاب شرح حال رجال ایران تألیف بامداد، و مدارک دیگر برمی‌آید، میرزا سید رضی در سمنان زاده شد و به حکیم سمنانی معروف است. وی حکیم‌باشی نظام یعنی رئیس بهداری لشکریان ایران در زمان ناصرالدین شاه قاجار بود و در سال ۱۳۰۴ ق. درگذشت، و پس از آن میرزا علی دکتر همدانی جانشین وی شد.

علامه بر لطیف قزوینی که صریحا به شاگردی میرزا سید رضی افتخار می‌کند، میرزا غلامعلی صدر الاطباء از جمله شاگردان حکیم‌باشی نظام بود. این امر می‌رساند که اینان احتمالا در مدرسه طب دار الفنون درس خوانده بودند و مستقیما در بیمارستان صحیه یا بیمارستان نظام - که اولین بیمارستان سبک جدید بود که در ایران توسط دکتر پولاک اطریشی تأسیس شد - تحت نظر میرزا سید رضی کارورزی و دانش اندوزی می‌کردند.

میرزا غلامعلی از تهران به قوچان منتقل شد و چند سالی طبیب مخصوص شجاع الدوله حاکم وقت قوچان بود. سپس در مشهد رحل اقامت دائمی افکند و در آنجا پنجاه سال به طبابت و خدمت به خلائق مشغول بود و در سرزمین خراسان حسن شهرت داشت. وی در سال ۱۳۰۲ شمسی در سن ۹۰ سالگی درگذشت.

میرزا سید ابراهیم خان عمید الحکماء پسر میرزا سید رضی سمنانی در سال ۱۲۵۳ ق. متولد شد و پس از تحصیل در مدرسه طب دار الفنون به شغل طبابت مشغول شد و پس از مشروطیت با لقب عمید الحکماء مدتی جانشین پدر شد و حکیم‌باشی نظام گردید. وی بعدها در کابینه قوام السلطنه چند بار به وزارت عدلیه و همچنین فواید عامه رسید.

از خدمات علمی میرزا سید رضی سرپرستی چاپ القانون فی الطب ابن سینا است که پنج مجلد آن را در یک جلد تصحیح کرد و آن را به خط محمّد رضا احمد طباطبایی در یک مجلد بزرگ در سال ۱۲۹۶ ق. در تهران به طریق چاپ سنگی منتشر کرد که مهم‌ترین چاپ قانون است.

اینجانب برای تألیف فرهنگ اغراض طبی بارها به این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مراجعه کردم و قرار شده بود با وساطت و مقدمه اینجانب، توسط یکی از مراکز طب سنتی به طریقه شایسته‌ای چاپ افست شود؛ که از نسخه‌ای دیگر به اندک شماری انجام گرفت و مقصود علمی و فرهنگی - آن گونه که شایسته قانون بود - انجام نگرفت ...

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۶

لطیف قزوینی کتاب خویش را برای جویندگانی نوشته که بدون مراجعه به طبیب بخواهند از احوال بدن خود یا به عبارتی علم طب اطلاع حاصل کنند و صحت خود را برقرار نمایند:

بر دانشمندان این علم لازم است که به قدر ادراک شرحی درین باب نویسند که به معاونت برهان و قیاس، کفایت کافه ناس نماید. بنا بر آن حقیر بی‌بضاعت و فقیر بی‌استطاعت، لطیف قزوینی، مختصری مسمی بر فواید الطفیه به رشته تحریر برآورده تا ناظران را از نظر بدان، بدون مراجعه به طبیب اطلاعی از احوال ابدان حاصل آید. (صفحه ۲ و ۳)

در ایران نوشتن چنین کتاب‌هایی سابقه داشته و بهترین نمونه‌های آن توسط محمّد بن زکریای رازی (ف ۳۱۳ ق.) تألیف شده است. وی کتاب کم‌حجم و پرمحتوای من لا یحضره الطیب (کسی که به پزشک دسترسی ندارد) را نگاشت.

ابن ابی اصیبعه در عیون الانباء فی طبقات الاطباء گوید:

غرض رازی از نگاشتن کتاب من لا یحضره الطیب آن است که امراض را به طور روشن و گسترده بیان کند و در آن یکایک بیماری‌ها را ذکر کند تا درمان با داروهای موجود امکان‌پذیر گردد و به همین علت به کتاب طب فقیران معروف شده است:

کتاب الی من لا یحضره طبیب و غرضه ایضاح الامراض و توسع فی القول و یذکر فیہ علّه علّه و أنّه یمكن ان یعالج بالادویة

الموجوده و يعرف ایضا بکتاب طب الفقراء.

البته رازی کتابی دیگر به نام طب ملوکی دارد که خاصه شاهان است. این امر قبل از رازی نیز سابقه داشته است. بنا بر نوشته ابن ندیم در الفهرست، فیلیگریوس (Philagrius) هم کتابی در زمینه مورد بحث تألیف کرده که تحت عنوان کتاب من لا یحضره الطیب است. همچنین وی کتاب من لا یحضره الطیب دیگری را به عیسی بن ماسویه پزشک بزرگ ایرانی قرن دوم هجری نسبت داده است. من لا یحضره الطیب رازی توسط مرحوم دکتر ابو تراب نفیسی ترجمه شده و در سال ۱۳۶۳ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.

ابو جعفر محمد بن علی: شیخ صدوق: ابن بابویه (ف ۳۸۱ ق). از بزرگ‌ترین فقیهان و محدثین امامیه که خود اهل شهر ری بود و در همین شهر مزار اوست، نام کتاب معروف خود من لا یحضره الفقیه را از نام کتاب رازی اقتباس کرده است. محمد بن زکریای رازی کتاب کوچک دیگری به نام برء الساعه (معالجه سریع) دارد که آن را می‌توان از همین نوع کتاب‌ها دانست.

میرزا احمد پسر محمد حسین شریف تنکابنی از حکیم‌باشیان بزرگ و از پزشکان پژوهشگر دوران فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار، برء الساعه رازی را ترجمه کرده است. این رساله همراه با دو رساله تألیفی

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۷

مطلب السؤال و اسهائیه در یک مجلد در ۲۳۱ صفحه در تهران در سال ۱۲۹۷ ق. با چاپ سنگی منتشر شده است، رساله برء الساعه ۳۴ صفحه از مجموعه فوق را در برمی‌گیرد. نسخه‌ای از این مجموعه در کتابخانه نگارنده موجود است.

لطیف قزوینی در این کتاب بارها از پزشکان بزرگ یاد کرده و نظریات آنان را ذکر نموده است. از استادان یونانی از بقراط و از رومیان از جالینوس یاد نموده است و از پزشکان دربار خلافت و مترجمین بزرگ از ابن سربابون (صفحه ۹ و ۸۷) و قرابادین سربابون (صفحه ۱۱۱)، و ابن ماسویه (صفحات ۶۱ و ۹۹) یاد کرده و به گفته‌هایشان استناد نموده است. وی از پزشکان ایرانی بیش از همه از محمد بن زکریای رازی بهره برده و به نام وی استناد کرده است. (صفحات ۹، ۷۸، ۸۸، ۱۳۰ و ۱۳۴)

وی سه بار از ابن سینا تحت عنوان‌های شیخ الزئیس، جناب شیخ الزئیس و نیز مولانا شیخ الزئیس یاد کرده (صفحات ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۴۷) و در سه جا به قول صاحب ذخیره یعنی سید اسماعیل جرجانی اشارت دارد (صفحات ۹۴ و ۱۰۸) مؤلف در عین حال که به گفته‌های پزشکان پیشین تکیه دارد، به شیوه‌ها و درمان‌های طبیبان هم عصر خویش نیز توجه کرده و بر قیاس و منطق خویش تکیه دارد:

و بیاید دانست که حفظ صحت به مثل است و ازاله مرض از طریق علاج به ضد. و اقسام معالجه را نیز طرق بسیار است که آن بسته به ادراک اقوال اطباء سلف و افعال اطباء عصر و قیاسات صایب معالج است.

بناء علی هذا در ذکر مجملی از مفضل، و مختصری از مطول پرداخت. (صفحه ۸)

لطیف قزوینی طبیبی محقق بود و در کتاب خویش بارها از تجربیاتی که انجام داده و شیوه‌ها و داروهایی که از آن نتیجه گرفته، یاد کرده است. وی گرچه پیرو طب کهن بوده است ولی از طب اروپایی نیز غافل نمانده است. برای مثال در درمان سکتة نظر خود را در مورد کاربرد جوهر انتمیون ذکر کرده است:

و جوهر انتمیون- که مستعمل اهالی فرنگستان است- حقیر در این مقام به قدر یک نخود نافع می‌دانم؛ زیرا که اگر قوت در طبیعت باقی باشد حکم این جوهر در طبیعت آن است که مؤثر شود و تغیر دهد حالت مسکوت را به اعتبار قوت خود. (صفحه ۳۰)

مؤلف به شیوه‌های کاربردی داروهای مورد مصرف در بیمارستان نیز توجه داشته، چنان که گوید:

لیک بنا بر ضابطه، استادان ادویه و ضامادات معمول بیمارستان فرموده‌اند، حقیر نیز چندان که لازم این مختصر است عرض

می‌نماید. (صفحه ۱۲۸)

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۸

در اینجا مقصود از بیمارستان، بیمارستان تهران است. این بیمارستان چنان‌که اینجانب در کتاب تاریخ بیمارستان‌های ایران از آغاز تا عصر حاضر نگاشته‌ام، همان بیمارستان و مریضخانه مخصوص دولتی است که بیمارستان نظامی برای لشکریان بود و در ۱۲۶۹ ق. در سومین سال ورود دکتر پولاک (Polak) استاد اطریشی دار الفنون به دستور دولت و به کوشش دکتر نامبرده در تهران تأسیس شد. البته در سال ۱۲۸۴ ق.

نیز بیمارستان دیگری به نام مریضخانه دولتی در محدوده شهر، در حدّ شمال و غرب تهران ساخته شد، با توجه به زمان تألیف کتاب، مقصود مؤلف از بیمارستان، باید همان بیمارستان نظامی باشد.

اکنون به چند مورد از تجربیات و مشاهدات پزشکی لطیف قزوینی می‌پردازیم:

- درمان گرفتگی صدا (بحه الصوت) [۳]:

از مجربات است سوختن داغ به طریق معمول؛ و دستور عرض حقیر، سینه را در بحه الصوتی که مزمن و طول کشنده باشد، بگیرند جوهر انتمون را به قدر یک مثقال و با کره بیامیزند و چند یوم بر سینه بمالند و هر صباح در حمام بشویند، بعد از چند دفعه فضای صدر جوشش خواهد نمود و صوت باز می‌شود. (صفحه ۵۴)

- ترکیب مجرب (به تجربه رسیده) برای درمان خنازیر [۴]:

ایرسا، زراوند، زفت هر یک جزوی، مرهم دیاخیلون مثله ممزوج کرده بر خنازیر گذارند، آن را تحلیل دهد. (صفحه ۵۵)

- در مورد تشنگی مفرط، با اتکاء به استنباط و تجربه و قاعده عملیه بیان خاصی دارد که جالب است و می‌توان در مورد آن بحث نمود:

و حقیر آنچه خود استنباط و به تجربه و قاعده کلیه حاصل نموده‌ام نوعی از عطش مفرط را از تزیاید رطوبات لزجه غلیظه در فم معده دریافت نموده که به واسطه حرارت غریبه تعفن پذیرفته باشد، و او چنان است که اصلاً از شرب ماء تسکین نپذیرد و آنچه شرب آب زیادتر شود، بیشتر طلب نماید. (صفحه ۷۷)

- در درمان استسقاء آنچه را که صاحب ذخیره (سید اسماعیل جرجانی) ذکر فرموده، به محک نقد کشیده و صحت آن را تأیید می‌کند. (صفحه ۹۴)

- وی تجربیات مکرر خویش را در مورد مؤثر بودن عصاره ریوند و همچنین نوشیدن قهوه عشب در درمان استسقاء یادآور می‌شود. (صفحه ۹۴)

- مرهم مجرب برای درمان بواسیر:

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۲۹

بگیرند گندنا و کور [۵] استه گرفته [۶]، ریز کنند و در پاتیله کنند و سر آن را برنهند و آتش کنند تا تیزی و بخار او بنشیند، بعد روغن گاو را برافکنند با روغن جوز و بریان کنند و در هاون بسایند تا مرهم شود، ضماد کنند. (صفحه ۱۱۰)

- مؤلف از تجربیات خود در مورد زنانی یاد می‌کند که به‌طور خودسر داروها و شیاف‌های رحمی و فرجی نامناسب به کار برده‌اند و یا تحت درمان قابل‌های ناشی قرار گرفته و مبتلا به امراض رحمی و عوارض سایر قسمت‌های دستگاه تناسلی شده‌اند. (صفحه ۱۱۴)

- مؤلف از فرزجه مجرب (شیاف مهلبی) [۷] ذکر می‌کند:

میعه سائله سه مثقال، فلفل و کندر هر کدام یک مثقال، پیه بط چهار مثقال فتیله سازد و بردارد. (صفحه ۱۱۹)

سه ترکیب اول خاصیت سوزاندگی و میکرب‌کشی دارد و پیه مرغابی برای نرم کردن و جلوگیری از زیان‌آوری این داروهاست.

- درمان سوزش مجرای ادرار که با چرک همراه است (تورم مجرا):

حقیر خود مکرر حرقت را که با بول مدّه بوده، اول تدبیر در رفع حرقت با آب هندوانه و دوغ گاوی و فصد باسلیق نموده و بعد از رفع حرقت، رفع علّت را به غذا از عسل و شیر گرم و چلاو نموده‌ام؛ بالمرّه مدّه را پاک نموده. (صفحه ۱۲۲)

- تجربه شخصی مؤلف در درمان قوباء [۸]:

حقیر در قوباء خود تجربه نموده، صمغ درخت آلوچه و حنا را با زردچوبه محرق مفید دیده. (صفحه ۱۳۵)

در همین جا معالجات متداول زمان خویش را ذکر می‌کند که از جنبه سیر درمان‌شناسی در دوران قاجاریه مفید است.

- در یک جا در مورد امراض مفصلی نظر درمانی خود را ذکر کرده و اظهار نظر می‌نماید. (صفحه ۱۳۸)

- در مورد بیماری‌های دستگاه تنفسی نیز در مورد خون‌گیری از رگ مابض (ورید خارجی ساق پا) صریحا اظهار نظر می‌نماید:

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۰

نهایت آن است که اعراض ذات‌العرض شدیدتر است از ذات‌الجنب، به اعتبار آنکه ذات‌العرض واقع می‌شود در اضلاع خلف، کمال صعوبت دارد مریض را؛ زیرا که مریض از عادت معتاد باز می‌ماند و استراحت به پشت نمی‌تواند نمود. و مظنون حقیر بر آن است که در مقام فصد، ثانی را از مابض رکه نماید نافع خواهد بود. (صفحه ۱۴۸)

به‌طور خلاصه آنچه می‌توان گفت آن است که کتاب فواید الطفیه، کتابی است ارزنده و آکنده از تجربیات شخصی مؤلف که برخی از آنها می‌تواند امروزه نیز کاربرد داشته باشد.

در خاتمه ضمن تشکر از دوست گرامی، جناب آقای دکتر مجید انوشیروانی توفیقات بیشتر ایشان را در انجام خدمات علمی از درگاه ایزد بخشاینده خواستارم.

دکتر حسن تاج‌بخش

استاد ممتاز دانشگاه تهران

عضو پیوسته فرهنگستان علوم

تهران - ۱۳۸۷ / ۱۰ / ۲۰

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۱

### مراجع مقدمه:

۱. ابن ابی اصیبعه: عیون الانباء فی طبقات الاطباء، حقه امرؤ القیس بن الطحان، ۲ ج، المطبعه الوهییه، ۱۲۹۹ ه. ق.
۲. ابن ندیم، محمد بن اسحاق الندیم: الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، چاپ دوّم، بانک بازرگانی، ۱۳۴۶.
۳. ابو علی سینا: القانون فی الطب، ۵ مجلد در یک جلد، خط محمد رضا احمد الطباطبایی، به سعی میرزا سید رضی طباطبایی، حکیم‌باشی نظام، دار الطباعه کربلایی محمد حسین تهرانی، تهران، سنه ۱۲۹۶ ه. ق، چاپ سنگی، ۴۶۱ / A، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
۴. تاج‌بخش، حسن: تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران، ج ۲، دوران اسلامی، چاپ سوّم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
۵. تاج‌بخش، حسن: تاریخ بیمارستان‌های ایران (از آغاز تا عصر حاضر)، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۹.
۶. تاج‌بخش، حسن: فرهنگ اغراض طبّی، به ضمیمه ج ۲ الاغراض الطبیّه و المباحث العلائیه، سید اسماعیل جرجانی، تصحیح و

- تحقیق حسن تاج‌بخش، انتشارات دانشگاه تهران و فرهنگستان علوم، تهران، ۱۳۸۵.
۷. تربیت، محمد علی: دانشمندان آذربایجان، چاپ دوم، تهران، بی‌تاریخ.
۸. جنید بن محمود شیرازی: شد الازار، ترجمه عیسی بن جنید شیرازی تحت عنوان تذکره هزار مزار، تصحیح نورانی وصال، کتابخانه احمدی شیراز، ۱۳۶۴.
۹. دولت‌شاه بن علاء الدوله سمرقندی: تذکره الشعراء، تصحیح ادوارد براون، چاپ دوم، به همت محمد رمضانی، کلاله خاور، تهران، ۱۳۳۸.
۱۰. دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه، به کوشش محمد معین، سید جعفر شهیدی، چاپ جدید، چهارده جلدی، انتشارات دانشگاه تهران، مؤسسه لغت‌نامه، ۱۳۷۳-۱۳۷۲.
۱۱. رازی، محمد بن زکریا: من لا یحضره الطیب، ترجمه ابو تراب نفیسی، جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۳.
- فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۲
۱۲. رازی، محمد بن زکریا: برء الساعه، ترجمه میرزا احمد تنکابنی، همراه با رساله مطلب السؤال و اسهالیه، تصحیح میرزا محمد حکیم‌باشی، به کوشش میرزا اسد الله طیب، چاپ سنگی، تهران، سنه ۱۲۹۷ ق.
۱۳. عقیلی علوی خراسانی شیرازی، محمد حسین: مخزن الادویه، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۷۶ ق، افسست کتابفروشی محمودی، ۱۳۴۹.
۱۴. فسایی شیرازی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، دو جلدی، چاپ سنگی ۱۳۱۲ ق، افسست کتابخانه سنایی تهران.
۱۵. محمد بن عبد الصبور خویی: رساله تعلیم‌نامه در عمل آبله زدن (فراهم آورده از تقریرات حکیم کارمک و تجربیات شخصی)، باسمة‌خانه تبریز، ۱۲۴۵ ق.
۱۶. محقق، مهدی: فیلسوف ری، محمد بن زکریای رازی، مؤسسه مطالعات اسلامی مک‌گیل، تهران، ۱۳۵۲.
۱۷. میرزا نصیر الدین اصفهانی: مثنوی پیر و جوان، مطبوعاتی ترقی، تهران، ۱۳۳۸.
۱۸. نجم‌آبادی، محمود: نخستین کتاب طبّی چاپی در ایران، مجله علوم پزشکی دانشگاه آزاد اسلامی، سال ۱، ش ۲، صص ۸۶-۱۳۶۹، ۷۹.
۱۹. هدایت، رضا قلی خان: مجمع الفصحاء، دو جلد (۶ جزء)، به کوشش مظاهر مصفا، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۰-۱۳۳۶.
- ۲۰-

TADJBAKHSH, HASAN: History of human and veterinary medicine in Iran, Foundation Merieu, c, Lyon, ۳۰۰۲

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۳

[مقدمه مصحح (دکتر مجید انوشیروانی)]

اشاره

به نام خداوند جان و خرد

کتاب فواید الطفیه که اکنون بیش از یک‌صد و پنجاه سال از تألیف آن می‌گذرد، از حکیمی بی‌نشان به نام لطیف قزوینی به دست ما رسیده است. شگفت آنکه جستجو در تذکره‌ها، شرح حال نامه‌ها و کتب تاریخ پزشکی دوران قاجار، و نیز پرس‌وجو از برخی



پژوهشگران تاریخ معاصر ایران برای یافتن سرگذشت وی یا نشان جستن از دیگر آثارش، کاوشی بی‌پاداش بود و سرانجام به فرجام نرسید.

در نخستین برگ نسخه خطی کتاب فواید الطفیه، پنج بیت به خط شکسته نستعلیق نگاشته شده است که گویی روایت گر سر گمنامی و ناپیدایی حکیم لطیف قزوینی است:

خطی ز آب طلا، منشی قضا و قدرنوشته سر در این کاروانسرای دو در

که ای ز قافله واماندگان ره‌پیمای اگر کنید بدین کاروانسرای گذر

ز یک درش چو نسیم صبا درون آید برون روید چو خورشید از در دیگر

پدر که جان عزیزش به لب رسید چه گفت؟ نصیحت من گوش کن تو، جان پسر

به هر دیار که بر چشم خلق خوار شدی سبک سفر کن از آنجا، برو به جای دگر

چنان می‌نماید که لطیف قزوینی، خود نیز در گذر از کاروانسرای جهان، مانند نسیم صبا از دری درون آمد و چون پرتو خورشید از در دیگر برون رفت. به درستی نمی‌دانیم که آیا او پس از چندی نام‌جویی، دانسته و خودخواسته گوشه‌تنبهایی گرفت و پوشیده ماندن از چشم خلق را برگزید؛ یا آنکه مانند بس بسیار از نیاکان دانش‌ورز و پاک نهادمان، به حوالت و حیلت زمانه و اهل آن در هزارتوی پیچاپیچ روزگار گمنام و بی‌نشان گشت؟

هرچه بود تقدیر لطیف قزوینی آن بود که پس از یک و نیم قرن ورق گردانی لیل و نهار، از پرده فراموشی برون آید و نام و پیامش سرانجام به گوش ما امروزیان برسد، تا بدانیم که گمشدگان نیز خدایی دارند، خدایی که از نام و نشان و گمان برتر است ...

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۴

### مشخصات نسخه خطی

نسخه خطی کتاب فواید الطفیه در کتابخانه آیت الله مرعشی در رقم نگهداری می‌شود. این نسخه در تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۷۰ عکس‌برداری شده و به شماره مسلسل ۷۰۷۶ در صفحه ۲۳۷ کتاب فهرست کتاب‌های خطی آن کتابخانه به نام فوائد لطیفیه ثبت شده است (در دنباله سخن در مورد این ناهمسانی در نام کتاب شرحی خواهد آمد). نسخه دارای ۷۹ برگ شامل یک برگ در پنج بیت شعر (که در ابتدای این مقدمه آمد) به خط شکسته نستعلیق به تحریر عباس تفرشی، و ۷۸ برگ (۱۵۶ صفحه) اصل متن کتاب است. بر اساس توضیحات فهرست‌نگاری کتاب، عنوان کتاب در آغاز نسخه شنگرف و بقیه آن با مشکی نشانی دارد، صفحه‌ها مجدول به زر و شنگرف و مشکی و لاجورد، و جلد نسخه تیماج قهوه‌ای است. مهدی الیه کتاب ناصر الدین شاه قاجار است که در صفحه ۶ نسخه خطی نام وی آمده است.

گویا نسخه دیگری از این کتاب - چه در کتابخانه‌های رسمی و چه در مجموعه‌های خصوصی شناخته شده - موجود نیست. این داوری از آن روست که در شماره ردیف ۱۰۹۵ صفحه ۲۲۳ کتاب کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران از انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران نیز، تنها کتابخانه آیت الله مرعشی به عنوان محل این کتاب ذکر شده است. یادآوری این نکته بایسته است که در منابع کتاب یاد شده، هم از فهرست کتابخانه‌های بزرگ کشور و هم از فهرست مشترک آقای احمد منزوی - که دربرگیرنده کتب مجموعه‌های خصوصی نیز هست - بهره گرفته شده است.

### خطاهای فهرست‌نگاری در مورد این کتاب

شوربختانه در توصیف فواید الطفیه در صفحه ۲۳۷ فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی دو خطا رفته است: نخست

آنکه کتاب به نام فوائد لطیفیه ضبط شده است، در حالی که در هر دو مورد ضبط نام کتاب در صفحات ۲ و ۲۵ نسخه خطی، به روشنی فواید الطفیه آمده و هر دو بار نیز واژه الطفیه بسیار آشکار و خوانا کتابت شده است و به هیچ قرینه بصری و گرافیکی نمی‌توان آن را لطیفیه دانست.

مصحح پس از برخورد با این شواهد، نام فواید الطفیه را اختیار کرد، ولی در گرماگرم تصحیح کتاب، یکی از استادان گرانقدر تردید خویش را در درست بودن نام فواید الطفیه گوشزد کردند و فرمودند که بنا بر سنت نامگذاری کتب، نویسندگان قدیم، کتاب را به نام خود منسوب می‌کرده‌اند نه به اسم تفضیل برگرفته از نامشان؛ و بنابراین سنت و شیوه فواید لطیفیه درست است، نه فواید الطفیه. نگارنده با سپاس از این گوشزد مشفقانه، برای آسوده‌دلی از گزینش نام درست کتاب به محضر استاد دانش‌گستر و فرزانه جناب آقای دکتر محمد مهدی محقق رسید و با ایشان رایزنی کرد و راهنمایی

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۵

خواست. نظر استاد این بود که مؤلف برای ارج نهادن به دانش مکتوب و تکریم کتاب خویش، می‌تواند اسم تفضیل گرفته شده از نام خود را بر کتاب بنهد و چنین کاری ناروا نیست، و در ادبیات عرب نیز چنین ساخت و ترکیبی نادرست به شمار نمی‌آید. مصحح همچنین در گفت‌وگویی با استاد خردمند و آگاه خود، جناب آقای دکتر محمد مهدی اصفهانی این موضوع را از ایشان نیز پرسان شد، بررسی آن استاد نیز به حکم بر درستی فواید الطفیه انجامید. چنین شد که همان نام فواید الطفیه - که آشکارا در خطبه کتاب و صفحاتی پس از آن کتابت شده است - بر کتاب نهاده شد.

خطای دیگر در فهرست‌نگاری آن است که تاریخ پایان تألیف کتاب سال ۱۲۸۴ ه. ق ذکر شده و همین تاریخ، ناگزیر به کتاب کتابشناسی نسخ خطی پزشکی ایران نیز راه یافته است. این خطا ناشی از کم‌دقتی در واریسی کتاب برای یافتن تاریخ تألیف آن بوده است. بدین نحو که فهرست‌نگار محترم به نخستین گواه متنی اعتماد کرده و بررسی شواهد و دلالت‌های دیگر را وانهاده‌اند. این شاهد نه چندان صادق، صورت زبرنویسی شده‌ای از ماده تاریخ مندرج در مصراع آخر قطعه شعری است که در صفحه ۷ نسخه خطی کتاب آمده، و عدد ماده تاریخ برگرفته از همین صورت بر ساخته، تاریخی است که فهرست‌نگار محترم، آن را قطعی پنداشته‌اند.

آن مصراع زبرنویسی شده این است:

### مکرر زهره شد با لفظ مریخ

که بر پایه همین مصراع، آن گونه که در این فهرست آمده، موافق لفظ مریخ و دو زهره عدد ۱۲۸۴ را به دست آورده‌اند. ولی اگر بر اساس مصراع اصلی (فزون بر زهره دیدی لفظ مریخ) فقط حروف دو واژه زهره و مریخ را به حساب ابجد بشماریم به عدد ۱۲۶۷ می‌رسیم که ۱۷ سال از تاریخ پیشین کمتر است.

از سوی دیگر در صفحه ۱۴۶ نسخه خطی (ده صفحه مانده به پایان کتاب) می‌خوانیم که مؤلف، معالجات اعضای سبعة آلیه را در روز پانزدهم شعبان سال ۱۲۷۷ ق. تمام کرده است؛ و این تاریخی است که با هیچ کدام از دو تاریخ پیشین برابر نیست. روا بود که این اختلاف، به گونه‌ای در توصیف کتاب باز نموده می‌شد تا اعتبار فهرست‌نگاری کتاب به پرسش گرفته نمی‌گشت.

### درون‌مایه و ساختار کتاب

همان گونه که در کتاب فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی آمده، فواید الطفیه کتابی است در دستوره‌های کلی پزشکی و در بیان برخی درمان‌ها با انشایی ادبی، که در دو فایده بیان شده است: نخست در فواید کلی و دوم در تدابیر و

درمان‌های امراض گوناگون و خواص داروهای مفرد و

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۶

مرکب. به توصیفی راهنمون‌تر باید گفت که فواید الطفیه کتابی است در شناسایی بیماری‌های مهم و شایع، و در راهنمایی درمان‌های آزموده و مجرب که گویا در زمان زندگی نویسنده دور از دسترس مردم نبوده است.

از آنجا که مقصود نویسنده از نوشتن کتاب - چنان که خود وی می‌گوید - کفایت کافه ناس و اطلاع از احوال ابدان بدون مراجعه به طبیب بوده است، وی چندان به مباحث فلسفی و حکمی طب ایرانی نپرداخته و همه آنچه در امور طبیعیه و مبانی فلسفی طب بیان کرده است از نه صفحه نخست کتاب فراتر نمی‌رود.

بخش دوم کتاب، قواعد کلیه عملیه را در بر می‌گیرد که از نیمه صفحه ۹ نسخه خطی آغاز می‌گردد.

در این بخش، مؤلف همه مباحث را به دنبال هم، اغلب با ذکر سرعنوان و گاه نیز بدون آن، به صورت پیوسته آورده و شیوه مرسوم در پیکربندی کتاب و سامان دادن مطالب در گفتارها و باب‌های جداگانه را فرو گذاشته است. این بیماری‌ها یا عناوین کلی - که برخی به پارسی سره و برخی به عربی (گاه با اسقاط قواعد نحوی) بیان شده‌اند - عبارت‌اند از:

بثور رئوس صبیان، صداع، سرسام، برسام، سبات و سهر، مالیخولیا، عشق، نسیان، صرع، سکت، تشنج، سایر انواع امراض عصبانی، تدبیر الاذن، ادویه العلاج فی العین، امراض انف، فی ادویه الفم، فی بطلان الذوق، فی ثقل اللسان و تغیر الکلام و العظم و الضفدع و البثور و القلاع و البخر و سیلان و شقاقه و حرته، اسنان، ادویه الوجه، ادویه الحلق، ادویه الصدر، تدبیر السعال، فی تدبیر القلب، فی ادویه الثدي، سرطان ثدی، فی تدبیر ادویه المعده، فی تدبیر الکبد، یرقان، تدبیر الاستسقاء و سوء القنیه، فی ادویه الطحال، فی تدبیر الامعاء، تدبیر القولنج، ادویه اللود و الحیاء، فی تدبیر بواسیر، تدبیر الرحم، فی تدبیر الکلی و المثانه، فی تدبیر الخصیه، فی تدبیر البخر و امراض الاطراف، فی الاورام و الطاعون، فی تدبیر المفاصل و العرق النساء، فی الحمیات، ذات الصدر و ذات الجنب.

### شیوه نویسنده در بیان بیماری‌ها

لطیف قزوینی در همه این گفتارها از یاد کرد جزئیات دراز دامن چشم پوشیده و شیوه او بر پایه ایجاز و گزیده‌گویی استوار است. وی در چندین مورد در امتیاز (تشخیص افتراقی) میان دو بیماری سخن گفته، ولی در شناسایی بیماری‌ها بیشتر به تعریف‌های کوتاه و یاد کرد اسباب و علل و دلایل و علایم اصلی بسنده کرده، گاهی نیز سراسر بر سر درمان‌ها رفته و بیان تعریف و علامات را به تمامی وانهاده است.

البته وی در ذکر تدابیر و درمان‌ها بیشتر قلم‌فرسایی کرده، یعنی هم به ادویه مفرد (البسائط) پرداخته و هم به ادویه مرکب‌ای که آنها را مجرب می‌دانسته، اشاره کرده است.

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۷

### تجربه‌های درمانی شخصی نویسنده، با نگاهی به وضع طب ایرانی در روزگار وی

لطیف قزوینی در موارد بسیاری به تجارب شخصی خود استناد جسته و با عباراتی مانند: حقیر مکرر خود تجربه حاصل نموده ...، حقیر آنچه خود استنباط و به تجربه و قاعده کلیه حاصل نموده‌ام مجرب می‌دانم ...، آنچه حقیر خود به معالجه و تجربه واصل نمود ...، حقیر مکرر تجربه نموده‌ام ...، در دستور معالجات که از استادان دیده شد و حقیر خود تجربه حاصل نمود ...، آزموده‌های گره‌گشا و کارسازش را - چه دوائی و چه یدی - پس از ذکر دستورهای رایج به میان آورده است.

با این حال نباید چشم داشت که در این کتاب، نوآوری‌ها و ابتکارهای بی‌سابقه‌ای یافته شود؛ چه بسا چنین انتظاری از کتب طبیبی

دوران قاجار چندان روا نباشد، زیرا به گزارش گلایه‌آمیز آخرین تک سواران بازمانده از سلسله حکماء مانند سید محمد حسین عقیلی شیرازی، دوران افول طب کهن ایرانی زمانی پیش از دوران لطیف قزوینی آغاز گشته بود و روزگارش از اوج و فراز به فرود و نشیب گراییده بود. تو گویی آن سیمرخ بشکوه، آهسته آهسته از قاف عزت پر می کشید تا کم کم تنها افسانه‌ای از او در گنبد گیتی برجای بماند ...

طب ایرانی در زمان لطیف قزوینی حتی شتابناک‌تر از پیش، رو به تباهی می‌رفت، روایت گوشه‌ای از این انحطاط را می‌توان در گزارش‌های اجتماعی و طبّی دوران قاجار از جمله در کتاب حفظ الصّحة ناصری- که از قضا تألیفی همزمان و همزاد با فواید الطبیة است- به روشنی بازجست. [۹]

طب سنتی ایران که پیشتر دچار سردی و سستی شده بود با ورود پزشکان اروپایی به دربار شاهان قاجار، و تأسیس دار الفنون، و بازگشت دانش آموختگان طب جدید از باختر زمین، و پیدایش گروه منور الفکران و دیگر دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، بیش از پیش روی به رخوت نهاد.

سنت‌مداران که ناگهان خود را در آشوب ستیز آشکار و پنهان تجدد و غرب‌زدگی و فرنگی‌مآبی با بقایای رنجور فرهنگ و دانش سنتی می‌دیدند، در پرسش بودن یا نبودن سرگردان بودند و شاید جایگاه خود را در میانه میدان به درستی در نمی‌یافتند. فرنگی‌پرستان ایرانی نیز از دوران‌دیشی و آخرین فاصله‌ها داشتند و چنان شیفته نموده‌ها و رنگ‌ها، و شوریده خیال پرواز با پر و بال عاریت دیگران بودند که سرمایه خودی را یکسره نادیده می‌گرفتند یا آن را پوچ و بی‌ارزش می‌شمردند.

فوائد الطبیة، مقدمات، ص: ۳۸

واپسین حکمای طب ایرانی در چنین آشفته‌بازاری مجالی برای نوسازی ویرانی‌ها و پی افکندن بناهای بلند بی‌گزند در طب ایرانی نداشتند؛ و شاید همت پیران کهنه‌کاری چون میرزا بابای شیرازی (ملک الاطباء) و میرزا کاظم رشتی (فیلسوف الدوله) ناگزیر بیشتر صرف رویارویی با فریفتگان جهان نو می‌شد تا نظریه‌پردازی و اجتهادورزی، و صید مرواریدهای گران‌سنگ از آب‌های ژرف کهن ...

اگرچه در همین هنگام و هنگامه بود که در آن سوی مرزهای شرقی ایران، در هندوستان، طیب سیستانی الاصل، حکیم محمد اعظم خان چشتی، رسته از جرز و مدّ روزگار، نهنگ‌وار پهنه دریاهاى طب را می‌شکافت و موج‌های سرکش را بی‌مهابا می‌آشامید و آثار شگفت‌آور خود را می‌آفرید؛ اما دریغ و هزار دریغ که حکایت حکیمان در ایران به گونه دیگری بود؛ و شاید همه گناه بر دوش لطیف قزوینی نبوده است اگر او نیز در آن زمانه پرهیاهوی تهی، دانسته یا ندانسته در چنان برزخی گرفتار آمده و از طرح نو در انداختن وامانده است ...

باری، به آسانی نمی‌توان در این باب رأی و حکمی صادر کرد و آسوده بر آن گذشتگان خرده گرفت؛ به هر روی این کتاب نمونه‌ای از یک متن طبّی دوران قاجار است که بیشتر برای کاربردی عام و مردمی نگاشته شده است و داوری نهایی در مورد آن بسته به سنجش و ارزیابی دیگر آثار مشابه در این دوره و مقایسه آنها با هم، و نیز در نظر گرفتن سیر فراز و فرودهای این دانش در تحلیل تاریخی و اجتماعی آن است.

### ویژگی‌های ادبی کتاب

شاید مهم‌ترین ویژگی این کتاب نثر ادیبانه آن باشد که برخلاف پیشینه نوشتارهای طبّی، نه تنها در دیباچه کتاب بلکه در بیشتر گفتارهای تخصصی نیز از آن فروگذار نشده است.

لطیف قزوینی نثر خود را به قدر اعتدال به آرایه‌های ادبی لفظی و معنوی (چون سجع و ترصیع و جناس و تضاد و استعاره و تشبیه و

تمثیل و ترادف) آراسته و در جای جای کتاب با هنرمندی و نکته‌سنجی آرایه تضمین را به کار برده است و از آیات و روایات، اشعار و امثله عربی، اشعار طیبی و عرفانی فارسی بهره گرفته و به ویژه با بیانی حاکی از ارادت و تحسین، ابیاتی چند از کتاب شریف مثنوی مولوی را در ضمن سخن به میان آورده است.

ابیات معروفی که او از ابو نواس و ذو الرمه نقل کرده نشان می‌دهد که وی نه تنها با درر دری بلکه با غرر عربی نیز انس و الفتی داشته است. همچنین وی بی‌آنکه به زیاده‌روی و تکلف دچار شود به

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۳۹

عبارات طیبی عربی منقول از حکمای پیشین مانند بقراط و ابن سرابیون و رازی و ابن سینا و دیگران استناد جسته است. این عبارات برگزیده شاهدهی بر این شیوه نگارش‌اند:

- و چون این مختصر در تسمیه، نامزد به فواید الطفیه گشته، لازم آمد لطفی از اذکار لطیفه و ذکری از اخبار ظریفه در طی عبارت این صحیفه اشارت رود که موجب شوق و اشتیاق اهل ذوق گردد. در مذاق حقیر سراپا تقصیر، بیانی به از ذکر مراتب عشق، و عنوانی بهتر از مواظب بودن بدان مطلب نیست.

عشق آن شعله است چون او بر فروخت آنچه جز معشوق، باقی را بسوخت

چنانچه بعضی از حکماء صدور کل افعال را از شرف عشق ثابت فرموده و بقای جاوید را در عالم تجرد اختیار نموده‌اند، و فی الواقع اگر طریقه عشق - که شیوه اهل محبت است - دامن گیر خیال و عنان گیر اهل حال نبودی، نظام عالم و انجام کار بنی آدم درخور مدار استقرار نیافتی.

- تشخیص این مرض در اصطلاح اطباء و تعیین این علت به بیان ظرفاء، طرفه گفته‌ای است که مسمی به سعفه است.

- سرسام مرضی است تباہ کار و بی‌انجام. گاهی به مشارکت دم، قرانیطس؛ زمانی به موافقت با بلغم لیثرغس؛ و اوانی به اشتراک صفرا قرانیطس خالص؛ و اوقاتی در ادراک و امتزاج با سودا سرسام سوداوی نامیده می‌شود؛ و علامتها اختلاط العقل و الهذیان، آری، برهم‌زننده آرزو و آمال است و شکننده زجاجه مرآت خیال، زیادکننده قوت لسان و اشتداد آورنده حدت بیان و هذیان، باطل نماینده افعال ودیعت دماغیه و عاطل کننده شعشعه چراغ طبیعیه.

- هرگاه ورم در اوسط دماغ اسباب افتراق شود، باطل می‌شود افعال قوه فکریه به نهجی که تهجج بالکلیه قوه متفکره را برطرف و نور عقل را منکشف می‌سازد؛ و من جمله مؤخر دماغ، محل قوه متذکره است.

چنانچه فساد ورم، سپاه و حشم در مؤخر دماغ کشد، فاسد می‌شود افعال ذکریه؛ ولی این از جمله نوادر است زیرا که قوه متذکره اکثر اوقات فساد از بروودت به هم می‌رساند و حرارت در او تأثیر نمی‌نماید. و هرگاه ورم، اساس اقتباس در کانون حواس مذکوره چنید بطلت هذه الافاعیل کلها ای تشوش.

- اسنان که به لفظ فارسیان دندانش خوانند، درّی است مکنون و گوهری است بی‌چون. پاس دارنده بدن و حراس نماینده مزاج از ابتلا و محن است. از خواص اوست اصلاح اغذیه جهت صلاحیت قوه ازدراد - که قوای جاذبه و دافعه‌اند - تا آنکه جذب غذا نمایند و به بدن جهت حفظ جان و تن رسانند. دلیل این مطلب در نزد خردمندان اوضح از آن است که به بسط مقال، ملال افزایش و به شرح احوال، کلال آورد. عطوفت حضرت باری در خلقت آن عضو شریف چنان عنایت فرموده تا چون عظمی سخت و صلب بود تا از واردات تکسیر و تعجین، منکسر نگردد و از تحمیلات تبرید و تسخین، منحدر نشود.

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴۰

بدون پرده‌پوشی و پنهان‌کاری باید گفت که کتاب فواید الطفیه کاستی‌هایی نیز دارد، از جمله آنکه ساختار آن گاه دچار نابه‌سامانی و آشفتگی می‌شود و رشته و ترتیب کلام از هم می‌گسلد. گذر از یک مبحث به مبحث دیگر گاه بی‌نظم و ترتیب است و چنان‌که گفته شد نویسنده به پیکربندی کتاب در گفتارها و باب‌های جداگانه نپرداخته است، کتاب از فهرست بی‌بهره است و غلطنامه‌ای برای جبران کم‌دقتی‌های کاتب ندارد. شیوه به پایان رساندن کتاب کمی شتاب‌زده و نابه‌هنگام است و دریغاً که لطیف قزوینی مؤخره‌ای درخور مقدمه زیبایش بر کتاب ننگاشته است.

کتاب به خط نستعلیق زیبایی کتابت شده است که گاه به شکسته نستعلیق می‌گراید؛ با این حال مانند برخی نسخه‌های خطی دیگر، کاتب نسخه- که گویا عباس تفرشی نام داشته است- چندان در بند نقطه‌گذاری املائی واژه‌ها نبوده و گاه نقطه را تنها به عنوان عنصری دیداری برای چشم‌نواز شدن ترکیب خط به کار برده است؛ و از این رو در نقطه‌گذاری اش کم‌وبیش‌های بسیار دیده می‌شود. این کار در هنر خوشنویسی صرف می‌تواند به‌سزا و پسندیده دانسته شود، ولی در کتابت متون علمی و آموزشی روا نیست به ویژه اگر پایبندی به ضبط اصل کلمه نیز چندان جدی گرفته نشده باشد. در این اثر چنین به نظر می‌رسد که کاتب- که خدایش بیامزاد- بیشتر مفتون خوشنویسی بوده است تا ضبط درست واژگان.

### شیوه تصحیح

کار تصحیح بر اساس تنها نسخه موجود از کتاب در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی انجام شد.

خوشبختانه چون در این نسخه، افتادگی‌ها و خدشه‌های بزرگ در متن پیدا نشده بود، کار از نظر تک نسخه بودن کتاب با دشواری و پیچیدگی چندان روبرو نگشت.

در موارد بسیاری گره‌های متن به یاری آشنایی با فرم‌های خوشنویسی نستعلیق و شکسته نستعلیق و/یا به دلالت‌های ادبی گشوده شد؛ این بنده در چنین مواردی خود را از راستی آزمایی حدس و دریافت‌های مبتنی بر قرینه‌های بصری و/یا ساختاری- معنایی بی‌نیاز ندانست و گمان‌های خویش را به گواه‌های اطمینان‌بخش تخصصی آزمود. همچنین هر جا در خواندن واژه‌ای دشواری و تنگنایی پیش آمد، از واژه‌نامه‌های عمومی فارسی و عربی و یونانی، فرهنگ‌های تخصصی اسامی و مصطلحات طب سنتی، کتب معتبر مفردات و قرابادین، و کتب مهم در معالجات طب سنتی سود جستند، و اگر این شیوه نیز به کامیابی نیانجامید، راه رایزنی با آگاهان و صاحب‌نظران در پیش گرفته شد. سرانجام با این کوشش‌ها

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴۱

تاریکی‌های متن روشن و آشکار گردید، به جز دو سه واژه گنگ یا مخدوش که از تیررس همه این روش‌ها دورتر بود و سرانجام نیز دانسته نشد، که هر مورد در جای خود در پانوشت یاد گشته است.

اما درباره خطاهای نویسنده یا کاتب نیز چند کلمه‌ای گفتنی است، این بنده می‌دانست که صاحب‌نظران تصحیح متون، غلطگیری و اصلاح آرای نویسنده را در داخل متن اصلی هرگز بر نمی‌تابند و این کار را فقط در بخش پانوشت یا تعلیقات کتاب روا می‌دانند. نگارنده با وجود پذیرش این اصل کلی چنین می‌اندیشید (و هنوز با خود می‌گوید) که دست کم در تصحیح متون کاربردی طبیبی- که گاه خطای در لغات می‌تواند عطای حیات را از کسی بستاند یا به آن آسیب برساند- گذاشتن استثنایی در این قاعده، ناپسند نیست و برای پیشگیری از زیانی ناخواسته، در مواردی که خطایی خطیر و بیم‌آور به جان به متن راه یافته است، بهتر است آن را در همان داخل متن اصلاح کرد و رأی نویسنده یا ضبط کاتب را در همان صفحه بی‌کم‌وکاست به پانوشت برد. نگارنده، این نظر را با سه تن از ادیبان و متن‌پژوهان نام‌آور و برجسته این عصر در میان گذاشت و چون هر سه تن را در ردّ نظر خویش هم‌رأی یافت و در خطاهای موجود در متن نیز بیم جان ندید، از زنده‌ها و هشدار آن اساتید گرانمایه سرنتافت و در این نوبت ره چنان رفت که رهروان

رفته‌اند. ناگفته نماند این بنده هنوز بر این باور است آنجا که لغزش نویسنده یا کاتب ممکن است به خطایی هولناک در تشخیص و درمان منجر شود بی‌درنگ باید طبیبانه و پیمان‌گذارانه جان آدمیان را از جای واژگان برتر نهاد و حتی چند سطر تأخیر و تأخر در افشا و اصلاح خطاهای سهوی بدفرجام را روا ندانست.

باری، چنین شد که در تصحیح این اثر حتی در مواردی که اشتباه نویسنده یا کاتب بسیار فاش و هویدا بود باز هم متن دگرگون نشد و در آن هیچ دستبندی نرفت و اصلاح و توضیح مصحح با نشانی منابع و شواهد معتبر در پانویس آورده شد؛ پاره‌ای از این خطاها نوشتاری و املائی (مانند نوشتن رنج به جای ریخ، یا زهیر به جای زحیر، یا معوف به جای مؤوف، و چندین مورد دیگر) و برخی دیگر محتوایی و تخصصی بودند (مانند خطا در توصیف اضلاع صدر، یا حال زبان در تغیر کلام ناشی از تشنج استفراغی، و نیز موارد دیگر).

آنجا که به حسب نیاز و ضرورت، واژه‌ای به متن افزوده گشت، واژه افزوده شده در کروشه [] گذاشته شد تا آمیختگی آن به متن اصلی پوشیده نماند.

در متن کتاب ناهمسانی‌هایی در ضبط برخی واژه‌ها به چشم می‌خورد، مانند: گل ارمنی / گل ارمن، بنکو / بنگو، و انزروت / اندروت، و صعتر / سعترا، یا واژه‌هایی مانند اطباء و امعاء و اعضاء و ابتداء که

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴۲

به صورت اطبا و امعا و اعضا و ابتدا نیز آمده بودند. در بازنویسی متن از این ناهمسانی‌ها پیروی نشد؛ بدین گونه که مثلاً در اختیار گل ارمنی یا گل ارمن، و بنکو یا بنگو و انزروت یا اندروت، و صعتر یا سعترا همان صورت آشنا و مرسوم در نوشتارهای معتبر طب ایرانی (گل ارمنی و بنکو و انزروت و صعتر) برگزیده شد، و در دیگر موارد یاد شده نیز، صورت‌های مهموز (اطباء و امعاء و اعضاء و ابتداء) - که هم یادآور شیوه قدماست و هم در دستور خط فارسی امروز پذیرفته شده است - به کار رفت.

رسم الخط متن در بسیاری موارد با شیوه امروزی اختلاف داشت، ذوق‌ورزی‌های آشکار کاتب نسخه در آفریدن آرایه‌های بصری در کار خوشنویسی شکسته نستعلیق با کاستی یا جابجایی نقطه‌ها، و پیوسته‌نویسی‌های غریب به بهای دشوار خوان شدن واژه‌های ساده، مصحح را در این گمان خویش استوار کرد که چنین ناهمسانی‌هایی در رسم الخط، بیشتر زیبایی‌شناسانه‌اند و چندان به ویژگی‌های ریختی و نگارشی متن در آن عصر وابسته نیستند، ضمن آنکه متأخر بودن متن نیز از پیچیدگی و دشواری امانت‌داری در رسم الخط می‌کاست. بنابراین در کار تصحیح، ناهمسانی‌هایی از این دست، به شیوه دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ویرایش سال ۱۳۸۶ تغییر یافت.

نمونه‌هایی از این تغییرها بدین قراراند:

- بهم‌رسیده: به هم رسیده

- رخنمود: رخ نمود

- که آن دلیلست: که آن دلیل است

- بدین معنی: بدین معنی

- طبیعترا: طبیعت را

- ابکرمست: آب گرم است

در برخی موارد نیز الگوهای در پیوسته‌نویسی یا گسسته‌نویسی به کار رفته بود، مانند چسباندن می به بن فعل (مانند: می‌شود، می‌دانم، می‌نماید، نمی‌تواند...)، یا پیوستن این و آن به واژه پسین (مانند: این مختصر، آن سوراخ، انصدف، آنخالق...)، یا گسستن بای التزامی یا نون نفی از ابتدای فعل (مانند: به‌بویانند، به‌لیسانند، نه‌پذیرد). چنین مواردی نیز برابر با دستور خط فارسی فرهنگستان

زبان و ادب فارسی ویرایش سال ۱۳۸۶ بدین ترتیب تغییر داده شد:

- می شود: می شود
- این مختصر: این مختصر
- آن سوراخ: آن سوراخ
- به بویانند: بویانند [۱۰]

فوائد الطفیه؛ مقدمات؛ ص ۴۲

به لیسانند: بلیسانند

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴۳

- نه پذیرد: نپذیرد

همچنین تائیت (ه) در آخر برخی واژه‌های عربی، بر پایه دستور خط فرهنگستان به صورت ت نوشته شد:

- حمرة وجه: حمرت وجه

- لهاة: لهات

- لغة یونانی: لغت یونانی

- سرعة نبض: سرعت نبض

- از جهة: از جهت

- علّة: علّت

در مواردی که یای نکره یا نسبت یا وحدت در آخر اسامی مختوم به های غیر ملفوظ، به هیچ شکل در کتابت آشکار نشده بود (مانند نمونه زیر) به شکل درست تغییر یافت:

گر بریزی بحر را در کوزه چند گنجد؟ قسمت یک روزه

- کوزه: کوزه‌ای

- روزه: روزه‌ای

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای

در مواردی که در بیان مقادیر داروها، از اعداد ریاضی و علائم اختصاری اوزان بهره گرفته شده بود یا آنکه عدد حرفی به واحد وزن پیوسته بود، برای پرهیز از خطا در نسخه نویسی، مقادیر و اوزان به شکل گویا و آشکار برگردانده شد:

- ۲ م: دو مثقال

- ۲ ل: دو مثقال

- ۲ م ل: دو مثقال

- یک مثقال: یک مثقال

- پنج درم: پنج درم

اگرچه این بنده نخست بر آن بود که بدون تصرف در ترتیب و محتوای متن، کتاب را با آرایشی نو در فصول مجزا سازمان دهد تا دستیابی به مطالب در چارچوبی تازه آسان تر شود، با توجه به آگاهی از نظر استادان یگانه آقایان دکتر حسن تاجبخش و دکتر محمد مهدی محقق و دکتر ایرج افشار در دیدار و گفتگو با ایشان، پند این پیران دانا و سخن دانان آشنا را به گوش جان شنید، و



آسوده از سودای خود

فوائد الطبیة، مقدمات، ص: ۴۴

درگذشت و هیچ دگرگونی در ساختار کتاب پدید نیاورد، به جز آنکه هنگام رسیدن به هر بخش ذاتا جداگانه کتاب، آن را نه پیوسته به بخش پیش از آن، بلکه از صفحه جدیدی آغاز کرد. همچنین فهرستی تفصیلی، به اول کتاب افزود و به اقتضای صورت ادبی، و محتوای علاج‌شناسانه کتاب نمایه آیات و اشعار و امثال و نیز نمایه بیماری‌ها را در پایان کتاب بدان پیوست کرد. نکته دیگر آنکه لطیف قزوینی در متن نسخه هیچ تزییل و تحشیه‌ای نیاورده است. بنابراین همه پانوشته‌ها و افزوده‌ها از این کمترین است، و خوانندگان می‌توانند فهرست منابع و مراجع این پانوشته‌ها را پس از پایان یافتن متن کتاب ببینند. در این کتاب همه اسامی علم، آیات و روایات، اشعار فارسی و عربی، و نقل قول‌ها با فونت برجسته (Bold) مشخص گردیده‌اند. همچنین واژه‌های تخصصی طب سنتی و اسامی بیماری‌ها و نیز نام همه ادویه مرکبه (مانند شربت‌ها، معجون‌ها، قرص‌ها، روغن‌ها، طبخ‌ها، سفوفات و ..) با فونت برجسته آشکار شده‌اند. این کار هم به خاطر آسان‌یاب شدن این واژه‌ها در نگاه خوانندگان، و هم برای تأکید بر اصطلاحی بودن اسامی ادویه مرکبه انجام شد تا این واژه‌ها با معنی تحت اللفظیشان مشتبه نشوند. اگرچه این مطلب بر خوانندگان آشنا با داروهای مرکب در طب سنتی پوشیده نیست، مصحح یادآوری می‌کند که بسیاری از این داروهای مرکب که به نامی یک کلمه‌ای موسوم شده‌اند آمیخته‌ای از چندین و چند مفرد گوناگون‌اند با شیوه ساختی کمابیش وقت‌گیر و شاید دشوار و غریب برای مردم امروز. مثلاً در مطبوخ زوفا (که معنی ظاهری آن جوشانده زوفا است) بر اساس دستور کتاب تحفه حکیم مؤمن، دست کم ۱۱ مفرد به کار می‌رود. شربت اسطوخودوس نیز برخلاف نام کوتاهش دربرگیرنده بیش از ۲۵ مفرد است! برای دریافت شیوه تدارک و تهیه این قبیل مطبوخات و شربت‌ها نیز چاره‌ای جز مراجعه به کتب قرآدین نیست. این موضوع در مورد دیگر ادویه مرکبه مانند روغن‌ها نیز صادق است؛ که اگرچه شمار مفردات دخیل در آنها بسیار کمتر است ولی دستور و روش تهیه‌شان گاه ویژه و اختصاصی است. بنابراین اسامی این گونه ادویه نیز در شمار اصطلاحات آمد و نامشان در متن برجسته شد.

### سخنی در باب تصحیح متون طبّی کهن

مصحح این کتاب با اذعان به تهی‌دستی و سبک‌توشگی خود در کار و بار ادب و دانش، به عنوان دانشجوی طب سنتی ایران گمان‌هایی دارد که اکنون آنها را بیان می‌کند و فراچشم استادان می‌آورد تا مشفقانه در نثر پریشان و جان سرگردان وی بنگرند، و در آتش دل او بدمند، و به رأی وی استواری بخشند.

فوائد الطبیة، مقدمات، ص: ۴۵

این رهرو نوسفر بر آن است که با توجه به کاربردی شدن متون کهن طبّی در شرایط جدیدی که فراهم شده است، شایسته و بلکه بایسته است که در تصحیح و تنقیح این متون، میان سخن‌شناسان ادب پارسی و تازی از یک سو، و طبیبان سنت‌مدار حکمت‌ورز از دیگر سو داد و ستدی برقرار شود.

این بنده، اکنون بر این باور است که برای کمک به خوانندگانی که امروز می‌خواهند این متون را به عزم بیماری‌شناسی و آگاهی از پیشگیری و درمان به دست بگیرند، نه پایبندی‌ها و دغدغه‌های صرفا ادیبانه در تصحیح این گونه نوشتارها وافی به مقصود است، و نه به بها یا بهانه حفظ مضمون و محتوای تخصصی متن می‌توان قواعد ادبی و پایه‌ها و سنجه‌های علمی تصحیح را یکسره فرو گذاشت، و نه شایسته است که به پندار امروزی کردن متن یا برای پسند برخی پخته‌خواران سهل‌انگار، برگردان‌ها و برابر نهادهای تازه را شتابزده جایگزین اصطلاحات جاندار و زنده‌ای کرد که هویتی چند لایه دارند و قدمشان چندین ده برابر همه عمر

واژگان جدید و سازندگان و کاربران آنها است. شوربختانه برخی متون کهن طبّی از چنین غفلت‌ها یا آسان‌گیری‌ها و نزدیک‌بینی‌ها آسیب بسیار دیده‌اند، و دریغ که همچنان نیز گاه و بیگاه کژی‌ها و کاستی‌هایی در بازنویسی یادگاران طبیبان کهن می‌بینیم که به راستی مایه شگفتی و صد البته دریغ ما نوآموزان است ...

بگذریم، چنان که می‌دانیم این متون تا چندی پیش تنها در دیده ادیبان و سخن‌شناسان می‌نشست و از آنان دل می‌ربود. نمونه‌های تصحیح‌شده این متون به خانه و مطب پزشکان راه نمی‌یافت، بلکه در کتابخانه ادب دوستان، با کتاب‌هایی چون شاهنامه فردوسی و چهار مقاله عروضی و کلیله و دمنه ابن مقفّع و لغت فرس اسدی طوسی و دیگر گنجینه‌های ارجمند زبان و ادب پارسی هم‌نشین می‌شد و در پژوهش‌های ادبی یا تاریخی به کار می‌آمد؛ و اگر شماری اندک از طبیبان آگاه و حقیقت‌جو نیز در این نوشتارها می‌نگریستند تا راهی به شناخت بیماری‌ها و درمانشان بجویند، بینش و دانش آنان در طب سنتی و آگاهی‌شان از علوم وابسته به آن، قوه اجتهادی به ایشان می‌بخشید که به یاری آن از پس دشواری‌های متن برمی‌آمدند و اندک خطاهای احتمالی و سهوی مصحح را نیز درمی‌یافتند، بگذریم که در آن روزگار یلان و پهلوانان ادبیات پارسی و تازی پا به عرصه تصحیح این متون می‌گذاشتند و در کار ایشان کمترین فتوری راه می‌یافت.

همچنین در آن هنگام هنوز سخن از گسترش کشوری طب سنتی ایران به مثابه یک سامانه بهداشت و درمان به میان نیامده بود و این آب در جوی روان نشده بود؛ امّا امروز برای دانشجویان و درمانگران مکتب طب سنتی ایران، این کتب در جایگاه مراجع رسمی بیماری‌شناسی و درمان قرار گرفته‌اند و

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴۶

سطر به سطرشان در کار روزمره درد ستاندن و بهی بخشیدن به بیماران و یا راهنمایی ایشان در نگهداری تندرستی سخت به کار می‌آیند و همواره بازخوانی پیوسته اصل این متون و فهم پیایی جان‌مایه و روح آنها (با توجه به شرایط عصر و زمان و مقتضیات آن) لازم و بایسته است.

گذشته از کار بالینی در مطب‌ها و درمانگاه‌ها، این متون دست کم برای نظریه‌پردازی و استنادهای اولیه در پژوهش‌های بنیادین نیز می‌توانند پشتوانه‌ها و دستمایه‌های ارجمندی به شمار آیند و دانشجویان و پزشکان پژوهشگر در طب سنتی، بی‌گمان باید در این نوشتارها ژرف کاوی کنند و پس از کاوش آنها و پالایش و آزمودنشان، دستاوردهای نو فراچنگ آورند.

سخن کوتاه کنم، مقصود نگارنده این است که این همه، تنها هنگامی شدنی است که نخست متونی پیراسته و پاکیزه و قابل اعتماد در دست داشته باشیم، متونی که دو گروه سخن‌سنجان ادیب و حکمت‌ورزان طبیب، با چهار چشم بینا، هوشیارانه و موشکافانه در آنها نگرسته و سره را از ناسره باز نموده باشند؛ کار ناگزیری که هنوز انجام نشده است ...

برای رسیدن به این مقصد عالی، داد و ستد علمی و گفت‌وگو میان این دو گروه بس ضروری است.

باشد که به یاری پروردگار اکرم- که آموزنده به قلم است- به زودی چنین پیوندهایی پیدا شود و راه‌هایی برای برون شد از تنگناها و کاستی‌های کنونی پدیدار گردد.

## سخنی با خوانندگان

گمان می‌رود خوانندگان این کتاب بیشتر پزشکانی باشند که دیدگاه و زبان طب سنتی ایران را نیک می‌شناسند و از پیچ و خم‌های درمان و ظرایف این کار دشوار نیز آگاه‌اند و از سهل‌انگاری و آسان‌گیری در تشخیص و معالجه بیماری رنجوران سخت پروا می‌کنند. با این حال مصحح به عنوان وظیفه‌ای اخلاقی و حرفه‌ای بر خود واجب می‌داند این نکته بدیهی را یادآوری کند که این کتاب هرگز برای تشخیص و درمان بیماری‌ها براساس طب سنتی ایران، به تنهایی بسنده نیست و به هیچ وجه نمی‌توان و نباید آن را

به چشم کتابی جامع یا حتی نسبتاً جامع نگریست.

مصحح با دانش اندک خود و به اقتضای فرصت و مجال، فقط و فقط در برخی موارد (و نه در همه موارد لازم) توضیحاتی برای توضیح یا تکمیل یا گاه اصلاح گفتارهای نویسنده در پانوشت آورده است که بیش از هر چیز نشان می‌دهد که این متن (و بلکه همه متون طبّی پراکنده و کمتر شناخته شده دیگر) را باید محققانه و از راه مقایسه و مقابله با متون معتبر دست اول مورد مذاقه قرار داد و از پیروی

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴۷

کورکورانه از نخستین متن در دسترس، سخت پرهیز کرد. (پیدا است که حتی درباره متون دست اول نیز از رویکرد انتقادی-اجتهادی عالمانه بی‌نیاز نیستیم).

نکته دیگر آنکه خوانندگان گرانقدر غیر پزشک، به ویژه آنان که در طب سنتی نیز دانش و تجربه کافی ندارند، هرگز نباید این کتاب را راهنمای تشخیص بیماری و خوددرمانی تلقی کنند و براساس دریافت‌های شخصی، دستورها و تدابیر آن را برای بهبود رنجوری‌های خود یا اطرافیانشان به کار ببندند.

باور باطل و بی‌اساس به بی‌ضرر بودن گیاهان دارویی و داروهای گیاهی ممکن است این گمان خطرناک را پدید بیاورد که معالجات گوناگون این کتاب (یا هر کتاب دیگر طب سنتی) را می‌توان بر روی خود و دیگران به آسانی و بدون هیچ پروا و نگرانی آزمایش کرد. این امر به جز آنکه حقیقتاً می‌تواند به بیمار آسیب‌ها و زیان‌های جدی برساند، در ذات خود نیز گناهی بزرگ و کاری ناشایست شمرده می‌شود و موجب ضمان است که از آن به پروردگار پناه می‌بریم.

### سپاس و بندگی

این کتاب نخست به همت و توفیق دوست و هم‌دوره گرامی ام‌آقای دکتر حسین مرادی در کتابخانه آیت‌الله مرعشی یافته شد. بدون تیزی و دقت ایشان چه بسا این کتاب و نویسنده‌اش لطیف قزوینی هنوز گمنام می‌ماندند. از این دوست یگانه بسیار شکر دارم که این شعله پنهان را کشف کردند و با گشاده‌دستی پیش چشم‌های ما آوردند.

اما برگزیدن این کتاب برای تصحیح بیش از هر کس مرهون رأی استاد ارجمندم جناب آقای دکتر محسن ناصری است. بی‌گمان در هر خیر و مثبتی که در پی نشر این کتاب عطا شود ایشان نیز هنباز خواهند بود. این کمترین، برای این نظر سنجیده و راهنمایی‌های کارگشای دیگرشان از ایشان بسیار سپاسگذارم.

از استاد نیک نهادم، طیب سخن‌شناس و ادب‌دان و آزاده جان آقای دکتر حسن تاج‌بخش صدها سپاس دارم که در روزهایی دشوار و غمگانه روی از خواسته من برتافتند و پیش از آنکه دیباچه‌ای گران و ارجمند بر این کتاب بنگارند، به حق بر لوح دل این شاگرد کوچکشان خطی ماندگار از مهر گستردن و وفا پروردن نگاشتند و با جدیت و پی‌گیری و تعهدشان شور جست‌وجو و شرف تشنگی را دوباره به من آموختند. بی‌رنگ و ریا در برابر ایشان کرنش می‌کنم و بر دستشان بوسه می‌زنم.

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴۸

از استاد دانشمند و فاضل جناب آقای دکتر محمد مهدی محقق که هم بزرگوارانه در کار تشخیص نام کتاب به من یاری رساندند، و هم با راهنمایی‌هایی ارزنده‌ای در مورد شیوه تصحیح متون کهن مرا در این کار بیناتر کردند تشکر فراوان دارم.

نمی‌توانم استاد دل‌آگاه و بصیرمان جناب آقای دکتر محمد مهدی اصفهانی را از یاد ببرم، زیرا نام ایشان در نزد دانشجویان طب سنتی ایران همواره یادآور اخلاص و روشنی‌بخشی و گرمی‌فزایی بوده و هست؛ ضمن آنکه ایشان نیز در شناسایی نام کتاب و خواندن چند واژه، با مهربانی و شیرینی به این بنده خود مدد رساندند.

همچنین از استاد گران‌مایه و والا-گوهر جناب آقای دکتر ایرج افشار که بی‌هیچ تکلف و دشواری مرا به حضور پذیرفتند و با بردباری و فروتنی و مهری پدران به پرسش‌هایم در مورد شیوه تصحیح نسخه‌های خطی و دستور رسم الخط و آیین‌های نگارش پاسخ دادند بسی شکر دارم و وام‌دار ایشان هستم و خواهم بود.

دوستان هم‌دوره‌ام، اولین پذیرفته‌شدگان دوره دستیاری تخصصی طب سنتی ایران در نخستین گام این کار هر یک با بازنویسی چند صفحه از کتاب مرا همراهی کردند و در ادامه این راه دراز نیز البته از دلگرمی و تشویق فروگذار نفرمودند. به رسم نگاهداشت حق همدمی، و پاسداشت آیین مهر و وفا نام یکایک این دوستان یکدل را در اینجا می‌آورم و از آنان تشکر می‌کنم:

سرکار خانم‌ها: دکتر مژگان تن‌ساز، دکتر مرضیه بیگم سیاه‌پوش، دکتر الهام عمارت‌کار، دکتر روشنک مکتبری‌نژاد، دکتر مینا موحد، دکتر فاطمه نجات‌بخش.

و جناب آقایان: دکتر مجید امتیازی، دکتر مجید اصغری، دکتر رسول چوپانی، دکتر محمود خدادوست، دکتر حسین رضایی‌زاده، دکتر سید شاهین سلطانی، دکتر سید نیما شریعت‌پناهی، دکتر علی‌رضا عباسیان، دکتر مهدی علی‌زاده، دکتر سید محمد باقر فضل‌جو، دکتر مهرداد کریمی، دکتر علی محمد خانی، دکتر قدیر محمدی، دکتر حسین مرادی، دکتر حسن نامدار و دکتر سید محمد نظری.

از میان این یاران سرکار خانم دکتر روشنک مکتبری‌نژاد در نمونه‌خوانی کتاب در مراحل میانی کار به من یاری رساندند که برای این لطف و همدلی از ایشان سپاسی ویژه دارم. همچنین منت‌پذیر و سر بر قدم رفیق شفیقم آقای دکتر حسین رضایی‌زاده هستم که برای صفحه‌بندی کتاب ساعت‌ها چشم برهم نهادند و مرا بس بسیار یاری کردند. از مدیران با حوصله دفتر نشر و احیای کتب طب سنتی دانشگاه شاهد، به ویژه یار درست‌پیمان آقای دکتر ناصر رضایی‌پور نیز تشکر می‌کنم و صبوری و بزرگواریشان را ارج بسیار می‌نهم.

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۴۹

همچنین بر من است که با همه وجود از همسر مهربان و شکیبایم قدردانی و سپاسگذاری کنم، زیرا بی‌هیچ اغراق و گزافه‌گویی، انجام این کار بدون تدبیر منزل، و مدیریت او بر بازیگوشی فرزندان خردسال، و بردباری همه‌روزه‌اش در برابر ساعت‌ها گوشه گرفتن و کاوش خاموش من برای تصحیح و تحقیق و تذیل این متن، ناشدنی بود.

## پایان سخن

با آنکه تلاش کرده‌ام در تصحیح و پژوهش این متن لغزشی روی ندهد، دور نیست که ناخواسته نکته‌ای از چشم پوشیده مانده و خطایی بر قلمم رفته باشد. چنین سهوهایی البته پنهان نمی‌ماند و خوانندگان بینا این نکته‌ها را درخواهند یافت. این بنده امیدوارم این مخاطبان هوشیار کاستی‌های کار را بر من بیخشانند، و البته از گوشزد کردن عیب‌ها کوتاهی نفرمایند و از نقد و نظر و راهنمایی مشفقانه‌شان مرا بی‌نصیب نگذارند.

سخن دیگری نیست مگر ستایش و سپاس از ایزد یگانه جان‌بخش خردآفرین که همه هستی تنها پرتوی از روشنایی مهر اوست.

ای خدای پاک بی‌انباز و یاردست گیر و جرم ما را در گذار

این همه گفتیم لیک اندر بسیج‌بی‌عنایات تو، ما هیچیم، هیچ

گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن مصلحی تو، ای تو سلطان سخن

مجید انوشیروانی

دی ۱۳۸۷، تهران

Dr. Anushiravani@ gmail. com

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۵۰

تصویر صفحه نخست نسخه خطی

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۵۱

تصویر صفحه پایان نسخه خطی

فوائد الطفیه، مقدمات، ص: ۵۲

**فوائد الطفیه حکیم لطیف قزوینی****اشاره**

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲

**[دیباچه]**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مَنْت بی‌منتها مر خدایی را که لباس عزت بر قامت بنی نوع انسان پوشانیده و حیات عاریت به اعتبار قل الرّوح من امر ربّی بر کالبد حیوان و انسان رسانیده. حکیمی که بنا بر حکمت بالغه، خلقت اسباب، بی‌وجود سبب نمودی و رحیمی که ابواب رحمت را بدون منظور بر چهره خلق گشودی و صانعی که بنا بر صنعت ازلی، امتزاج مزاج انسان را به تکون موالید ثلاثه و ارکان اربعه حوالت فرمودی و قادری که شاخسار اشجار را به تربیت آباء علوی و امهات سفلی بارور گردانیدی و ساتری که نظر بر مکرمت، افکار ابکار را در ضمیر خردمندان مستور داشتی.

در حیرتم که این همه نقش غریب چیست؟ در لوح خاطر آمده مشهود خاص و عام  
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

نظم:

ما نتوانیم وصف و نعت تو گفتن با همه کزویان عالم بالا

درود نامعدود و ثنای نامحدود بر خاتم انبیاء محمّد مصطفی، و ولیّ او علیّ المرتضی علیهم السّلام.

بر صاحبان بصیرت و هوشمندان با فطرت مستور نماناد که مقامات علوم را مراتبی است بی‌پایان، به مرتبه‌ای که در خور تحریر نتوان آورد و در حدّ بیان نتوان گنجانید؛ ولی آنچه را که مخصوص به فرموده پیغمبر آخر الزّمان است آن است که فرمودند:  
العلم علمان: علم الابدان و علم الادیان.

پس معلوم است که علم بدن، علمی است شریف و اشرف علوم. بر دانشمندان این علم لازم است که به قدر ادراک شرحی درین باب نویسند که به معاونت برهان و قیاس، کفایت کافه ناس نماید.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳

بنا بر آن، حقیر بی‌بضاعت و فقیر بی‌استطاعت، لطیف قزوینی، مختصری مسمی بر فواید الطفیه به رشته تحریر برآورده تا ناظران را از نظر بدان، بدون مراجعه به طیب اطلاعی از احوال ابدان حاصل آید.

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای

بناء علی هذا چون خریداران رونق حسن یوسفی، نقدینه و اجناس خود را از اطلس و کرباس به بازار مصر آورد، تا با بصیرتان را چه پسند افتد و چه در نظر آید.

در بحر سخن گوهر معنی سفتیم از هیأت و صرف و نحو حرفی گفتیم  
جاروب کش در طیبیان گشتیم تا مبحث علم طبّ به مژگان رفتیم

اگرچه احاطه به جمیع علم طبّ از اشکل مقاصد است ولیک وجود ناقص به از عدم صرف؛ چنانچه گفته‌اند:  
ما لا یدرک کله لا یترک کله.

بلبل به باغ، جغد به ویرانه تاخته هرکس به قدر همت خود خانه ساخته

علی‌ای حال در نظر اهالی تحقیق و در ضمیر خردمندان دقیق، واضح و مبرهن است که ذاتی بی‌چون و حقیقی مکنون است که آن خالق جمله اشیاء و سابق بر همه مافیهاست.

که هستی جمله از وی هست گشته زمین از قدرت وی پست گشته

به عالم آنچه از پیدا و پنهان پدیدار است و دارد صورت جان

همه از فیض جودش گشته موجودز خوان نعمت او برده‌اند سود

الحاصل، پس از اراده موجودات، مشیتش را خلقت عوالم فلکیات و عناصر اقتضا نمود و آنها را عالم بسایط قرار فرمود، در خور هر یک طبیعتی و اثری، و در اثرات هر یک ثمری بخشود؛ به این معنی که عالم فلکیات را- که حکماء عقول عشره خوانده- در مقام آباء علوی، و عناصر را در مرتبه امهات سفلی مقرر فرمود. بنابراین حکمت، لازم آمد که آنها درخور طبیعت نیز با یکدیگر فعل و انفعالی داشته باشند تا خلقت حکیم ازلی بی‌حاصل نگردد.

به موجب بیان این مقدمه واجب است هر فعل و انفعال را تولیدی؛ چنان که موالید ثلاثه- که جمادات و نباتات و حیوانات اند- از نتایج عوالم فلکیات و عناصرند که در حقیقت، آنها ماده‌اند از برای این صور مختلف الجنس و النوع که در اصطلاح آنها را هیولا خوانند. پس معلوم شود که خلقت اشیاء صوریه به اعتبار فعل و انفعال عناصر طبیعیّه و اثرات عوالم فلکیه است. در این صورت نشاید هیچ ذی‌صورتی خارج از طبیعت ماده خود باشد؛ آن‌چنان که حکمای طبیعی در

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۴

امور طبیعیّه فرموده‌اند که اول ز امور طبیعیّه که اسباب وجود موجودات صوریه‌اند ارکان است- که این نار و هوا و آب و خاک باشند- که آنها همه اجزاء اولیّه‌اند از برای بدن انسان. بعد مزاج است، زیرا که تا ارکان را مزاجی بنا بر تعادل فرضیه ممتزج نگردد، اخلاط حاصل نشود. پس معلوم شود که اخلاط به اعتبار امتزاج ارکان حاصل آیند؛ که در عالم ارکانی و عنصری بسیطاند و در عالم امتزاج و تخلیط مرکب می‌شوند، و ترکیب اخلاط لازم دارد وجود اعضاء را به اعتبار ظهور؛ که گفته‌اند:  
و هی اجسام متولده [۱۱].

و جسم را ملزوم است قوا؛ زیرا که تا قوه نباشد، عضو صورت نبندد. و انعقاد صورت عضو، واجب دارد افعال صادره را به اعتبار وجود قوا و ارواح. چنانچه افعال- که حرکات بدنیّه و نفسانیّه می‌باشند- از فاعل صادر نگردد، قوا و ارواح بی‌معنی خواهند بود؛ بنابراین قوا و ارواح فاعل حقیقی و معنوی می‌باشند قوای فاعله عنصریه را- که آن حرارت و برودت است- و قوای منفعله عنصریه را- که آن رطوبت و یبوست است- همچنان که جناب احدیت به برهان این مختصر به حضرت خیر البشر فرموده‌اند:

قل الزّوج من امر ربّی.

ما همه شیران، ولی شیر علم‌حمله‌مان از باد باشد دم به دم

حمله‌مان از باد و ناپیداست بادجان فدای آنچه ناپیداست باد

پس به مصداق تفکروا فی آلاء الله و لا تتفکروا فی ذات الله، افاضه روح و نفس ناطقه را در اجسام فلکیه و عنصریه و بشریه نتوان نمود. همان قدر کفایت است که بدانیم عناصر را- که اجزاء اولیه‌اند از برای انسان- ماده اخلاط اجسام صوریه‌اند.

از صفای می و لطافت جام در هم آمیخت رنگ جام و مدام [۱۲] یا که جام است، نیست گویی می یا مدام است، نیست گویی جام و این اخلاط نیز خارج از دو مزاج نیستند که حرارت و برودت باشند، زیرا که در تابع حکم، متبوع باید موجود باشد؛ چنان که جسم نار، حرارت در بردارد.

علی‌ای‌التقدیر، هرگاه این اخلاط در حالت اصلیه خود برقرار باشند، بدن انسان خالی از عارضه

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵

مرض خواهد بود، و هرگاه از حالت اصلیه خود تغیر پذیرد، لاعلاج مزاج تغیر پذیرد. پس هرگاه بنا بر تعادل فرضیه، مزاج خارج از اعتدال گردد، به این معنی که خلط حارّی- که شایسته صحت مزاج بود- به واسطه اکل و شرب، زیاده از حدّ شد و یا نقصان پذیرفت، و یا خلط بارد فزون از اندازه گردید و یا ناقص شد، لا بدّ مزاج از حالت اصلی خواهد گردید و مرض رخ [خواهد] نمود. درین صورت معالج، سوء مزاج مادی را باید به ادویه تبدیلیه به حالت اصلیه خود بازگرداند.

و هرگاه سوء مزاج سازج بود همانا به تبدیل معالجه فرمایند تا وجود انسان- که از اجسام مختلف کیفیه صورت یافته- چندی در حالت اصلیه خود برقرار ماند. پس معلوم شود که بدن انسان از اخلاط متضاده، مزاج پذیرفته و پیوسته مدد خلطی و جسمی از اغذیه و اشربه نباتیه به هم می‌رسانند به اعتبار مشاکلت تولیدی عنصری، و بدین جهت حفظ صحت نیز به مشاکلت و مثلث ادویه نباتیه مربوط و منوط است.

علی‌هذا معالج باید از طریقه علاج به استعمال ادویه نباتیه و اغذیه مناسبه، حفظ صحت و ازاله مرض نماید و در ضمن نیز مراعات مدخلیت عوامل فلکیات را به اعتبار اثرات کواکب و نظرات آنها فرماید؛ به خصوص حرکت قمر را در احکام بحراییه- که فصل الخطابین [۱۳] خوانده‌اند- باید ملاحظه نماید تا ارتباط عالم صوری با معنوی ثابت گردد؛ چنانچه بعضی از حکماء رابطه میان صورت- که وجود انسان است- با عالم معنی- [که] از عالم فلکیات است- داده‌اند، بعضی انسان را عالم کبیر دانسته و برخی فلکیات را.

الحاصل، این مختصری است بر دو فایده:

فایده اولی در لطف قواعد کلیه علم طبّ که به حسب قواعد علمیه تمام می‌گردد و منفعت چند زان به جهت انسان حاصل می‌شود.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۶

فایده ثانیه ملطف و موظف است بر لطایف چند، که لطیف طبیعتان و ظریف فطرتان را هر یک از ملاحظه آن لطفی در طبیعت از خلقت خلّاق و دود، نظر به علامات امراض و خاصیت اشیاء حاصل می‌گردد تا معلوم شود که قادر بی‌چون، چگونه این چار عناصر مخالف آمیخته ز امتزاج با هم.

پس بنا بر نسق و قانونی که اطّباء سلف در ترتیب امراض و معالجات پرداخته، حقیر نیز بدان و تیره بیانی چند در سلسله ترتیب و ذکری از اذکار مفرده به رشته ترکیب کشید.

نظم:

به عهد آن که عدلش دادخواه است خداوندش بدین معنی پناه است

فخر السیلاطین العظام و ملجاء خواقین الانام، معدن عدل السیبحان و مظهر لطف الرحمن، السیطان بن السیطان بن السیطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ناصر الدین شاه قاجار ادام الله عزّته و شوکته و اقباله.

نظم:

به خاطر آدمم از طبع کاسریانی چند در شرح مظاهر

ترتیب این مختصر و ترکیب این الفاظ با ثمر، به رشته بیان پیوست. اگرچه به ظاهر، الفاظش به طریقه اجمال است ولی در معنی به سرحد کمال است.

نظم:

به معنی هر حروفش داستانی است سرای علم طب را پاسبانی است

هر حرفش به دوران حکایتی، و هر لفظش در مجمع خردمندان روایتی است.

نظم:

ز نصرت [۱۴] گشت اقبالم مظفر

بیانم از بیانش شد معطر

بقای دولتش باقی به دوران بود باقی چه؟ ذات پاک یزدان

به بهر انتظام نثر و نظمش ز هجرت خواست طبع کرد عزمش [۱۵] خرد ز الفاظ جستش سال تاریخ‌فزون بر زهره دیدی لفظ

مزیخ [۱۶]

و هو هذا ابتداء فی بیانها و ترتیبها و انتصر بذکرها و ترکیبها.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۷

## قواعد کلیه

از آنکه جهات حواسّ خمسّه ظاهر و باطن را، عناصر چهارگانه به استمداد ستّه ضروریّه به ضرورت، صورت امتزاج داده و قوای ثلاثه به مشارکت اعضای رئیسه از دو جهت در یکرنگی بر روی حیات عاریت گشاده، و روح طبیعی به آرایش هفت قلم، هشت در مکرمت از باب و ما احسن صورکم بر روی مادّه و صورت گشوده، چنانچه قوای ثلاثه- که قوه نفسانی و حیوانی و طبیعی بوده باشند- به اعضای رئیسه- که قلب و دماغ و کبدند- در معاونت به ابدان متّفق نگشتندی، زیست انسان- که نوعی از جنس حیوان است- در دایره امکان ممکن نبود؛ و گذشته از آن اجزاء هیولایی به درستی صورت ظاهر نپذیرفتی؛ که اگر دماغ سبب حسّ و حرکت نفسانی و رسانیدن روح [نفسانی] از سبیل اعصاب به اعضاء نشدی، و قلب علت رسانیدن روح حیوانی از شرابین به جمیع بدن نگردیدی، و کبد اسباب رسانیدن غذا از آورده و عروق ماساریقا به اعضاء نگشتی، نقصان و تعطیل در وجود لازم آمدی.

و جهت دیگر آنکه قوا را فاعلی است طبیعت نام، که سلطان و مدبّر ابدان است؛ و به اعتبار استخدام قوه جاذبه و ماسکه و هاضمه و نامیه و ممیّزه و مصوّره و مولّده و دافعه بالطّبع، نظر به قدرت شامله اله تابع و در جمیع اعضاء مفرده و مرکبه- عضلات و اعصاب و عروق و شرابین و آورده و رباطات و غضروف و اعضاء رئیسه- مستتر گشته، تا آنکه من جهت خادمین، مملکت را پاس و هراس [۱۷] نمایند؛ که دقیقه‌ای از عمل و شغل خود غفلت ننمایند، تا آنکه علتی در وجود و منقصتی در خلقت خلاق و دود، موجب امراض ترکیب- که عبارت از مرض خلقت و وضع و مقدار و عدد بوده- نگردد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۸

بناء علی هذا نظر به حکمت عادله حضرت باری- جلّ و علی- منقصتی در اصل خلقت و مبدأ فطرت نیست، مگر آنکه امراض و سوء المزاجاتی پدید آید که به اعتبار عوارض عارضیه خارجه و یا غلبه اخلاط داخله در باطن طبیعت و ظاهر صورت به هم رسد؛ و



علت آن نیز غلبه اکل و شرب و هوای کثیف خارج از اعتدال، و افراط حرکت و سکون بدنیان و نفسانیان، و الم نوم و یقظه و استفراغ و احتباس است. پس بر بنی نوع انسان لازم است که کلیه ماهیت وجود خود را بشناسد که از چه و چون امتزاج پذیرفته و ماده و مایه حیات نشو و نما از پی چه مزاج صورت یافته؟ که اگر حادثه‌ای به جهت طبیعت رخ نماید که مزاج صحیحی را اختلاف اخلاط عرضی ناقص سازد، به تدابیر ادویه‌جات و استفراغات، حالات عارضیه مرضی را به صحیحی مبدل سازد.

و باید دانست اخلاط بدن از چهار خلط - که صفرا و دم و بلغم و سودا باشد - بیش نیست، و امراضی که صورت وقوع در بدن پذیرد به واسطه غلبه این چهار خلط، مفرده و مرکبه می‌باشد.

بنابراین بر طیب - که حافظ صحت مزاج است - لازم است که اولاً از علامات، تشخیص غلبه اخلاط و هر یک از امراض را بشناسد که از فساد کدام خلط به هم رسیده و از افساد کدام جهت واقع می‌گردد.

پس مخفی نماند که پس از تعیین جنس و نوع و فصل و عرض عام و خاصه امراض، آن‌گاه بنا را بر معالجه و مراقبه احوال مریض گذارد.

و باید دانست که حفظ صحت به مثل است و ازاله مرض از طریق علاج به ضدّ و اقسام معالجه را نیز طرق بسیار است که آن بسته به ادراک اقوال اطباء سلف و افعال اطباء عصر و قیاسات صایب معالج است. بناء علی هذا در ذکر مجملی از مفصل، و مختصری از مطول پرداخت.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۹

## قواعد کلیه عملیه

### [بثور رئوس صبیان]

#### اشاره

\* کما قال محمّد بن ذکریا [۱۸]، بثورری که عارض می‌شود در رئوس صبیان و غیره، علت آن رطوبت فضلیه‌ای است که مخالط او می‌شود خلط عفن لذاعی. تشخیص این مرض در اصطلاح اطباء و تعیین این علت به بیان ظرفا، طرفه گفته‌ای است که مسمی به سعفه است؛ و ظاهر می‌شود از آن ثقبه‌های کوچک و ترشح می‌کند رطوبت رقیقه، و ناچار است علیل از آنکه مدام در حکاک این علت ناپاک به احتکاک ابروی خود کوشد و از آن سبب تعب وافر و رنج کثیر برد.

علاجه فی ابتداء الحال طلاء یوجب نقصان هذه الاحوال: مرداسنگ، نحاس محرق، اقلیمیا، روغن گل، سرکه طلا فرمایند که موجب نقصان و فلاح است، و ماده سعفه - که آن را شهیدیه نامند - اقل کمیّت و اکثر کیفیت است. و نیز مکرّر طلاء فرمایند از مرداسنگ و حبّ الغار مساوی به سرکه سحّ کرده، موجب نجات خواهد بود.

#### [سعفه]

#### اشاره

و اگر با سعفه، وجع و ورم بوده باشد، سفیداب با روغن گل طلا - کردن؛ یا موم در روغن گل گداخته، سفیده تخم مرغ به آن مخلوط کرده مختار اطباء است.

### [بثور متقرّح مستدیر]

و گاه حادث می‌شود بر سر اطفال بشور متفرح مستدیر با اندک صلابتی، و باشد که در اعضای دیگر نیز حادث شود. در آن باب مرهم سفیداب و روغن گل ممزوج به خلّ نافع، و طلا از پوش دربندی و صندل سرخ و گل سرخ با آب برگ خرفه و مانند آن از انفع اشیاء است.

ابن سربایون گفته اگر این مرض از هفت و هشت ماهگی گذشته باشد، در حجامت نفع بین است. صواب و اسلم آن است که طفل به قدر مدّت حمل از عمرش گذشته باشد، در آن وقت حکم به حجامت فرماید.

مرهم سعه و ریش‌های گرم: مرداسنگ دو جزو، زردچوبه یک جزو، به سرکه تر کنند و به روغن گل سرشته به کار برند. فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۰

## [صداع]

### اشاره

\* الصّیّداع كما قال و هو الم فی اعضاء الرأس [۱۹]. آری، صداع دردی است در اعضاء سر، که ثمرش مایه پریشانی خیال، و اثرش علت نقصان و زوال است.

اگرچه ذکرش صداع می‌افزاید، ولی فکرش خالی از متاع مایه دانشمندی و مسرت نخواهد بود.

علی هذا از آنجایی که الم وارده در رأس مسمی به صداع است، و صداع با تصدیع در اخوت و فتوت همسر، و با رنج و زحمت برادر و برابر است، گاهی پای از دایره قانون عدالت که زا کون اخلاط اربعه است بیرون [گذاشته] و همواره در زیان و زبونی، رهنمون طبیعت گشته و به واسطه حرارت و برودت خارجی و داخلی زمام اختیار از دست گسسته، گاهی به اشتراک معده جلیس و انیس درد می‌گردد و گاهی به متابعت خوده و بیضه، رفیق رأس می‌شود.

و در کلّ حالات، وجود سبب خواهند و علامت جویند و از آن باب به باب علاجش پی‌برند.

## [صداع حارّ ساذج]

در علاج صداع حارّ ساذج که از مجاورت آتش و حرارت شمس به هم رسیده و یا آنکه یکی از اسباب خارجه موجب حصولش گردیده:

اولاً مسکن نمایند در مساکن بارده رطبه.

مشمومات بویانند از بنفشه و کافور و سیب و گلاب و سرکه.

و نطول کنند از آب‌های گرم فاتر که طبخ شده باشد در آن اکلیل و مرزنجوش.

طلا نمایند از سرکه و گلاب و روغن گل خام.

غذا آش گشنیز یا آش ماش رغبت فرمایند.

## [صداع حارّ غیر ساذج]

صداع حارّ غیر ساذج، علامتش مقدم بودن سبب است، و قلق و تغیر حواس و سوء فکر.

علاجش: تبرید دماغ نمایند به اقراص متخذة از انزروت و اقاقیا و صندل و حضض و گل نیلوفر و تخم کاهو با آب گشنیز، و

استعمال نکنند ادویه حارّه مثل شنبلیله و فلفل.

و مأمور فرمایند به اقراص متخذه از تخم خیار چنبر [۲۰] و خیار سبز و کدو و گشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین.

و اشربه بیاشامند از نیلوفر و تمر هندی و بنفشه و عنّاب.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱

و اطلیه فرمایند از نیلوفر و صندل و حضض و مامیثا و خیار و قرع.

و نطول نمایند از عصارات بارده چون خسّ و غیره.

### [صداع به سبب سوء مزاج بارد ساذج از اسباب خارجی (خبطه)]

و هرگاه صداع از سوء مزاج بارد بوده باشد، عروضش از هوای سرد و مصادفه با یخ و نزول در ماء بارد یا در آب‌های گرم معدنی [است]. چنین صداع را خبطه می‌نامند و می‌کشد این صداع به سوی زکام.

و علامتش ثقل حواس و میل درد به سوی مؤخر رأس و لذت بردن از استعمال آب‌های گرم است.

و علاجهش نمی‌شود مگر به چیزهای گرم بالفعل چون ظرفی از آب گرم به سر گیرند و یا نمک گرم کرده به سر بندند. جاورس کوفته با سرکه گرم کرده به طریق مذکور معمول دارند و نخاله را نیز بر حسب مزاج با سرکه و گلاب کماد کنند.

و انکباب نمایند از آب گرم. و روغن به سر بمالند از روغن سوسن گرم و یاسمین گرم.

و منضج ملین بدهند از تخم خطمی و بنفشه و سپستان و تخم کتان.

### [صداع به سبب سوء مزاج بارد ساذج از اسباب داخله]

و هرگاه بود صداع از اسباب داخله که عارض شده باشد از شرب آب سرد و از آن جهت دماغ به مشارکت معده اذیت دیده باشد، علامتش سردی ملمس جلد و نفع بردن از جامه [هایی است] که منع هوای سرد نمایند.

علاجهش نطولی است که در آن پخته شده باشد در آن حشایش حازه مثل بابونج و اکلیل و سوسنبر و مرزنجوش و صعتر [۲۱] و فوتنج و شیخ ارمنی.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲

ضماد نمایند از ادویه حازه مثل خزمیان و حبّ الغار و قسط و آب برگ سداب.

### [صداع دموی]

چنانچه صداع به واسطه غلبه دم بوده باشد علامتش حمرت وجه و چشم، و نفخ روی و پلک‌ها، و ثقل عظیم در سر، و درور عروق [۲۲] و زدن شرابین [است]، و ظاهر شدن حالتی که شبیه به خواب بوده باشد با وجود کم‌خوابی، و عظم نبض و گرم بودن بول.

علاجش اولاً تلین طبیعت است به مطبوخ فواکه که اخذ شده باشد از عنّاب، اجاص، نیشوق، سفستان، تمر هندی، بنفشه، شاهتره خشک، ترنجبین.

و حقه نمایند از ادویه معموله. و فصد قیفال و حجامت ساق در این مقام از جمله وجوب است.

و بیاشامند ماء الشّعیر.

و هرگاه در چنین صداعی سرفه بوده باشد غذا آش شوربای کم گوشت - که در او ریخته شود قدری سکنجبین - میل کنند.

استنشاق نماید صاحب صداع، آبی را که اخذ شده باشد از برگ کاهو و کدو و روغن گل و شیردختر. و لخلخه نمایند از آب خیار و کاهو و گشنیز تازه و سرکه.

### [صداع صراوی]

و هر گاه بوده باشد از صفرا، علامتش استراحت از اشیای بارده و خشکی دماغ و عطش و تلخی دهان و بی‌خوابی و سرعت نبض و صفای قاروره و زردی روی است. علاجش به کلّ چیزی است که ذکر شده در علاج دُموی، به علاوه مطبوخی از هلیله زرد و آلوی بخارایی و عَناب و اصل السوس محکوک با تمر هندی و سپستان و خیار چنبر [۲۳] و شیر خشت. فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۳

### [صداع بلغمی]

هر گاه صداع از سوء مزاج بلغم باشد، علامتش شدت صداع است بلاحرارت و حمرت در روی و چشم، و سنگینی در سر و کدورت حواس و رطوبت دماغ و بطوء نبض و سفیدی قاروره و غلظت او. علاجش استفراغ بلغم است از جمیع بدن به مثل حبّ ایارج کبیر [۲۴] و یا سفرجلی. صفته: ایارج کبیر [۲۵]، زعفران، اسارون، مصطکی، سنبل الطیب، سلیخه، عود بلسان، حبّ بلسان، دارچینی مکد [۲۶] یک دانگ، نیم صبر زرد، انیسون، شحم حنظل، غاریقون، حبّ النیل، نمک هندی، تربد سفید مجوّف. فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۴ و عطوس کشند از جند بیدستر و فریون به آب سلق و مرزنجوش. سعوط استعمال نمایند از ادهان حازه و کمادات مذکوره.

### [صداع سوداوی]

هر گاه صداع از غلبه خلط سودا باشد علامتش سنگینی سر- نه چندان که در بلغمی است- و بی‌خوابی، و سیاهی رنگ، و خشکی بدن، و دقیق بودن نبض و بطوء نبض؛ و سفیدی قاروره و رقیق بودن او [است]. علاجش مکرّر منضجی است از طیخ اسطوخودوس و بسفایج فستقی و مویز منقی و لسان الثور و بادرنجوبیه و آلوی بخارایی و افیمون شامی و شیرخشت. و استعمال نمایند حبّی را که اخذ شده باشد از افیمون شامی و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج مدبّر با آب مرزنجوش. ضماد نمایند بعد از تنقیه تامه، از بابونه و اکلیل و مرزنجوش با روغن یاسمین. نطول نمای [۲۷] از آبی که طبخ شده باشد از گل بابونه و اکلیل و مرزنجوش و صعتر و شیخ ارمنی و لسان الثور و ورق سلق و نخاله.

مشمومات ببویانند از نرجس و مشک و عنبر.

و روغن مالی نمایند از روغن بابونه و روغن سوسن و نرجس و مرزنجوش و بنفشه و نیلوفر.

غذا دهند از غذاهای جید الکیموس مثل بیض نیم برشت و از طیور مثل درّاج و طیهوج و فرخ [۲۸] که پخته شده باشد با نخود.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵

چون بنای این مختصر در حقیقت به اختصار است و ذکر هر یک از امراض - کما شاء - زیاد از حدّ بیان خواهد بود علی هذا در ذکر هر یک از امراض به قدری اشارت می‌رود که معالج را کفایت نماید. و دیگر از علامات صداع که بسته به کلیه می‌باشد، نظر به لیاقت حال این رساله عرض می‌نماید تا آنکه معالج را فایده تامّه در تشخیص صداع حاصل شود و در طریقه علاج سهل و آسان گردد:

### [دیگر علامات صداع]

ظهور صداع با سنگینی سر علامت بلغم است، و هرگاه با ثقل سر، حرارتی در او ظاهر باشد [علامت] غلبه دم، و چنانچه با حرارت ملمس، بی‌خوابی داشته باشد، علامت صفرا. و هرگاه با وجود این علامات، امتدادی به هم رسد، دالّ بر شدّت ریح است. علی ایّ التقدیر، بر معالج همان قدر لازم است که در کلّ امراض تشخیص حرارت و برودت مزاج را - کما هو حقّه - دهد و تعیین سبب نماید، زیرا که تفاوت در رطوبت و یبوست، چون فروع است. اصل، ملاحظه جنس مرض است که آن حرارت و برودت است و آن دقیقه در نظر کیمیا اثر اهالی فن و صاحبان ذکاوت و فطن، واضح و مبرهن است.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۶

### [سرسام]

#### اشاره

\* سرسام مرضی است تباه‌کار و بی‌انجام. گاهی به مشارکت دم، قرانیطس؛ زمانی به موافقت با بلغم لیشرغس؛ و اوانی به اشتراک صفرا قرانیطس خالص؛ و اوقاتی در ادراک و امتزاج با سودا سرسام سوداوی نامیده می‌شود؛ و علامت‌ها [۲۹] اختلاط العقل و الهذیان. آری، برهم‌زننده آرزو و آمال است و شکننده زجاجه مرآت خیال، زیادکننده قوّت لسان، و اشتداد آورنده حدّت بیان و هذیان، باطل نماینده افعال ودیعت دماغیه و عاطل‌کننده شعشعه چراغ طبیعیه.

### [علاج نافع سرسام دموی]

علاج نافع سرسام دموی و قاطع اعلال سرسام بلغمی از قراری است که مذکور می‌شود: مطبوخی که رفع علّت‌های دموی نماید: پوست هلیله زرد چهار مثقال، عنّاب و سپستان هر یک ده دانه، آلوی بخارایی و تمر هندی هر یک ده مثقال، ریوند چینی یک درم در پارچه کتان بسته و در آب انداخته با ادویه مذکوره در آتش ملایم بجوشانند، صاف نموده، چهارده مثقال خیار چنبر [۳۰] با ده مثقال شیرخشت در آن حلّ کرده، و دو مثقال روغن بادام بر آن اضافه نموده، بنوشند. لخلخه فرمایند از آب گشنیز تازه و آب سیب و گلاب و سرکه و صندل؛ صندل را در آب‌های مذکوره ساییده، در شیشه کرده، دم‌به‌دم حرکت داده پیش دماغ بدارند.

پاشویه نمایند در شب‌های بحران و یا منذر بر بحران از بنفشه و بابونه و خطمی و سبوس و سرکه، جوشانیده در طشتی ریخته، پا را در آن گذارند، مکرّر بمالند.

نطول نمایند از نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و تخم کاهو و جوی مقشّر از هر یک جزوی، پوست خشخاش نیم جزو، جوشانیده به کار برند.

و شربت دهند از عنّاب و گل نیلوفر و تخم کاسنی و انیسون و شیرخشت به طریقه معمول تا چهار یوم؛ و بعد از رغبت منضجات و

استعمال حقه‌های ملایم، اقدام در مسهل و فصد فرمایند.

و وضع نمایند بر سر خرقة کتان مغموس به خلّ و روغن گل، تا ترطیب حاصل گردد.

و اگر هفت یوم از مرض گذرد و بحران چید پدید آید و سرفه نداشته باشد، سکنجین ساده توان داد. و اگر حرارت زیاده قوی باشد و لهیب و عطش شدت داشته باشد، کدوی مشوی با سفوف بنفشه و لعاب بنکو [۳۱] و روغن بادام دهند.

و غذا دهند از بقول بارده و سویق شعیر به طریقه مزوره و یا حریره.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۷

### [علاج لیثرغس (سرسام بلغمی)]

#### اشاره

در عروض لیثرغس - که در عبارت اهل فرس، سرسام بلغمی خوانند - در حدوث آن مرض تأمل در فصد نباید کرد. به قدر امکان در گشادن عرق قیفال، اقبال باید نمود زیرا که بلغم در عرف اطباء، دم غیر نضیج است و فصد استفراغ کلی، بنابر آن طبیعت مدبر و روح راکب از بابت دفع... [۳۲] خلطی که علت فساد در بدن است، دفع می‌نماید تا ارتفاع بخارات متصاعده به سوی دماغ انقطاع پذیرد و کیفیت اخلاط طریقه قوس صعود نگیرد. علی ای التقدیر هر گاه که فصد ممکن نشود، حقه باید کرد. و مسکن علیل را خانه وسیع متوسط التور منظور گرفت و مأمور باید فرمود به طلا که مأخوذ بوده باشد از روغن گل و سرکه. مضمومات ببویانند از حاشا و فوتنج.

و شربت بلیسانند [۳۳] از بیخ مهک و بادرنجبویه و قند، هر یک از ادویه دو مثقال و قند ده درم.

و بخور دهند از حاشا و پودنه، به طریق تحقیق پخته و مشام بر آن بدارند.

نطول قبول فرمایند از تمام و شبت و پودنه و مرزنجوش که به وفق رفق پخته و بر سر ریخته؛ و از جهت صداع بارد نیز نافع یافته‌اند. و اعتراف بر شیاف نمایند و فراهم آورند او را از زهره گاو و شحم حنظل و بوره ارمنی سحق نموده با شکر سرخ معقود و روغن بنفشه بادام، بردارند. [۳۴]

نکته در تمیز میان قرانیطس و لیثرغس: بدان می‌توان معلوم نمود که در لیثرغس، حرارت ضعیف و نفس صغیر و بطیء و نبض موجی است و صاحبش را میل به سوی انحدار است و به جانب

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۸

رجلین خویش بر فراش متوجه؛ و صاحب قرانیطس به جانب سر صعود دارد و شدت حماسه [۳۵]

### [نکته در تمیز قرانیطس و لیثرغس]

نیز در او ریاست می‌ورزد، و گاه بینی که صاحب قرانیطس از کثرت تنفس و التهاب چشم‌هایش متغیر، همه دم چشم خود را برهم می‌گذارد و ریق از دهانش سیلان دارد، و نبض مایل به بطوء متحرک است، چنین حالت دلالت دارد بر آنکه قرانیطس، لیثرغس خواهد شد.

### [تفاوت میانه قرانیطس و لیثرغس به بیان بولس]

تبصره: بولس می‌فرماید که در لیثرغس، تب خفیف و نبض عظیم است، و بول چون بول حمیر است و ارتعاش ظاهر. و این معنی تفاوت میانه قرانیطس و لیثرغس است.

### سرسام صفاوی

علامتش گزندگی دماغ و اذیت او، و شدت حرارت حمی به علت غلبه صفرا، و خفت رأس، و جفاف عین و منخرین، و صفت وجه و لسان، و شدت غضب، و هذیان است.

نکته: هرگاه ورم، مقدم دماغ را متورم ساخته باشد، علل و فساد در تخیل است، و قوه خیال- که صورت‌بند آرزو و آمال است- قاصر از عمل خود و کاسر از شغل خویش به زیادتی تشویش می‌شود. هرگاه ورم در اوسط دماغ اسباب افتراق شود، باطل می‌شود افعال قوه فکریه به نهجی که تهیج بالکلیه قوه متفکره را برطرف و نور عقل را منکشف می‌سازد؛ و من جمله مؤخر دماغ، محل قوه متذکره است، چنانچه فساد ورم، سپاه و حشم در مؤخر دماغ کشد فاسد می‌شود افعال ذکریه؛ ولی این از جمله نوادر است زیرا که قوه متذکره اکثر اوقات فساد از برودت به هم می‌رساند و حرارت در او تأثیر نمی‌نماید.

و هرگاه ورم، اساس اقتباس در کانون حواس مذکوره چند بطلت هذه الافاعیل کلهای تشوش.

علاج: سقایت منضج فرماید از منضجات بارده، و مسهل دهند از قبیل عتاب و اجیاص و نیشوق و ریشه کاسنی و سپستان و شیرخشت. و بنوشانند ماء الشعیر و آب انار میخوش معصور، و بخوراند آلوی بخارایی خیسانیده. مشروب فرماید از آب خیار و هندوانه.

و وضع نمایند روغن گل را با سرکه، و بر سر علیل ببندند خورده‌های کدو و خیار و برگ تاجریزی و برگ بید را که از دم چاقو ریز نموده باشند.

و روغن مالی کنند از روغن‌های بارده رطبه مثل بنفشه و نیلوفر و کدو و خطمی.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۹

### [سرسام سوداوی]

و هرگاه عروض سرسام به واسطه غلبه خلط سودا بود، علامتش دیده گریان، و خوف و فرع و هذیان، و نقصان عقل، بل ذبول و خشکی زبان کوچک و مناخر و لاغری بدن، و کثرت تنفس، و گشادگی عینین به علت تشنج اعصاب و جفنین می‌باشد. و عارض می‌شود در هر سه روزی علیل را تغیر شدیدی که لازم دارد صداع و تب خفیفی.

علاجش استعمال منضجی است از طبیخ هلیله و گاوزبان و بادرنجبویه و بسفایج و سپستان با شیرخشت. و اسهال آورند مزاج علیل را به حقنه و حبی که منقی سودا بود چون افتمون شامی و بسفایج و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا و حجر لاژورد مغسول و حب بلسان با آب کاسنی.

و سقایت نمایند ماء الشعیر از باب تبرید و ترطیب. و سکنجین سقایت نمایند از باب تلطیف و تقطیع ماده بعد از تنقیه تامه.

و ضماد بر سر ببندند از مغز تخم کدو و هندوانه و نیلوفر و بنفشه و شیردختر.

و نطول کنند از آبی که طبخ شده باشد در او بابونه و اکلیل و سوسنبر و گل سرخ و پوست خشخاش.

و روغن بمالند از روغن‌های نیم گرم که گرفته باشند از کدو و بنفشه و بابونه و نیلوفر، و شیردختر.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۲۰

**[برسام]**

\* برسام مرضی است مشابه سرسام، زیرا که سام به معنی ورم است؛ چنانچه سر متورم شود، سرسام خوانند. و پهلو و حجابات متورم شود، برسام گویند.

عروض این مرض، سبب انهدام طبیعت خواهد بود و حدوثش به واسطه خلط صفراوی است که در حجاب میانه کبد و معده حادث می‌شود، و بدان علت حاصل می‌گردد ورم، و می‌نامند در عرف اطباء آن حجاب را حاجز؛ و گاه متورم می‌شود حجابی که میانه قلب و معده است و بدان واسطه صعود می‌نماید بخار به سوی قحف از داخل، و نامیده‌اند آن حجاب را مانیخس. علامتش وسواس و اختلاط عقل وقتی دون وقتی، و نخس در شراسیف [است]، و لازم دارد هذیان و تب گرم را. علاجش: آنچه لایق حال اوست اطلیه نمایند بر موضع نخس از بابونه و بنفشه و تخم خطمی و دقیق باقلا و بذر کتان با آب گرم. مطبوخ دهند از نیلوفر و بنفشه و تخم خطمی و عناب و سپستان و شیرخشت. و فصد نمایند از رگ باسلیق و یا ابطی و یا حجامت ساقین فرمایند به شرط شرط [۳۶].

**[شقاقلوس]**

و نوعی ازین علت سرسام، مسمی به شقاقلوس است، و او ورمی است که عارض می‌شود در شرابین دماغ از خلط غلیظ. و در حقیقت در عرف اطباء، شقاقلوس موت عضو را گویند و غانقرا یا مقدمه اوست.

**[غانقرا یا]**

غانقرا یا یعنی فسادی که اولاً از خلط عفن به هم رسد و هرگاه به منتهای فساد رسد- که حالت اخری است- نادر می‌شود براثت علیل از سرایت آن خلط. چنانچه تا سه روز درک مرگ ننماید علامت آن است که طبیعت استیلاء بر مرض یافته و از آن جهت گوی سعادت در میدان فلاح تاخته.

علاجش چون علاج سرسام حارّ است در وضع اطلیه و غیر ذلک.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۱

**[سبات و سهر]****اشاره**

\* سبات و سهر سوء المزاجی است در دماغ از حرارت و برودت که وقوعش به اختلاط ذهن، قرین و حدوثش با ذهاب حس و حرکت نفسانی، همنشین است. چنانچه با بیبوست بود، سهر نامند و هرگاه با رطوبت بود سباتش خوانند.

اگر حارّ است رفیق اختلاط ذهن و شفیق کم‌خوابی است؛ چنانچه حارّ رطب بود مصاحب خواب و مواظب اختلاط عقل است. بارد رطب با تعطیل حرکات نفسانیه، مونس نوم؛ و بارد یابس با تعطیل حرکت، انیس سهر.

و علامته فی وقوع المادی جریان خلط المراری و البلغمی؛ و عدم ذلک غیر المادی. و علاجه استعمال الحبوب و التّطول و السّعوط و العطوس فی حسب حاله.

**علاج سبات**



حبّ ایارج: نافع سباتی که از پرودت و رطوبت بوده باشد. صفته: ترید نیم درم، افیمون ثلث درم، شحم حنظل ربع درم، محموده نیم دانگ، مقل یک دانگ با آب کرفس حبّ سازند؛ قدر شربتش شش نخود. حبّ اصطمخیقون نیز به همین نفع است.

نطول نافع سبات: بابونه، مرزنجوش، سداب شیرازی، اکلیل الملک، برگ مورد، نعنای بپزند و صاف کرده بر سر ریزند. سعوط نافع سبات و جمود: روغن زنبق و روغن نرگس.

شیاف نافع سبات: مقل یک مثقال، نمک نیم، با آب رازیانه سرشته، صبح و شام به کار برند. عطوس نافع سبات: فلفل، خزمیان. ایضا فلفل و سیاه دانه.

طلا از افیون و زعفران. و روغن بنفشه بادام بر پیشانی و بینی بمالند و از تخم کاهو و بذر البنج و افیون و بیخ لفاح هر یک درمی به طیبخ پوست خشخاش بر پیشانی طلا نمایند.

حبّ نافع سبات: جند بیدستر، افیون مصری، فریون به وزن مساوی کوفته، حبّ ساخته پیش از غذا بخورند.

بخور دهند از بذر البنج، بیخ لفاح، صندل سفید هر یک نصف درم، عود یک درم و نصف کوفته با گلاب خمیر کرده بنادق سازند و بخور کنند، سریع الاثر است.

قال ابقراط فی تقدّم المعرفة وجه فی علامه السهر وقع فی الصّبیان و غیره.

[سهر]

اشاره

سهر حرارتی است که عارض می‌شود دماغ را به سبب صعود ابخره و به آن علت و جعی در یک عضو از اعضاء به هم می‌رسد. فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۲

[تفاوت در معالجه سهر صبیان و غیره]

اشاره

و اما تفاوت در معالجه صبیان و غیره این است که در صبیان به اصلاح حال مرضعه باید کوشید، زیرا که در رطوبت و بیوست مزاج و دماغ اطفال فرموده‌اند که به واسطه اکل و شرب و حرکات عنیفه مرضعه است و دماغ و مزاج اطفال از آن جهت متغیر می‌شود.

[اصلاح حال مرضعه در اطفال راضع مبتلا به سهر]

علی هذا در اطفال راضع اوّلا اصلاح حال مرضعه از شرایط کلّیه است و تدبیر در معالجه بدین نهج است:

منضج از عرق کاسنی و سکنجبین، و یا آب کاسنی و شیرخشت و سکنجبین بنوشند.

و تدبیر ملّین به غذاهای دوائی مثل آلو و تمر [کنند] و شربت آلو و تمر، و شراب ورد مکرر منقوع با شکر با ماء الشّعیر بیاشامند. و مطبوخ شعیر با خشخاش نافع است.

مشمومات بیویانند از بنفشه و نیلوفر و گل ریحان و گلاب و صندل و کافور. و روغن بر سر بمالند از روغن بنفشه و نیلوفر؛ و استنشاق نیز بدین ادهان نمایند.

و غذا رغبت نمایند از آش غوره که در آن طبخ شده باشد فزّوج و دزّاج و گوشت بزغاله و اسفناج، و در عوض گلوتر [۳۷] کاهو و خیار بدهند.

و بشویند بدن را با آب فاتر یا آبی که در آن طبخ شده باشد نیلوفر و بنفشه و گل بابونه، و ایضا برگ خشخاش و کاهو را جوشانده سر را بشویند.

حبّ نافع سهری: تربد محکوک آلوده به روغن یک درم، محموده نیم دانگ، تخم کرفس، رازیانه، نمک نفتی هر یک نیم درم، بنفشه دو درم، هلیله زرد یک درم کوفته و بیخته با آب رازیانه حبّ نموده، بخورند.

و تنقیه نمایند دماغ را به ایارجات و شیارات بعد از نضح به طبخ اصل الرّازیانج و اصل السّوس و گاوزبان با گلکند. و اجتناب کنند از اکل اشیاء حرّیفه و تلخ و شور و چیزهایی که در او گزندگی بوده باشد.

### [سهر به واسطه حمّی یا وجع یا امتلاء یا سوء الهضم]

و گاه می‌باشد سهر به واسطه حمّی و یا وجعی و یا امتلائی و یا سوء الهضم. علامتش وجود سبب است.

علاجش ازاله مرض است به اشیاء منقیه از طبخ منضج و مسهل و حبوب برحسب حال مریض.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۳

### [مالیخولیا]

#### اشاره

\* مالیخولیا به لغت یونانی خلط اسود را گویند. حدوث آن مرض در کمون به واسطه اختلاف ظنون و خیالات فاسده است از مجرای طبیعی به سوی توخّش و خوف و فزع، کما ذکر فی کتب المتقدّمین. و او نیز از احتراق اخلاط اربعه به هم رسد و شدّت خیالات فاسده موجب قصورش گردد.

نکته: حصولش نمی‌شود الاّ به حرارت و یبوست عارضه غیر معتدله که مرتفع می‌شود از بطون به سوی دماغ و باز می‌دارد او را از حالت اصلیّه خود و تغیر می‌دهد رطوبت معتدله خلقیه را و تجفیف می‌کند رطوبات محتقنه در ثخن دماغ را و بدان سبب تبری می‌جوید علیل از نشو و نما و مصاحبت احباء و اصدقاء.

### [نکته در اسباب و علامات مالیخولیا]

و علامتها بین فی هذه الاشعار:

گاه سبک‌رو شود چه [۳۸] صرصر هر سوتند غضبناک از چه؟ از تف صفرا

گاه نشاط ز ضحک که گویی کاین فرح از فرط دم شده است هویدا

گاه چه [۳۹] بحر محیط، شاد از آن رو

کز حرکات عنیفه هست میرا

گاه گریزد ز نام خان ... ش [۴۰]

کاین همه خوف از چه؟ از مخالط سودا

### [علاج مالیخولیا]

## اشاره

و علاجهما: [۴۱] اطباء در ابتدای این علت نظر به حکمت، حکم به فصد قیفال فرموده و انحلال اعلال را از آن جهت خواسته‌اند به واسطه حدت ماده و خیالات متضاده، و اگر چندی از وقوع بگذرد مرفوع و منزوع نمایند به فصد اکحل. چنانچه بعد از افتتاح عرق، خون رقیق و احمر ناصع بود مانع آیند از خروج، زیرا که چنین حالت دلالت بر آن دارد که خون میل به عروج دارد و هنوز نفوذش در دماغ است و منتشر به بدن نگردیده و به اقصا مراتب بدن- که عروق و اعصاب است- نرسیده. در این صورت استعمال نمایند مسهلی از ایارج فیکرا و افتمون و محموده و شحم حنظل؛ و به راحت امر کنند مریض را تا چند یوم که الاستراحه فی هذه خیر فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۴  
من الریاضه.

## [شربت نافع مالخولیای مراقی]

مرطبات: ترطیب دهند با مثل ماء الشّعیر و فروج و بزغاله و بزه و پاچه و سمک رضاضی.  
حقنه مقزّر فرمایند از آب برگ چغندر و حلبه و امثال آن.  
و مقیی قرار دهند از آب گرمی که در او طبخ شده باشد شبت و پودنه نهری و تخم ترب و نمک. و قوی تر را خردل سیاه داخل نمایند.

و با طعام، خوردن ترب را جایز شمردند و تکرار در مسهل سودا نمایند در هفته یک مرتبه اقلا.  
استعمال حبّ اسطمخیقون [۴۲] و افتمون نمایند هرگاه در معده ورمی نبوده باشد.  
صفت: عود بلسان، حبّ بلسان، سنبل، اسارون، دارچینی، بیخ اذخر، زعفران، مصطکی، وج، عصاره افسنتین، زراوند مدحرج، نمک هندی مکد یک درهم، صبر سقوطری پانزده درهم، محموده، غاریقون، شحم حنظل مکد چهار درهم، کوفته با آب کرفس خمیر کرده حبّ‌ها سازند به قدر فلفل؛ شربتی دو درهم با آب گرم بنوشند.  
ایضا حبّ نافع اخلاط اربعه: تربد بیست درهم، بسفایج ده درهم، غاریقون مثله، خربق سیاه، نمک هندی هر کدام یک درهم و نیم، اسطوخودوس هفت درهم، ایارج فیکرا پانزده درهم، حبّ سازند؛ شربتی سه درهم یا چهار درهم.  
ملین خفیف: بادرنجبویه، گل گاوزبان هر یک دو درهم، سنا و فلوس خیار چنبر هر یک پنج مثقال.  
اما آنچه در امزجه سگان اقلیم چهارم به نظر رسیده، قدر شربت خیار چنبر کمتر از چهارده مثقال اثری ندارد، مگر آنکه مراد طیب اثر فعل سنا بود، نه فلوس.

شربت نافع مالخولیای مراقی، اگر در مزاج حرارت نباشد و علت، احتراق خلط بلغم بود: تخم کاسنی، تخم کرفس، اصل السوس، عنب الثعلب، گل سرخ، اسطوخودوس، انیسون، شیرخشت، روغن بادام، به طریق معمول زمان از هر یک دو مثقال؛ جز شیرخشت که ده مثقال.

نطول نافع مراقی: بابونه، تخم شبت، افسنتین، حبّ الغار، فرنجمشک بجوشانند و صاف نموده با روغن سوسن بر هم زده بنوشند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۵

\* و چون این مختصر در تسمیه، نامزد به فواید الطفیه گشته، لازم آمد لطفی از اذکار لطیفه و ذکر از اخبار ظریفه در طی عبارت این صحیفه اشارت رود که موجب شوق و اشتیاق اهل ذوق گردد. در مذاق حقیر سراپا تقصیر، بیانی به از ذکر مراتب عشق، و عنوانی بهتر از مواظب بودن بدان مطلب نیست.

## [عشق]

عشق آن شعله است چون او بر فروخت آنچه جز معشوق، باقی را بسوخت چنانچه بعضی از حکماء صدور کلّ افعال را از شرف عشق ثابت فرموده و بقای جاوید را در عالم تجرّد اختیار نموده‌اند، و فی الواقع اگر طریقه عشق - که شیوه اهل محبت است - دامن گیر خیال، و عنان گیر اهل حال نبودی، نظام عالم و انجام کار بنی آدم درخور مدار استقرار نیافتی.

گر نبودی عشق در عالم عیان چهره خوبان نبودی آن چنان  
گر نبودی عشق، عالم هم نبود عالمی از عشق آمد در وجود

بنا هذا عشق را در عرف اطباء نوعی از مالیخولیا شمرده، نظر به مقام، ذکرش لایق حال و اظهارش موجب اختتام این کلام است:  
العشق نوع من المالیخولیا و هو مشتق من العشقة، و العشقة نوع من اللبلاب.

فتح باب این خطاب و مسرت ارواح اولوا الالباب در وضوح این مطلب آن است که لبلاب گیاهی است از ریشه بعضی اشجار الی فوق شاخسار ملوف، و هستی وجود او را چون جسم و جان متصرف است و از شدت حرارت که در ضمیر دارد، مدام در تباهکاری آن شاخسار به انکسارش می‌کوشد و به تجفیف رطوبات، سلب شئونات از ظاهر صورت و باطن فطرت می‌نماید و بدان واسطه، طراوت و نظافت [۴۳]- که رونق رخسار و زینت اشجار است - در رهن انبیا می‌گذارد.

عشق آن شعله است چون او بر فروخت آنچه جز معشوق، باقی را بسوخت

عاقبت از فرط حرارت و محبت، نمونه نموّ و نشانه علوّ را از آن شجر بر طرف و به شرف حصول عشقش مشرف می‌گرداند.

فذا العشق مأخوذ من العشق الذی اذا التفت بالقضبان جفف رطبها [۴۴]

و بدین نسق است عشق در مزاج انسان، که همواره راهنمون خیال و همه دم قاطع آرزو و آمال است. جز یاد معشوق و احقاق حقوق آن، چیزی در ضمیرش راهبر نه؛ و منظوری غیر منظرش

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۶

در نقشه خیال، مستتر نیست. همه افعال قبیحه و اعمال شنیعه محبوب را مطلوب، و کلّ اطوار مطلوب را مرغوب می‌شمرد، و چنانچه فرموده‌اند:

کلّ ما فعل المحبوب محبوب.

علامتش اختیار انزوا و تبرّی از ماسوا و کثرت تنفس به سوی صعود، و زیادتى جلوس و قعود است.

علاجش اشتغال به اعمال دنیوی، و جماع به غیر محبوب، و شرب مدام از مدام انگور است [۴۵]، کما قال ابو نؤاس:

لا تبك لیلی و لا تطرب الی هندو اشرب علی الورد من حمراء کالورد [۴۶]

و ضرور است در این حال، معشوق را عنایت به رقیب و عدم رعایت به حبیب و التفات به سوی اغیار.

مأیوس ز معشوقه نگردهد عاشق جز آنکه نظر به جانب غیر کنند

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۷

## [نسیان]

\* نسیان سبب بطلان حفظ و نقصان حافظه است، علتش استیلاء برودت و رطوبت است در قسم مؤخر از دماغ، که او محلّ حفظ از حواس خمسّه باطنه است.

علامتش نوم بسیار و ثقل بی‌شمار در مؤخر دماغ است که برانگیخته می‌شود از دماغ به سبب رطوبات فضلیّه.

علاجش تقویت دماغ است از بخارات به مشومات از ادویه و اطلیه و معاجین.

معجون دافع نسیان: کندر، وج، سعد هر کدام ده درم، فلفل، زنجبیل، میعه سائله هر کدام دو جزو، جوز مقشّر نصف جزو. غرغره که نافع است نسیانی را که به سبب ییوست باشد: انجیر، حلبه جوشانیده، غرغره نمایند.

و اگر رطوبت سبب باشد، غرغره با آبکامه که از دستورات قدماست مجوّز است: پودنه، بابونه، گل سرخ، رازیانه، انجیر جوشانیده. ادخال مویز نیز در اشیاء مذکوره جایز است.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۸

### [صرع]

\* صرع و هو سقوط شیء بغتة و فیه اقوال مختلفه. كما ذکر جالینوس - علیه الرّحمه - حدوث این مرض به اعتبار سده‌ای است غیر تامّه از خلط بلغم لزج که به مرور، ظهور در اعصاب - که خادمه و مجاری اخلاط دماغ است - می‌نماید و بدان سبب مانع از ذهاب روح نفسانی به سوی قلب می‌شود، و قلب به جهت آنکه اوعیه روح حیوانی و حرارت غریزی است از عدم حصول روح نفسانی استیصال به هم می‌رساند، و از آن جهت متضمّن حرکات عنیفه و اطوار شنیعه می‌شود.

و به رأی ارسطو - علیه الرّحمه - از ریاح غلیظه است که مسدود می‌کند منافذ بطون دماغ را و باطل می‌نماید افعال حسّ و حرکت را به علت عدم نفوذ روح. چنان گویند که سقوط در آن حالت، از جمله وجوب آن خلط لزج و یا ریخ غلیظه است در حالت حرکت، دفعتا.

علامتش شدت قلق و اضطراب، و کثرت زبد و بزاق است؛ صغیر و نخیر کثیر من جمله علامات مرض مذکور است.

علاجش: دوائی که عظیم النفع است در صرع: سیسالیوس سه درم، حبّ الغار مثله، زراوند مدحرج، ریشه فاوانیا هر یک دو درم، جند بیدستر، اقراص اسقیل مکد یک درم، کوفته و بیخته با عسل معجون کنند و با ماء العسل و سکنجبین عنصلی بنوشند.

منضج نافع صرعی که از مادّه بلغم به هم رسیده: انیسون، رازیانه هر کدام یک مثقال، بادرنجبویه سه مثقال، اسطوخودوس دو مثقال، جوشانیده صاف نموده، با گلکند آفتابی بنوشند. و مجوّز است زیره کرمانی نیز.

سفوف نافع صرع: پوست هلیله کابلی، اسطوخودوس، مصطکی، بسفایج، انیسون به وزن مساوی کوفته و نبات مساوی مجموع داخل نموده، روز سه درم میل کنند.

مسهل: ایارج فیکرا.

وجور [۴۷] مانع و نافع صرع: حلتیت، جند بیدستر کوفته در سکنجبین ممزوج ساخته، در گلوی مصروع بریزند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۲۹

### [سکته]

#### اشاره

\* سکته سده‌ای است تامّه که به اعتبار بلاغم و رطوبات لزجه در منافذ دماغ به هم رسد و مانع از ذهاب روح نفسانی از سیبل

اعصاب به اعضاء گردد و افعال حس و حرکت نفسانیه را باطل نماید به حدی که از کل اطوار و حرکات، شخص را باز دارد مگر دم زدن با عدم و نخیر و صفیر.

### [نکته در امتلاء دماغ و امراض عصبانی]

نکته: چنانچه طبیعت را قوتی بوده باشد که رفع علت از منافذ دماغیه- که آلات حس و حرکت بوند- به تمامه نماید، تواند مایه نجات و اسباب حیات مسکوت شود، و الا شربت مرگ را درک خواهد نمودن. و گاه باشد که طبیعت در منتهای قوت نبوده باشد تا بتواند خلطی که اسباب این علت بوده به تمامه از خود دفع نماید، لاعلاج بنا بر عجز، رطوبات مزبوره را به طور نزول به سایر اعضاء ریزد.

هرگاه خلط مزبوره نفس دماغ را ممتلی ساخته، هنوز نفوذ در سایر اعصاب و عضل ننموده [باشد] سکتته خواهد کرد؛ و هرگاه مبادی عصب نابتته از دماغ را ممتلی سازد صرع خواهد نمود؛

و هرگاه امتلاء در بعضی از اعصاب حادث شود، از آن تشنج و استرخاء حاصل آید؛

و اگر امتلاء در مبدأ عصبی که به یکی از جانبین آمده، حادث می شود از آن فلج؛

و اگر امتلاء در عصبی باشد که به قدام یا خلف آمده، حادث می شود تشنج قدامی یا خلفی.

پس باید دانست که تشنج و استرخاء و تمدد و کزاز به یک معنی باشند؛ و اختلاج و لقوه و خدر و رعشه و التواء نیز در ذیل این امراض اشتراک دارند و کلا عصبانی می باشند و تفاوت در میانه این امراض به اعتبار محل عضلات و اعصاب است، چنانی که لقوه علتی است که اندر عضله‌های روی می افتد، که ان شاء الله ذکر علامت و علاج آن خواهد شد.

پس ناچار باید معالج به اعتبار نسبت و خدمت گذاری اعصاب به دماغ، این امراض را در تحت امراض دماغیه ذکر نماید.

بناء علیه در ذکر اسباب و علامات و معالجات امراض مذکوره پرداخت.

### [علامات سکتته و تقدمه المعرفه سکتته]

خداوند این علت را علامت آن است که به پشت باز افتد و روی او از پری برآمده و آماس نماید و رنگ به تیرگی و سیاهی گراید؛ و گاه باشد که به اعتبار خلط دم به سرخی میل نماید. و اندام‌های مسکوت یکباره بی کار بماند و به هیچ وجه حرکت در عضله‌ها نباشد مگر عضله‌های صدر.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳۰

و هرگاه کفک و خرخره داشته باشد دلیل بر قوت مزاج باشد و ضعف علت، و هرگاه علت صعب تر باشد نه کفک خواهد داشت و نه نخیر و نه دم زدن؛ و آن دلیل منتهای ضعف قوت است و اگر در چنین حالت شربتی بر گلوی مسکوت بریزند [۴۸] در او قوت ازدراد نبود تا در جذب و دفع آن تواند کوشید، لا بد شربت از بینی او بیرون آید. این حالت دلیل بر هلاکت است.

### [علاج سکتته]

علاج: آنجا که علامت غلبه خون به تنهایی یا به اختلاط بلغم باشد فصد فرمایند از عرق قیفال و اقبال در حجامت ساق نمایند، و حقه امر فرمایند از اشیاء معتدله در دموی چون تاجریزی و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه و خارخسک و ریشه خطمی و ترنجبین با روغن بادام.

و هرگاه بلغم به تنهایی علت فساد طبیعت مسکوت شود، حقه نمایند از اشیاء حریفه حازه چون افسنتین رومی و پودنه نهری و برگ

سداب و ایرسا و اصل السوس و غب الثعلب و حلبه و بوره ارمنی و تربد و ریوند چینی و شحم حنظل و شکر سرخ و گز علفی و روغن کنجد.

و جهد کنند تا دهان او گشاده شود، [پس] پر مرغی را به ایارج آلوده نموده، به حلق او فرو کنند تا قی آورد. و جوهر انتمون- که مستعمل اهالی فرنگستان است- حقیر در این مقام به قدر یک نخود نافع می‌دانم. زیرا که اگر قوت در طبیعت باقی باشد حکم این جوهر در طبیعت آن است که مؤثر شود و تغیر دهد حالت مسکوت را به اعتبار قوت خود. و گشودن و داجان در مسکوت رأیی است اسلم و صواب. طلا نمایند بر سر سرکه و روغن گل فاتر.

و معطس استعمال فرمایند از جند بیدستر و فلفل، و نفوخ نمایند از کندش و خریق ابیض، نرم صلایه نموده در منخرین مسکوت دمنند.

و شد شدید را در سر نافع دانند.

و استنشاق خلّ خمیری را مدخلتی تمام است؛ از این معنی ملاحظه نجات مسکوت شده.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳۱

## تشنج

## اشاره

تشنج بر سه نوع است:

یکی آن است که به سبب امتلاء عصب و عضله باشد به واسطه غلبه رطوبت؛ و دیگر آنکه به علت یبوست حاصل شود از زیادتی استفراغ و تحلیل رطوبات؛ و سیوم آن است که هیچ‌یک از این مواد نبوده باشد، بلکه علت ریحی بود که اعصاب حساسه از آن نفرت جویند و طبیعت به دفع آن کوشد و بدان سبب عضله به هم باز آید و اسباب تشنج گردد.

## [علامات تشنج]

علامات: رگ صاحب تشنج کشیده باشد. و گاه باشد که از بابت امتلاء، درازی عضله کمتر شود و پهنا زیاده گردد و این را به تازی تقلص نامند. و بسا باشد که روی سرخ، و چشم احول، و نفس منقطع باشد؛ و اگر انقطاع نپذیرد دشخوار نفس تواند کشید. و گاه چنان نماید که مضحک [۴۹] است، و حال آنکه نخندد.

## [علاج تشنج]

علاج: هرگاه تشنج از امتلاء بود استفراغ نمایند به منضجات ماء الاصول که اخذ شده باشد از اصل السوس و اسطوخودوس و بسفایج و انیسون و افتیمون و اذخر و ایرسا و ریشه رازیانه و ریشه کرفس و مویز منقی و انجیر زرد و گز علفی. مسهل آشامند از ایارجات.

و غذا رغبت نمایند از نخود آبی [۵۰] که پخته شده باشد در او از شبت و صعتر و گوشت کبوتر و یا کبک به اضافه زیره و دارچینی.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳۲

و هرگاه تشنج اندر همه تن و عصبها پدید آید و صاحب مرض جوان و قوی الجثه باشد او را در آب سرد فرو بردن نافع است، و آبن در آب گوگرد و طبیخ روباه و کفتار و سگ بچه نیز از انفع معالجات است. و هرگاه از یبوست بود به دواها و غذاهای ملینه باید به اصلاح آورد. و روغن مالی در این نوع و نوع تشنج ریخی سودمند است. بیه کفتار و یا روغن سوسن مکرر بمالند و در آبن که طبخ شده باشد در او قیصوم و پودنه دشتی و هزار اسفند و برگ سعد و شبت روزی دو مرتبه بنشانند. و هرگاه حمرت در بشره و بول ظاهر گردد در نوع امتلائی، فصد را مقدم دارند.

### [سایر انواع امراض عصبانی]

#### اشاره

و سایر انواع امراض عصبانی - که عبارت از استرخاء و فالج و تمدد و کزاز و اختلاج و لقوه و خدر و رعشه و التواء بوده باشد - در معالجه قریب به یکدیگرند و تفاوت قلیلی دارند که آن بسته به

#### [اختلاج]

#### اشاره

ادراک و قیاس معالج است؛ مثلا اختلاج حرکتی است اندر عضله‌ها افتد بی اراده و بی اختیار، و گاه باشد به واسطه اعراض نفسانی چون غم و خشم و شادی روی دهد. پس معالج باید امتیاز دهد؛ که در اعراض نفسانیه، شرب مفرحات از جمله لوازم [است]، و در نوع اول اجتناب از آب یخ و طعام‌های سرد و اغذیه بادناک و امساک از اغذیه و اشربه.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳۳

و روغن مالی نیز از ادهان فریون و قسط و جوز نافع [است]. و محل معلول را به خرقة درشت باید ساینند تا به حدی که حمرت ظاهر شود. و تعریق به حسب امکان در کل امراض مذکوره از جمله لوازم است. و در لقوه - که آن، علت عضله‌های روی باشد - باید مراعات عدم معالجه از اشیاء حاده و حریفه نمود. و تا چهارده یوم ملاحظه آن شده که استادان در معالجه کامل کاهل بوده‌اند و طبیعت خود قوت نموده، به بحران دفع مرض کرده. دوایی که در انحدار رطوبات دماغ مجرب است: غاریقون دو مثقال، زراوند مدحرج، سیسالیوس مکد یک مثقال، قند هشت مثقال؛ همه دو شربت است.

### [قول جالینوس در علاج علل اعصاب و اختلاج]

جالینوس - علیه الرحمه - فرموده در علل اعصاب دوا بهتر از جند و فلفل نیست که بسایند و با روغن سداب ممزوج کرده، طلا نمایند. و نیز فرموده که علاج اختلاج به عاقرقرا و جند بیدستر است. تکمید به ماء ملح و آب دریا و بوره اسباب نجات می‌شود. نکته: بقراط فرموده صبی و شخص متشنج را هر روز در آبن نشانند و تمریح به ادهان کردن، ایمن از عروض معروضه سازد.



ترکیب نافع تشنج رطب: حلتیت، جند بیدستر، عسل؛ شربتی به قدر جوزه [۵۱]. و بعضی حلتیت و فلفل تجویز کرده‌اند. و در تشنج یابس، لعابات و نطول دایم با آب گرم و بعد از تنطیل، تمریخ به ادهان مثل روغن حنا. مسهل مر اصحاب فالج و لقوه را، ده درم پوست هلیله است که بجوشانند و صاف نمایند و با یک درم شحم حنظل مسحوق بنوشند. فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۳۴

### [نکته در فلج حادث از حرارت و یبوست]

#### اشاره

نکته: هر گاه فلج از حرارت و یبوست حادث شود، بده او را ماء الشعیر و آب کاسنی و کاهو و خروس بچه و ماهی تازه و امثالها و آب کدوی مشوی. و امر نما به شرب آب سرد در وسط طعام و نهی فرما از مسهل، و فرما او را استحمام و اشیاء مرطبه و تمریخ به ادهان چون روغن بنفشه بادام. نکته: معالج باید در علاج تشنج و تخدیر هر عضوی، قصد اصلاح مبدأ عصب آن عضو کند. مالیدن عاقرقرا با روغن زیت کرده [۵۲] نافع خدر و استرخاء است. روغن قسط نافع خدر و استرخاء و رعشه است: ابهل و راسن و وج و اذخر و قسط هر کدام سه درم، مژ مکی، سنبل مکد یک درم، در آب پیزند آن قدر که آب رنگین شود، بعد از آن آب را صاف کرده با سه مثل آب، روغن زیت پیزند تا آب فانی شود، برداشته دو درم جند بیدستر صلایه کرده در آن حل کنند و به کار برند. حب نافع رعشه و سکنه و فلج و خدر و جمیع امراض رطبه: صبر ده درم، شحم حنظل پنج درم، فرفیون دو درم، جند بیدستر، فلفل، شیطرج، خردل هر کدام یک درم؛ شربتی دو درم. نفوخ نافع لقوه و فالج و سبات و صرع و سکنه و خدر و رعشه و سایر امراض عصبانی، از جیاد [۵۳] نفوخات است: فلفل، جند بیدستر، برگ سداب، صبر، خردل، شونیز هر کدام جزوی، کندش به وزن تمام؛ اجزا را سحق کرده، به قدر عدسه یا بیشتر در منخرین علیل دمنند. فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۳۵

### تدبیر امراض الاذن

#### اشاره

نوعی از احسانات حضرت باری - جل و علی - استماع اصوات و سماع نعمات است. و او نیز در عرف اطباء و اهالی تشریح بسته به غضروف و عصب مفروش تحت جلد اذن است. و اذن به لفظ فارسی گوش را گویند، چنانچه صاحبان هوش و ذکاوت و استادان با فطانت در معرفت آن در تشریحات، وضع و طریقه او را ذکر فرموده، این بنده با عصیان را با نقصان ادراک، بیانی در حد آن می‌شود و علی هذا اشارتی در تعریف و توصیف آن می‌نماید و عبارتی چند در این مقام بر خود تکلیف وارد می‌آورد. گوش صدفی است از عصب و غضروف. عطوفت حضرت باری در سازگاری آن، چنان تعلق پذیرفته که مانند بادبان بود تا پاسبان آوازه‌ها - که محرک هوایند - گردد و بدان اعتبار در آن صدف قرار گیرد. و در او ثقبه‌ای است که سوراخ گوش خوانند و آن مجرای عظیمی است خنجری، وجه مشابهت آن است که این عظم، گرد آن سوراخ چون برگشتگی خنجر گرد آمده و پیچیده شده

تا آوازاها که به گوش رود، وصول و حصولش به طول بود، تا ملولی جهت دخول در طبیعت نیفزاید؛ و در پس آن سوراخ، حربه‌ای است که سوراخ بدان گشاده و عصب مفروش - که از جمله اعصاب جفت پنجم است - از روی آن حربه گسترده شده تا از قوت آوازاها رنجور نگردد.

و شرف آن عصب در حسب حال، چون شرف رطوبت جلیده است اندر چشم.

علی هذا، در ذکر جزئی از امراض و علامات و علاج آن پرداخت.

### [ورم گوش اطفال]

عارض می‌شود از رطوبت غلیظه حازه، ورمی در گوش اطفال. علامت می‌جویید از نفخ و حمرتی که ظاهر است، و شدت اضطراب و بکاء آن.

و امر شده است در ابتدا با وجود امکان به حجامت میانه کتفین، و تقطیر به عصاره کدو با روغن گل و سفیده تخم مرغ با شیاف مامیثا.

نداف به شیر زنان با آب برگ کاهو و برگ خرفه با روغن بادام نیز مجوز است.

و اگر ورم بسیار باشد و قلق و گریه شدید، پس با آنچه ذکر شده نداف کنند شیاف ایض.

و استعمال تمامی ادویه گوش باید فاطر باشد.

و اگر ورم قلیل باشد کافی است شیاف مامیثا با آب فاطر.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳۶

و اگر ورم خارج است اسلم و اسهل است: ضماد از آرد جو مطبوخ به عصیر عنب، و در این ضماد نفع تمام است. و دقیق باقلا و

بنفشه و بابونه و آرد جو و خطمی همه را کوفته و خمیر کرده و روغن بنفشه بادام نیم گرم داخل نموده، ضماد نمایند.

آخر: آب عنب الثعلب، روغن بنفشه، خلّ خمیری همه را یکجا کرده و بجوشانند و بپاشند بر آن اگر زمستان است آرد حله، و اگر

تابستان است آرد جو پاشیده، برهم زنند و نیم گرم بگذارند.

منضج محلّ اورام: آب کرنب، آب عصاره سوسن بجوشانند و بپاشند بر آن دقیق باقلا و استعمال کنند.

و اگر ورم جمع شده و منفجر شده، شیر زنان از پستان بر آن دوشند و مسهل دهند از هلیله جات و اطریفل تا جذب موادّ دماغیه

نماید.

و هرگاه استعدادی داشته باشد و علامات غلبه خون ظاهر بود فصد فرمایند از رگ قیفال و منع نمایند از غذاهای متبخره.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳۷

### أدویة العلاج فی العین

عین که در حقیقت چشمه بینایی اهالی بصیرت است. سلطان حواس خمسه ظاهر و سلیمان عهد، قوه باصره است. از شئون اوست

ادراک اشیاء و اضواء و الواح، کما قال فی توصیفه:

و عینان قال الله کونا فکانتا فعولان بالالباب بالفعل الخمر [۵۴]

اگرچه بیان حقیر در توصیف آن چشمه نور، علت تفتیر است ولیک خموشی نیز موجب تقصیر؛ به مفاد هر کس به قدر همت خود

خانه ساخته علی هذا اشارتی می‌شود.

آنچه را متشرّحین اهالی تشریح شرح فرموده، بدین تعریف معترف و به این توصیف متصّف گردیده‌اند که عین را طبقات سبعة و رطوبات ثلاثه است، چنانچه فرموده‌اند:

کرد آفریدگار تعالی به لطف خویش چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم صلب و مشیمه، شبکه، زجاجی پس عنکبوت و قرن، عنب، بیض، ملتحم [۵۵]

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳۸

اگرچه طبقاتش سبعة و رطوباتش ثلاثه است، ولی اعلاالش سبعین و امراضش زیاده از حدّ تعیین می‌باشد. زیرا که بلا و ابتلا را در عالم هویت به قدر قابلیت می‌دهند، رنج و عنا را به فراخور طاقت قسمت می‌نمایند. چنانچه سلاطین وجود را، شئونات هست و بود به قدر استعداد است، سلطان ظاهر بدن را عیوبات و اعلالات به سرحدّ ازدیاد.

صد هزاران همچنان اشباه بین فرقاشان هفتاد ساله راه بین [۵۶]

فوائد الطفیه؛ متن ج ۱؛ ص ۳۸

ن تمامت امراض و اعلالات وارده در طبقات و رطوبات چشم را بیان به طول می‌انجامد و بنای این رساله به اختصار است، لهذا آنچه را که لایق و اقلّ ما لا بدّ الطیب است و اکثر وقوع، به حیظه بیان می‌آورد تا معالج را بالکلیه اسباب تعطیل دست ندهد. پس معالج را در هر صورت، اولّ مراعات تنقیه و اصلاح خلط غالب- که مورث و علت مرض است- رفع واجب است، و پس از اصلاح طبیعت به ایارجات و اطریفلات، به اکحال و ذرورات و شیافات پردازد.

ملینی که در رمدموی بعد از فصد و حجامت نافع است: تمر هندی، آلوی بخارایی، پوست هلیله زرد، شیرخشت به قدر موافقت مزاج.

جلّابی [۵۷] که در رمدم بلغمی مفید است: بادرنجبویه، رازیانه هر کدام دو درم، صعتر، بنفشه هر یک سه درم، اصل السّوس یک درم، گلکند ده درم، به طریق معمول جلّاب سازند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۳۹

بنفشه [۵۸] نافع است رمدم را: بنفشه، تربد هر کدام یک درم، پوست هلیله زرد، انیسون، ربّ السّوس هر یک پنج درم، محموده یک دانگ.

شیاف ورد، ردع مواد از چشم نماید: حضض، اقایا، صندل، گل سرخ، گل ارمنی، کوفته با آب عنب الثعلب و لعاب به دانه شاف‌ها [۵۹] سازند و در هنگام ضرورت با آب گشنیز تازه حلّ کرده بر پشت چشم بمالند.

شیاف مسکن وجع شدید که از نزله عارض شود: مامیثانه درم، انزروت چهار درم، زعفران دو درم، شادنج، کتیرا، صمغ عربی هر کدام یک درم، افیون نیم درم، با سفیده تخم مرغ شیاف سازند.

نکته: جالینوس در باب اخلاط دماغیه که اسباب نزول در چشم است فرموده که تغرغر به اشیاء حادّه حرّیفه مثل حاشا و خردل و زوفا، مادّه را از چشم به حنک میل می‌دهد تا دفع شود از دهن.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۴۰

شیاف ایض نافع است ابتدای رمدم حارّ را: سفیداب قلع یک جزو، کتیرا و انزروت هر یک نیم جزو، به سفیده تخم مرغ شیاف سازند.

شیاف اصفر که بعد از چند یوم استعمال را شاید: صمغ عربی، کتیرا، حضض هر کدام یک درم و نیم، افیون نیم درم، با آب اکلیل

الملک شیاف سازند.

کحل زنجبیل [برای] تاریکی چشم و ضعف بصر و غشاوه و دمعه: هلیله زرد، زنجبیل صینی از هر یک پنج درم، شادنج، فلفل هر کدام دو درم، توتیا یک درم، به طریق معمول اطباء ترکیب کنند، پس استعمال نمایند.

باسلیقون یوحنا نافع ظلمت بصر و دافع آفات از چشم: اقلیمیای فضی، نحاس محرق هر کدام شش درم، قاقله، نوشادر، فلفل، سرمه، قرنفل، دار فلفل، نمک اندرانی هر کدام سه درم، زبد البحر دو درم، کافور و مشک هر کدام یک دانگ، سحق کرده کحل سازند. [شیاف] احمر حاد، جرب و سبل را نافع است: شادنج مغسول، زاج محرق هر کدام یک مثقال، رو سوخته، مَر مکی، زعفران، فلفل مکد نیم درم، با آب سداب شیاف سازند.

نسخه دیگر، نافع جرب و کمنه و سلاق و استرخای پلک و سیل: شادنج دوازده درم، صمغ عربی ده درم، افیون، زنجار، صبر هر کدام شش درم، مَر، زعفران هر کدام نیم درم، نوشادر دو درم، با آب شیاف سازند.

منضج رمد یابس و مسکن الم و متوم: سفیده تخم مرغ، روغن گل، شیر زنان، برهم زده بر پنبه گذاشته، اول شب بر پشت چشم گذارند و صبح بردارند.

شیاف ابیض، نافع رمد حار و حمرت عین: سفیداب رصاص پنج درم، نشاسته، کتیرا هر کدام دو درم، افیون یک درم. رافع بیاض: اقلیمیا، سرطان نهری، شیخ محرق، مازو بالسویه کوفته و بیخته، پس مخلوط کند به آن یک قیراط مشک، و سحق بلیغ کرده بر بیاض رساند. ایضا پوست بیض مکس، شکر طبرزد مساوی.

فوائد الطیفه، متن ج ۱، ص: ۴۱

## امراض انف

### اشاره

انف که مجرای رطوبات فضلیه و اضلاع قوس صعود و نزول تنفس انفاس قدسیه است، به لفظ فارسی بینی نامند. آری، قلم صنع ستاری در خلقت آن خط پرگاری، بنا را بر استواء نهاده، به راستی او را مقتدای صورت و پیشوای طلعت خواسته. چنانچه خلقت آن موجب جلوه صورت نبودی، منقصت ظاهر در صورت به هم رسیدی.

اهالی تشریح چنان فرمایند که انف لحمی است غضروفی، و فیه ثقبین مجوفتین. حکمت حکیم ازلی در خلقت آن، هزاران حکمت به حیظه ظهور آورده که هر یک مفتاح باب مسرت و هر کدام مصباح زجاجه خیال اهل محبت است.

خلقت نقاش باشد زان که اوهم تواند زشت کردن هم نکو

بلی، مخاط را- که از اخلاط ردیه و فضلات کثیفه است- آلت جریان، اوست. من جمله خواصش استنشاق هواست و امتیاز روایح طیبه و غیر طیبه.

### [رعاف]

نکته: اجناس امراضش از جمله عطاس است و اسباب انحرافش از قبیل رعاف. گاهی موجب قصورش بشور، وقتی علت قرحش، قرح. زمانی جفاف لازمه انکساف [۶۰]، و آنی نزول فضلات، [سبب] اختلافش می گردد. و معالجه هر یک از امراض را اطباء مقرر فرموده‌اند.

دوایی که منع رعاف نماید باید چهار قوه در او باشد: برودت و یبوست و غرویت و کاویت. مثل برودت کافور و افیون، و یبوست

گلنار و مازو، و غرویت کندر، و کاویت زاج‌ها. اجزاء را کوفته، نفوخ نمایند.

و وضع محاجم بدون شراسیف [۶۱] از جانب رعاف، و شد عضدین و خصیتان؛ و در رعافی که از جانبین باشد وضع محاجم بر کبد و سپرز [فایده می‌بخشد].

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۴۲

و هرگاه قوت قوی باشد و این معالجات مفید نشود، فرموده‌اند فصد قیفال به قدر قوت مفید خواهد بود. و حقیر مکرر خود تجربه حاصل نموده، معالجه‌ای سریع الاثرتر از فصد ندیده. وجهه در نظر اهالی دانش واضح است. دویایی که رافع بثره‌های بینی است: سرب سوخته، سفیداب قلعی، مرداسنگ، روغن گل سرخ و سرکه سحقی بلغ کنند و بر بثره بمالند و به فتیله آلوده در بینی نهند.

نافع قرحه و جوش: پوست هلیله زرد دو جزو، مازو یک جزو، نرم ساییده با پیه مرغ و روغن گل به کار برند.

بخور مانع زکام و نزله بارده: بابونه، اکلیل، مرزنجوش بپزند و سر بر بخار آن بدارند.

قیروطی نافع خشک ریشه بینی: موم سفید، مغز ساق گاو، روغن بنفشه با روغن نیلوفر با روغن گل ترتیب داده، به کار برند. ایضا روغن گل و موم و پیه مرغ در هم گداخته، بمالد و هر صبح مکرر با آب گرم استنشاق کند. و اگر زیادتی و بیوستی در قرحه باشد، کتیرای مسحوق با لعاب بزرقطونا و لعاب خطمی و روغن بنفشه یا روغن گل مخلوط کرده، استعمال کنند. طلای نافع خشک ریشه بینی: روغن بنفشه، مغز ساق گاو.

دویایی که نتن بینی را زایل کند: قرنفل، قلقطار هر کدام جزوی، مژ مکی، پوست انار ترش هر کدام نیم جزو، قصب الذریره، مسک هر کدام دو جزو کوفته و بیخته، فتیله به سرکه تر کرده بدان آلوده نموده، در بینی نهند.

ایضا [۶۲] از ایرسای مسحوق با روغن گل و سرکه دافع است نتن را.

نکته: اطیاء را در تنقیه دماغ دستورات است، یکی از آنها را [۶۳] که رویه سهل المآخذ است عرض می‌شود: بادرنجبویه، گاوزبان، رازیانه، انیسون هر کدام دو مثقال، جوشانیده صاف نموده، ده مثقال گلکند آفتابی در آن حل کرده بنوشند، بعد از آن ایارج فیکرا دو درم با عسل جمع کرده، فرو برد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۴۳

## فی أدویة الفم، فی بطلان الذوق

### اشاره

لسان- که بنی نوع انسان را اسباب ادراک تلذذات اطعمه و اشربه است- به لفظ فارسیان زبانش نامند. یکی از حواسّ خمسّه ظاهره است و حسّ ذوق را حضرت باری- جلّ شأنه- در او قرار داده، و او منبعی است بالطبع شیرین و خوشگوار؛ و هرگاه شیرین و خوشگوار نبودی هر آینه ادراک ترشی و تلخی و شوری و بی‌مزگی را نمودی و امتیاز میانه حالت صحّت و مرض نکردی. پس هرگاه طبیعت را اعلالی و اختلالی نباشد، لسان را نیز علتی نخواهد بود.

و هو يتعلّل باعلال امزجۀ الدماغیة و سایر الاعضاء فی الاغلب و قد ینذهب حسّ الذوق حتّی لا یتمیّز العلیل بین الحارّ و البارد و الحامض و الحلو.

سبب آن [۶۴] رطوبت فضلیه‌ای است که حاصل می‌شود در اعصاب لینه منبته در سطح لسان.

علاجش تنقیه دماغ است به ایارج فیکرا بعد از منضجی از ماء الاصول و غرغره به عاقرقرحا و مویزج و خردل. هرگاه از ماده حرارت

بوده باشد، غرغره نمایند از طیبخ ریاس و گل سرخ و سماق و سکنجبین.

و گاهی احساس می‌نماید علیل در طعم دهان زیادتی تلخی، که آن دلیل است بر غلبه صفرا؛ و گاهی بر شیرینی، که دلیل است بر غلبه خون و بلغم؛ و زمانی به ترشی که آن دلیل است بر زیادتی بلغم و سودا.

علاج همه آنها به غراغر و منضجات و مسهلات موافقه هر خلط است بنا بر رأی معالج عصر.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۴۴

### [فی ثقل اللسان و تغیر الکلام و العظم و الضفدع و البثور و القلاع و البخر و سیلان و شقاقه و حرقته]

\* فی ثقل اللسان و تغیر الکلام و العظم و الضفدع و البثور و القلاع و البخر و سیلان و شقاقه و حرقته.

ثقل لسان و تغیر کلام عارض می‌شود از تشنج استفراغی. علامت آن است که عارض می‌شود بعد از غسل در حمیات حارّه به سبب نشو [۶۵] رطوبات و تجفیف آن، و می‌گردد زبان بلند و متورّم [۶۶].

و نیست علاجی مر او را؛ و چنانچه بنا به معالجه باشد به ادهان مرطبه خواهد بود مثل روغن بنفشه و کدو و بادام شیرین و لعابات ملینه چون لعاب خطمی و به دانه.

و داشتن سپستان در دهان مزیل حرقت [لسان] است.

داشتن بزرقطونا با شکر در دهان تخفیف می‌دهد جفاف و شقاق لسان را، و شرب ماء الشعیر نیز شافی و مزیل است.

مرهم نافع شقاق لب و بینی: پیه مرغ و روغن گل بگدازد؛ نشاسته، کتیرا، مازو، سفیداب به وزن مساوی کوفته و بیخته با آن بیامیزد و بر شقاق بمالد. و پرده درون تخم مرغ و یا نی در همه اوقات بر لب بچسباند.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۴۵

طلایی که شقاق مزمن لب را سود دارد: مصطکی، علك البطم، زوفای رطب کوفته و با عسل سرشته، بمالد.

تعلیم: اگر با شقاق، دمویتی ملاحظه شود مرهم از سفیداب، کتیرا، دم‌ال‌خوین هر یک جزوی، افیون سندس [۶۷] جزو، موم دو جزو، روغن گل شش جزو ترتیب داده به کار برند. و فصد نیز در مقام ضرورت واجب است.

و اگر بیوستی معلوم گردد مغز قلم گاو با موم مخلوط کرده، ضماد نمایند.

بثور و قروح لب: مرداسنگ، موم، مازو، روغن گل.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۴۶

حب صبر نافع است آکله [۶۸] لب و لثه را: صبر دو درم، هلیله یک درم، گل سرخ، مصطکی، کتیرا هر یک دو دانگ، محموده یک دانگ و نیم با آب کرفس حب سازند؛ یک شربت قوی و دو شربت ضعیف استعمال نمایند.

دوایی که آکله لب و لثه را شاید: زاج محرق مصفی به خل یک جزو، نمک ماکول دو جزو، کوفته بپاشند.

سنون حافظ گوشت لثه: خردل ایض، شیشه محرق، قنبیل مساوی، کوفته بمالد.

تبصره: بقراط می‌فرماید:

قلاع، اسم قروچی است در سطح غشاء زبان و دهان، خصوصا که باشد با آن حرارت ناریه محترقه.

دوای قلاع اسود و بثور دهن: سماق، نانخواه، گل سرخ کوفته به عسل بسرشند. مویز بی‌دانه، انیسون، بالسویه نرم بکوبند و به عسل بسرشند، طلا کنند.

دوای قلاع احمر: بنفشه، گل سرخ کوفته بپاشند؛ و بعضی گشنیز فرایند.

دوای قلاع حارّ صفراوی: گل سرخ، گرد سماق، طباشیر، نشاسته، تخم خرفه، عدس مقشر، صندل سفید، گشنیز خشک هر کدام

یک جزو، کافور نیم جزو، سحق کرده در دهن دارند، پس به گلاب ممزوج به خلّ بشویند و به روغن گل مضمضه کنند. مضمضه نافع سیلان رطوبات که در قلاع عارض می‌شود: اقاویا را سحق کنند با آب غنّب الثعلب، و اندک سرکه در آن چکانند و مضمضه کنند.

ایضا نافع عفونتی که عارض دهن و ما فیها شود: فقاح ورد چهار درم، مازو، شبّ یمانی هر کدام دو درم، مَرّ مکی یک درم کوفته، به عسل معجون کنند، وقت حاجت در آب حلّ کرده مضمضه نمایند.

دوای دافع بثر و بخر دهن و سیلان خون از آن و جراحت عفنه و آکله آن را: شبّ یمانی دو جزو، فودنج جبلی چهار جزو بکوبند و بر لثه و دندان بمالند و بر جراحت پراکنند.

دلوک که ثقل زبان را دفع کند و مجرب بود: ایارج فیقرا، عاقرقرا، خردل مساوی. نرم بکوبند و مکرر بر زبان بمالند و آب دهان را بریزند.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۴۷

دلوکی که در ابتدای ضفدع مستعمل است: زوفا، صعتر، پوست انار، نمک به زیر زبان که محلّ ضفدع است بگذارند، و در آخر نوشادر و زاج مفید است.

حیی که حرقت زبان را زایل کند: مغز تخم خربزه، مغز تخم بادرنگ، مغز تخم کدو هر کدام دو جزو، کتیرا، نشاسته هر کدام یک جزو، ترنجبین سه جزو کوفته، حبّ سازد، در دهن بدارد.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۴۸

## امراض اسنان

### اشاره

که به لفظ فارسیان دندان‌ش خوانند، دَرّی است مکنون و گوهری است بی‌چون. پاس‌دارنده بدن و حراس نماینده مزاج از ابتلا و محن است. از خواصّ اوست اصلاح اغذیه جهت صلاحیت قوه ازدراد- که قوای جاذبه و دافعه‌اند- تا آنکه جذب غذا نمایند و به بدن جهت حفظ جان و تن رسانند. دلیل این مطلب در نزد خردمندان اوضح از آن است که به بسط مقال، ملال افزایش و به شرح احوال، کلال آورد. عطوفت حضرت باری در خلقت آن عضو شریف چنان عنایت فرموده تا چون عظمی سخت و صلب بود تا از واردات تکسیر و تعجین، منکسر نگردد و از تحمیلات تبرید و تسخین، منحدر نشود.

علی‌هذا مراتب حفظ آن برای انسان لازم، و مقامات صحت او جهت حفظ ابدان واجب است، پس ملاحظه حفظ او را باید کرد به شش چیز:

### [ملاحظات حفظ دندان]

اول آنکه احتراز کنند از غذاهای فاسده در معده.

دوم: تبری جویند از خاییدن چیزهای چسبنده خصوص آب دندان و انجیر خشک.

سیم: دوری جویند از میوه‌های نارس که علت ضرس دندان گردد.

چهارم: و بپرهیزند از اشیاء بارده بالفعل و حازه.

پنجم: جایز نشمارند چیزهای صلب را که به دندان شکنند.

ششم: زیاده مسواک کنند با چوب اراک به ملایمتی که بن دندان متألّم نشود.

## [درد دندان]

چنانچه دردی عارض وی شود خالی از دو حال نخواهد بود: یا علّتش غلبه حرارت است که از خلط دم و صفرا به هم رسیده. علامتش تسکین به ماء بارد است؛ و یا از زیادتی رطوبت بلغمیه باشد؛ علامتش خفت و جمع و سکون به اشیاء حارّه است. و علاج‌ها در نوع اول: فصد قیفال و حجامت بین الکتفین و فصد چهار رگ، و تبرید به مبرّدات دوائیه و غذائیه، و مسهلی از مسهلات صفراوی بوده باشد. سرکه و گلاب در دهان بگیرند و هر گاه وجع شدید بود کافور ضمّ نمایند. سنون مسکن وجع که علّت آن بلغم بود: فلفل ده، بوره شش، عاقرقرحا، مویزج، زنجبیل هر کدام چهار، سحق کرده بر لثه و دندان پاشند.

سنون نافع حرکت و اوجاع اسنان: گل سرخ، سعد، صندل.

سنون مبیض اسنان و مطیب نکهت: برگ سماق، زاج سفید سحق کرده بر دندان بمالد.

مضمضه مجرب از چرک آمدن پای دندان: زاج و مازوی در آب جوشیده.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۴۹

قالع اسنان: شبّ یمانی، مَرّ مکی کوفته بر مقصود نصب کنند. ایضا کاکنج، فلفل کوفته با قطران خمیر کرده بر موضع نهند.

سنون مقوی دندان: مصطکی، گلنار، کات، طباشیر مساوی.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵۰

## آدویه الوجه

مطبوح هلیله نافع است بادشنام را که تهجی است سرخ مایل به تیرگی: بعد از فصد، هلیله کابلی، پوست هلیله زرد هر کدام چهار درم، بنفشه، گل سرخ، تخم کاسنی، تخم کرفس نیم کوفته هر یک دو درم، عنّاب، سپستان هر یک پانزده عدد، تمر هندی، آلوی بخارایی هر یک ده درم جوشانیده صاف کرده، ده مثقال شیرخشت در آن حلّ کرده بنوشند.

طلای دافع نمش و کلف: زبل الحمام، بوره، بالسویه کوفته، مکرّر بر وجه طلا نمایند.

ایضا دافع کلف: مغز تخم خربزه، تخم خطمی، سوا کوفته در آب برگ بنفشه و آب برگ کنجد حلّ کرده، بر کلف بمالند.

اقراصی که آثار سواد از رخسار بزدايد: آرد جو، باقلا، ایرسا هر کدام یک جزو، نشادر، اشق هر کدام دو جزو در آب گرم حلّ کرده و باقی را در آن درآمیزد. اقرص ساخته در سایه خشک کنند، در هنگام حاجت قرصی را کوفته، با سفیده تخم مرغ حلّ کرده، بر آثار طلا نمایند.

طلا که برش را ببرد: زرنیخ سرخ، سپندان سفید مساوی کوفته، با شیر تازه طلا کنند.

طلای با نشاسته و زعفران، کلف و نمش را ببرد.

ایضا که رنگ را نیکو و صاف کند: آرد باقلا، آرد جو و نخود، نشاسته، کتیرا، تخم ترب در شیر بخیسانند، وقت خواب بر وجه طلا کنند و بامداد با آبی که در آن نخاله و بنفشه جوشیده باشد بشویند.

ایضا طلایی که بشره را جلا دهد: ترمس، باقلا، تخم خربزه هر کدام یک جزو، عدس مقشّر نصف جزو، بکوبند و بر وجه بمالند.

طلا- که جوشش‌های غددی- که بعضی جوانان را بر چهره عارض می‌شود- زایل کند: مغز تخم خربزه، تخم کنار، اصل السوس، قسط تلخ، عسل مساوی، استعمال کنند.



غمزه که رنگ را سرخ کند: خردل ایضاً، زرنیخ احمر برابر کوفته، به لبن ممزوج کرده، بمالند.  
غمزه که رو را سفید کند: جوی مقشّر چهارده جزو، تخم خربزه، آرد باقلا، آرد نخود، نخاله، آرد جو، کتیرا هر کدام دو جزو، ترمس یک جزو، کوفته شب بر رو بمالند و صبح بشویند، سه روز تا پنج روز.  
سفوفی که رنگ را سرخ کند: زوفاده درم، زعفران سه درم، قند سیزده درم بکوبند و هر روز دو درم سفوف کنند.  
دوایی که مو برویاند: مگس را بسوزانند و سحق کنند؛ و بگیرد بیخ نی و پوست فندق سوخته گرفته، با آب همه را جمع کرده، طلا کنند.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۵۱

خضایی که موی را سیاه کند: پوست گردکان با آب سماق مخلوط کند به حنا پس [۶۹] به وسمه؛ و یک درهم قرنفل بر آن مزید کرده، مو را خضاب کند.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۵۲

## أدویة الحلق

### اشاره

نفوخ سقوط لهات به سبب رطوبت مفرط: نوشادر، فلفل مساوی بکوبند و دردمند در حلق.  
غرغره نافع ورم لهات که به سبب حرارت باشد: جو، عدس، ریشه خطمی، گلنار، گل ارمنی جوشانیده غرغره نمایند.  
غرغره نافع ورم لهات دموی: بعد از فصد و تلیین به فلوس خیار چنبر، غرغره به ربّ توت یا ربّ ریواس با گلاب نافع است. دوغ گاو که در آن آمله کوفته و ریخته باشند، مجوّز است.  
غرغره ورم [لهات] بلغمی: بعد از تنقیه بلغم، سکنجبین که با عسل پخته شده و خردل کوفته با طیبخ انجیر و مویز با قسط غرغره نمایند.  
غرغره در ورم [لهات] سوداوی: بعد از تنقیه، به مطبوخ افیمون و آبکامه و ربّ توت و عاقرقرا است.

### [ورم گلو]

تبصره: ورم گلو  
اگر ورم در لوزتین طرفین اندرونی حلق است، آن ورم را زمره عوام درد گلو گویند، و آنچه عارض می‌شود در عضل و یا مری، ذبحه است؛ و آنچه عارض می‌شود در عضل حنجره، خناق [۷۰] است. اما اگر در عضله خارج بود اسلم است، و اگر در عضله داخل بود خناق کلبی است و قریب به نجاح نیست.  
تدبیر: اخراج خون است از قیفال با دفعات کثیره اندک‌اندک، چه این اقطع است و اجذب فضله را؛ و اگر ورم بعد از فصد باقی ماند، گشودن رگ زیر زبان از ضروریات است.  
غرغره رادع در ابتدای خناق: گل سرخ، صندل سرخ، فوفل نیم کوب در آب عنب الثعلب یا آب گشنیز تازه جوشانیده، صاف نموده، شربت خرنوب در آن حلّ کرده غرغره کنند.  
ایضا عدس مقشّر، گشنیز خشک، تخم کاسنی، تخم کاهو جوشانیده، صاف کرده، شربت خرنوب بر آن افزوده، غرغره نمایند.  
غرغره منضج و مفتّح: تخم مرو کوفته، با شیر بز ممزوج کرده، غرغره نمایند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵۳

غرغره بعد از انفجار ورم به کار برند: گزمازج، اصل السوس هر کدام یک جزو، ایرسا نیم جزو در آب پخته، غرغره کنند.

طلای نافع: گل ارمنی، صندل، شیاف مامیثا کوفته و بیخته، با آب عنب الثعلب و گلاب و قلیلی سرکه سرشته، بمالند.

دواء الخطاطیف: نسخه یحی [۷۱] نافع است ذبحه و جمیع اوجاع و اورام حلق را: انیسون، تخم کرفس، نانخواه، فجاج اذخر، دارچینی، حرمل، زاج، اصل السوس، زراوند، ایرسا، مژ مکی، مازو هر کدام سه درم، سلیخه سرخ، زعفران هر کدام شش درم، قسط، رماد الخطاطیف [۷۲] هر کدام چهار درم، سنبل، اسارون، نشاسته هر کدام یک و نیم درم، حماما یک درم کوفته، به عسل قدری که معجون شود سرشته، استعمال کنند. در ابتدای علّت یک و نیم درم با شربت توت یا شربت انار یا غوره و در آخر علّت با ماء العسل یا طیبخ گل و یا اصل السوس غرغره نماید.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵۴

غرغره منضج ورم ذبحه: حله ده درم، بذر کتان مثله، حبّ الرّشاد پنج درم در نصف رطل آب برگ چغندر ریزند تا پخته شود و ربع رطل بمالند، صاف کرده غرغره نمایند.

### [نکته در بحوحت صوت]

حبّ نافع بحه الصّوت که از برودت باشد: سنبل، زعفران، بسباسه، قرنفل، خردل، دارچینی هر کدام یک مثقال، صمغ عربی دو مثقال، نبات پانزده مثقال کوفته، حبّها ساخته در دهان نگاه دارد.

نافع بحه الصّوتی که از حرارت یا خشکی عارض شده باشد: مغز تخم خیار، مغز تخم کدو، خشخاش هر کدام یک درم، کنیرا، نشاسته، ربّ السوس هر کدام ربع درم، به شربت انار شیرین خمیر کرده، حبّها سازد و در دهن نگاه دارد. دواء الحلتیت نافع است بحه الصّوت بارد را: حلتیت، مژ مکی، فلفل، برگ سداب برابر کوفته به عسل سرشته، معجون کنند؛ شربتی یک بندقه.

آخر: انار شیرین در خرقة پیچیده در خاکستر گرم گذارند تا پخته شود، پس برآورده سر آن را بردارند و شربتی از نبات و روغن بنفشه بادام پخته بر آن ریزند و نیم گرم بخورند، این هر دو دوا در بحوحت یابس نافع اند.

حبّی که تصفیه صوت کند: نخود بریان، کبابه چینی، باقلای مقشّر بریان هر کدام ده درم، بذر کتان پنج درم، مغز چلغوزه چهار درم، کنیرا دو و نیم درم، مویز بی دانه ده درم کوفته، حبّ ساخته، پیوسته در دهان نگاه دارد.

نکته: از مجزبات است سوختن داغ به طریق معمول؛ و دستور عرض حقیر، سینه را در بحه الصّوتی که مزمن و طول کشنده باشد، بگیرند جوهر انتیمون را به قدر یک مثقال و با کره بیامیزند و چند یوم بر سینه بمالند و هر صباح در حمام بشویند، بعد از چند دفعه فضای صدر جوشش خواهد نمود و صوت باز می شود، و ثانیاً رفع جوشش به کره بی نمک و استحمام می شود.

غرغره دافع علق: خردل مسحوق دو جزو، سرکه بیست جزو. و همچنین دافع است غرغره نیوشادر و سرکه و نمک.

دوای دافع علقی که در معده داخل شده باشد: درمنه ترکی، افسنتین رومی، سیاه دانه، قسط، برنگ کابلی، ترمس هر کدام یک درم بکوبند و بپزند، و ازین دوا دو درم با بیست درم سرکه آمیخته، ناشتا بنوشد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵۵

مرهمی که سلعه را متعفن کند و دفع سازد: نوره، زرنیخ سرخ هر کدام ده درم، صمغ صنوبر سی درم، روغن گل شصت درم؛ صمغ را در روغن گل حلّ کنند و باقی را سحق کرده بدان آمیزد و مدام بر موضع طلا کنند.

ضمادی که خنازیر را منفتح سازد: آرد جو، آرد گندم، آرد باقلا هر کدام پنج درم، شبّ یمانی، ایرسا، زفت تر هر کدام دو درم،

پیه بز هر کدام پنج درم [۷۳] به زیت کهنه بگذارند و مجموع را به هم سرشته ضماد کنند؛ و به بول صبیان نیز توان مجموع را سرشت.

آخر: مقل را در سرکه و آب حل کنند و مخلوط سازند به آن بیخ کبر مدقوق، و جمع کنند به روغن خروج، و ضماد کنند. ترکیب مجرب: ایرسا، زراوند، زفت هر یک جزوی، مرهم دیاخیلون مثله ممزوج کرده، بر خنازیر گذارند، آن را تحلیل دهد. فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵۶

### أدویة الصدر

نکته: اکثر امراض سینه‌هایی که کثیر الشّعر است از امتلاء است، و سینه‌های بی‌مو از سدد. نکته: اطمینان فرموده‌اند اگر نزله شدت کند و رقیق باشد، باید سر او را تراشید و طلا کرد جبهه او را به طین مختوم با گل ارمنی محلول در آب لسان الحمل، و مرخ کردن عرق بید که در انحصاش [۷۴] با پوست نیم کوفته و برگ مورد پخته باشند [۷۵]، تا به این دماغ قوی گردد و ماده غلیظ شود. حقیر آب سرد را در حمام و غیره بر سر ریختن مجرب می‌دانم. لعوق خشخاش با ادویه نافع است نزلات رقیقه حاده از دماغ را و سینه: بگیرد صد درم خشخاش سفید بزرگ و نیم کوب کند و در نه رطل آب بخیساند یک شبانه روز، پس با آتش ملایم بجوشاند تا به نصف رسد و از آتش بردارد و بگذارد تا سرد شود، پس بمالد و صاف کند و نیم رطل عسل منزوع الرغوه داخل کند و با آتش ملایم بیزد تا به قوام لعوق رسد، آن گاه از آتش بردارد و این ادویه، کوفته و بیخته، بر آن پاشد و حرکت دهد تا مخلوط گردند: افاقیا، گل سرخ، زعفران، گلنار، مَر مکی، عصاره لحيه التیس، از هر کدام یک درهم؛ پس در ظرف شیشه جای دهد و استعمال کند. لعوق دیگر که قطع ماده منصبه از سر به سینه نماید: خشخاش سفید ده درم، نشاسته، کتیرا، صمغ عربی هر کدام چهار درم، مغز تخم کدو و به دانه شیرین هر کدام سه درم نرم کوفته، به جلاب به قوام آورند. لعوق زوفا منقی سینه است از اخلاط غلیظه: زوفای خشک، ایرسا بالسویه کوفته به عسل یا سکنجین عسلی بیامیزد. اگر ایرسا نباشد، سیاه دانه عوض او جایز است.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵۷

حب نافع نزلات: تخم رازیانه، تخم کرفس، رب السوس، پر سیاوشان، مغز بادام تلخ بالسویه کوفته، به لعاب بنکو حب ساخته، زیر زبان گیرد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵۸

### تدبیر السعال

#### اشاره

اگر سرفه از حرارت باشد شربت خشخاش و ماء الشّعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند موافق است، و به آخر بنفشه مرّبی و روغن بادام و مطبوخ زوفا به خشخاش [۷۶] و شعیر. و اگر حاجت به فصد شود باسلیق. و غذا آش اسفناج و خیار و روغن بادام، و اگر تب نباشد زرده تخم مرغ نیم برشت و انار ملس. و مالیدن سینه به روغن و موم و کتیرا. و اگر سرفه از برودت باشد، طیبخ زوفا.

حب نافع سرفه اطفال: کتیرا، صمغ عربی، رب السوس، به دانه مقشر، بالسویه کوفته، با آب خمیر کرده، حب سازد.

حبّ نافع سعال و ضیق صدر مجرب است: ربّ السّوس، مویز بی دانه هر کدام سه درم، فلفل، خشخاش سفید هر کدام چهار درم، نشاسته، کتیرا، صمغ عربی، مغز تخم بادرنگ هر کدام یک مثقال، حبّ سازد، زیر زبان گیرد.

حبّ سرفه تابستانی: مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه، مغز تخم کدو و به دانه هر یک دو مثقال، مویز منقّی ده مثقال، ربّ السّوس سه مثقال، مغز جلغوزه، مغز نارجیل هر کدام پنج مثقال با نقیع کتیرا حبّ سازد و به قدر نخود وقت خواب یکی در دهان بگیرد.

حبّ [سرفه] زمستانی: زنجبیل سه درم، ایرسا، اصل السّوس، رازیانه، تیغال هر کدام پنج درم، کشمش ده درم، کوفته، حبّ سازند.

حبّ نافع سرفه که با نفث باشد: مغز پسته، مغز بادام مقشّر، ربّ السّوس، فانید، تخم خشخاش سفید، به دانه هر کدام یک درم، صمغ عربی، مغز تخم کدو هر کدام یک درم، افیون... [۷۷] درم حبّ سازد.

### [ربو و ضیق النّفس]

#### اشاره

مطبوح نافع ربو و ضیق النّفس: انجیر ده دانه، تمر هندی هشت مثقال، مغز فندق، تخم کرفس، رازیانه، پرسیاوشان، اصل السّوس، زوفای خشک، فراسیون هر یک سه مثقال، شیرخشت ده مثقال، جوشانیده، تا سه روز میل نمایند.

مسهل ایضا: تربد، غاریقون هر کدام یک درم، نمک نفتی نیم درم، شحم حنظل یک دانگ شربتی باشد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۵۹

#### [نکته در ربو]

نکته: ربو چون به سبب خلط بارد غلیظ متمکن در عروق و ضوارب ریه حادث شده، رفع آن به جلا و تقطیع است به مثل سکنجبین عنصل و زوفا.

و ایرسای کوفته با عسل سرشته، هر روز با مطبوح زوفا خوردن مفید است.

حبّی که ربو با تب را مفید است: ربّ السّوس و بنفشه هر کدام یک درم، غاریقون ربع درم، کتیرا نیم دانگ کوفته، یک شربت کند و بعد از فعل آن شربت، به دواى قیّ، بدن را پاک نماید.

دستور اطباء است که بعد از تنقیه بدن را، در اکثر ایام به داروهای ملطّف قی فرمایند مثل حرمل و نمک طعام هر کدام یک درم، بوره ارمنی نیم درم، نظرون دانگی، کوفته با یک اوقیه انگبین سرشته، اندر پنج استار آب گرم حلّ کرده بنوشد، و همچنین چهار درم بوره اندر پنج اوقیه ماء العسل. و خردل و تخم ترب و سکنجبین عسلی، قی به آسانی آورند.

طبیخ زوفا نافع اصحاب ربو و ضیق النّفس: عنّاب بیست دانه، انجیر ده عدد، مویز سرخ بی دانه ده درهم، اصل السّوس، پرسیاوشان، تخم ختّازی، تخم خطمی هر کدام نیم مثقال، سعد مرضوض دو مثقال، روغن بادام شیرین سه مثقال، به طریق معمول جوشانیده، صاف نموده، میل نمایند.

#### البسایط، مفرداتی که در ضیق النّفس نافع است:

زراوند مدحرج چهار دانگ کوفته، با میپخته سرشته، به آب گرم بخورند.

سکینج چهار دانگ تا یک مثقال در آب سداب حلّ نموده، میل نمایند.

اسقیل مشویّ به عسل سرشته.

قنطوریون دقیق، خواه بجوشانند و خواه کوفته با عسل آمیخته بخورد و [۷۸] اگر مزمن نشده باشد؛ و الا لعوق کند اولی است.

نیم درم حبّ الزّشاد کوفته، با روغن بادام و عسل سرشته، هر صبح لعق نموده مفید است.

سکنجبین عنصل نافع است ربو را.

شیره خرفه، با شربت سیب نافع است ربوی را که از بخارات دخانی حازه حاصله از قلب حادث شده باشد؛ و همچنین آب کدو با خیار یا هندوانه یا شربت فواکه.

و این تدبیرات بعد از فصد باسلیق است: دو درهم روغن بنفشه ناشتا در حمام بعد از تفرّج نافع است ضیق نفس را، خصوص اگر تعاهد کند این را در هفته یک مرتبه.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۶۰

### [تبصره، قول جالینوس در معنی ربو]

تبصره: جالینوس فرموده که معنی ربو، تنفس متواتر است مثل تنفسی که عارض شود در حرکات شدید.

قرص خشخاش نافع است نفس مده و ریش سینه و شش را: گل سرخ، صمغ عربی هر یک چهار درم، نشاسته، کتیرا، ربّ السّوس هر یک دو درم، تخم خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم، طباشیر پنج درم و زعفران نیم درم؛ با آب قرص سازند هر کدام یک مثقال، با شیر بز و شربت خشخاش ده درم بنوشند.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۶۱

### [ذات الزّیه]

هرگاه بینی شخصی را مبتلا به تب و سرفه و تنگی نفس و وجع مقدّم صدر و سرخی رخسار و تشنگی و اشتیاق به هوای خنک، حکم فرما که آن بیماری شش است که مصطلح است به ذات الزّیه.

و فصد باسلیق فرما و شراب بنفشه به آب سرد و مزوره از اسفناج، و بعد از آنها ابتدا کن به ضماد از صندل سفید و آرد جو با آب برگ خرفه و روغن بنفشه سرشته، و در روز چهارم ضماد از آرد خطمی و بنفشه و بابونه و اکلیل الملک کوفته با روغن بنفشه که در آن موم گداخته باشند، آمیخته.

پس اگر بطوئی در نضح ملاحظه شود بذر کتان، حلبه، باقلا بر ضماد افزودن لازم است.

و نوشیدن این طبیخ نیز مفید است: عنّاب، سپستان هر یک پانزده دانه، مویز منقی بیست دانه، انجیر زرد هفت عدد، پرسیاوشان دو مثقال، تخم خبازی و تخم خطمی هر یک یک مثقال، بنفشه سه مثقال، جوی مقشّر و مرضوض ده درم در یک رطل آب جوشانده و ده مثقال شیره ترنجبین اضافه نموده و سه مثقال روغن بادام شیرین داخل نموده، رغبت نمایند.

قرص مسلول: ربّ السّوس و به دانه و تخم خشخاش هر کدام ده درم، طباشیر، مغز تخم خیار و بادرنگ و بادام شیرین و کدو و کتیرا و صمغ و نشاسته هر کدام پنج درم، گل ارمنی و تخم خرفه هر کدام دو درم، به لعاب بنکو قرص ساخته، در سایه خشک کنند.

ایضا مناسب مسلول مبطل: زعفران، گل ارمنی، نشاسته، گل سرخ، تخم خشخاش و صمغ عربی دو درم، طباشیر یک درم، اصل السّوس سه درم، به لعاب بنکو قرص ساخته؛ شربتی دو درم تا پنج درم.

طبیخی که مسلول را توان بدان استفراغ نمود اگر در بدن او فضول باشد: بنفشه خشک دو مثقال، مویز احمر بی دانه بیست دانه، عنّاب ده عدد، سپستان بیست دانه، فلوس خیار چنبر چهارده مثقال، ترنجبین دوازده مثقال بیاشامند.

بلیغ النفع مسلول را: گل ارمنی، گل مختوم، نشاسته هر کدام پنج درم، سرطان محرق مغسول ده درم، طباشیر و کتیرا هر کدام شش درم، ربّ السّوس سه درم با لعاب به دانه حبّ سازند.

تعلیم: ابن ماسویه می گوید:

هرگاه حادث شود صاحب سلّ را و دقّ را اسهال، بده او را این قرص با آب به، بهتر است: اجزائه: گل ارمنی، شاه بلوط، طباشیر، تخم حمّاض، گل سرخ، زرشک، صمغ مقلوّ؛ و در وقت بیتوته، سرطان محرق و صمغ مقلوّ با بزرقطونا و آب انار مفید است.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۶۲

و غذا حمّاض مسلول [۷۹] مطنجن، با بادام مقشّر که دو مرتبه با آب جوشیده باشد؛ پس با سرکه و سماق و سفرجل پخته باشد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۶۳

## فی تدبیر امراض القلب

### اشاره

تبصره: قلب را که من جمله اعضاء رئیسه شمرده‌اند الحقّ عضوی است شریف، و لحمی است عصبانی و لطیف. اهل تشریح فرموده‌اند که آن عضو، شکلی است صنوبری مخروط مثلث مستدیر. خادمه آن سلطان با اقتدار، شرایین‌اند و حرارت غریزی- که دم صالح لطیف است- در جوف اوست.

و هی جوهر حارّ لذیذ سماوی لا حدّه له و لا لدع له و لا نارویه له، ای لا احتراق و لا تعفین و لا فساد، و یفاض علی البدن عند ما یفاض النفس علیه و یفارقة مع مفارقتها، علی مذهب المتأخّرين من المتحقّقين.

علی هذا چنان که سلطان ظاهر به منزله قطب دایره امکان است، سلطان باطن اعضاء- که قلب است- نیز، مهارس [۸۰] اعدای جسم و جان است، چنانچه منقصتی در هر جزء از ممالک محروسه روی دهد، علّت اختلال احوال و سبب انکسار اجلال سلطان ظاهر خواهد بود. همچنین نقص و مضرتی که در هر عضو از اعضاء به هم رسد، جهت استیصال و اعلال سلطان باطن- که قلب است- خواهد گردید، زیرا که مستحفظین و خادمین- که قوا و شرایین‌اند- کلا به پاس خدمت ایستاده، مؤسس هر اساس را نظر به اقتباس و قیاس می‌شناسند؛ لهذا من باب مهارست [۸۱] و محافظت عرض حالت می‌کنند. پس معالج ناچار است از معلول بودن هر یک از اعلال و وارد آمدن هر یک از اختلال، تشخیص سوء مزاج دهد و رفع غائله نماید، كما ذکر المتقدّمین من الاطباء.

### [سوء مزاج قلب به واسطه حرارت]

سوء مزاجی که اختصاص به آن عضو شریف دارد، هرگاه به واسطه حرارت باشد علامتش تواتر نفس، و عظم و سرعت نبض، و کرب، و التهاب، و استراحت از هوای بارد [است].

علاجش سقایت اشربه بارده از شراب ریاس و رمان و صندل و اقراص کافور، و ضمادی که مأخوذ است از صندل و کافور و گلاب و گل ارمنی.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۶۴

### [سوء مزاج بارد قلب]

گاه از سوء مزاج بارد باشد، علامتش صغر نبض و بطوء او و تفاوت او و ضعف نفس و استراحت ذائقه از اشیاء حارّ بالفعل و ذهاب

نضارت از روی.

و علاجش سقاییت اشربه مفرّحه است از شراب گاوزبان و بادرنجبویه و شراب العود که حلّ شده باشد در آن زعفران و مشک و عنبر و سنبل و ورد و دواء المسک و المفرّح. و ضماد کنند سینه را از ادویه عطره مثل سنبل و سعد و قرنفل و دارچین و شاهسفرم و بادرنجبویه.

### [سوء مزاج یابس قلب]

و هرگاه از سوء مزاج یابس بود، او نیز از دو نوع خارج نخواهد بود: هرگاه یبوست با حرارت بود، احوال صاحب آن مزاج چون احوال خداوندان دقّ بود. علامتش صلابت نبض و صغر و تواتر، و ذوبان بدن و عسر قبول انفعالات نفسانیّه است. علاجش سقاییت ماء الشّعیر و روغن بادام است، و ضماد نمایند سینه را از روغن بنفشه و کدو که پخته شده باشد از آب گشنیز و کاهو.

### [سوء مزاج یابس بارد قلب]

و هرگاه یبوست با برودت بود، احوال خداوند آن مزاج چون احوال بیماری باشد که آن را دقّ شیخوخیه گویند. علامتش چون علامات خفقان حارّ است، ولی بطوء نبض در اینجا بیش از نوع حارّ است. علاجش استعمال ادویه مفرّحه رطبه و آشامیدن ماء العنب، به اضافه عرق گاوزبان است، و هرگاه عتیق بود توان با آب استعمال نمود؛ و حمام معتدل- که ترطیب مزاج نماید- جایز است. و اغذیه از گوشت بزغاله و شبت پلاو و زرده تخم مرغ و حریره بادام با نبات و میوه خربزه توان استعمال نمود و دفع اخلاط و فضولات درین نوع و نوع اول به استفراغات شدید جازیب نباشد.

### [تبصره در سوء مزاجات قلب]

تبصره: هرگاه سوء مزاج قلب از حرارت [باشد]، نبض با شهبوق و طول و عرض است که به اصطلاح عظیم بود؛ و هرگاه بارد است، نبض صغیر یعنی قصیر و دقیق و منخفص؛ و اگر رطب است نبض با لیت است؛ و اگر یابس است با صلابت. فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۶۵

نشان قوی در ضعف قلب، خوف است و ضیق صدر و ضربان و هزال و قحل بدن؛ و خون در قلب مورث غشی است. پس در چنین حالت مبادرت در فصد و اسهال متواتر و اغذیه مطفیه و ماء الشّعیر اسباب نجات است.

### [نکته در عوارض قلب]

نکته: عوارض عارضه معروضه در قلب نه آن است که در خود نفس قلب، علمتی از حرارت و برودت واقع شود، بلکه به اعتبار عوارضی که به سایر اعضاء رئیسه و به اعضاء قریبه متصله به قلب روی نماید، قلب متأذی می شود و سوء مزاج عارض او می شود. و هرگاه سوء مزاج از حرارت در خود نفس قلب حادث شود، بیش از یک یوم نخواهد زیست نمود.

**البسایط، مفرداتی که خفقان را نافع است:**

شیره تخم خرفه و تخم کدو و خیارین و شربت سیب و طباشیر و آب انار ترش و آب آلوی سیاه و آب تمر و ترنج و لیمو و غوره و دوغ گاو با گشنیز و گل سرخ، دافع حرارت قلب است.

لعاب بزرگطونا نافع است و دوی با اثری است در خفقانی که با تب باشد.

خوردن افیون از مجربات است در خفقان حارّ بعد از تنقیه و رفع اخلاط.

تجربه نموده‌اند که خوردن دو درم مرزنجوش یابس و کنجد نافع است خفقان را.

و نیز مذکور است که آشامیدن یک درم مرزنجوش با آب سرد، عظیم الاثر است.

و روغن جوز بر سینه مالیدن نافع است جمود را در صدر.

نوشیدن ناردین با آب سرد نافع خفقان است.

آب انار ترش نیز مالیدن بر سر و وجور کردن [۸۲] هر یک از ادویه طیب الرایحه مثل کافور و صندل و گلاب و انجبار و بادرنگ نافع است محرور مغشّی را.

رایب البقر [۸۳] نافع است خفقان حارّ را.

زرنباد مقوی قلب است و دافع خفقان، خصوص محرق؛ قدر شربت دو دانگ.

سنبل با گلاب نافع است خفقان را.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۶۶

دارچینی وحشت و فزع و خفقان را زایل کند.

بهمن مقوی دل و دافع خفقان است.

لعل مفرّح و مقوی دل و دافع خفقان است.

مومیایی مقوی روح است. خوردن یک قیراط از وی با آب کّمون، خفقان را نافع است.

کاسنی مقوی دل است و ضمادش مانع خفقان.

یاقوت خفقان و ضعف دل را و وسواس سوداوی را دافع است.

خلط مروارید به ادویه قلبیه، ملطّف خونی است که در دل است.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۶۷

**فی أدویة الثدی****اشاره**

تبصره: امتیاز جودت و ردائت لبن مرضعه به طعم و لون و قوام و رایحه است، چنان که طیبیت رایحه و لذت طعم و بیاض لون و قوام مستوی بین غلظت و رقت به نحوی است که اگر بر روی ناخن یا بر آینه کنند و میل دهند، به سرعت سیلان نکند و بطیء نیز نبود، این حالت دالّ است بر جودت لبن، و الاّ خلاف اوصاف موصوفه بود دلیل است بر ردائت.

**[تدبیر شیر غلیظ]**



و هرگاه بوده باشد شیر غلیظتر از آنچه سزاوار است واجب است که استفراغ شود بدن مرضعه به دواهای مسهله بلغم و تنقیه شود بدن و معده از رطوبت، به خصوص به قی. اخذ فرمایند از سکنجین و آب گرم، و یا عسل آب با تخم شبت و تخم ترب، و بنوشانند. و آنچه اعانت بر ترقیق لبن نماید، حرکت و ریاضت و مواظبت بر اعمال تعب است. پیش از میل نمودن طعام، نوشیدن سکنجین با آب سرد و خوردن ترب مرّق است، و طبیح زوفا و صعتر و افسستین معین بر ترقیق است.

### [تدبیر لبن رقیق]

هرگاه لبن رقیق تر از ما ینبغی باشد واجب است منع مرضعه از کثرت حرکات عنیفه و ریاضات کثیره و حَمَام معرّق، و سزاوار است او را اغذیه مغلّظه چون پلاو و باقلا- و قاوت آرد گندم و بندق و جوی مقشّر و برنج و گوشت بزغاله، و از اشربه چون شراب خشخاش و نیلوفر و عَنَاب و آنچه مشابه اینها باشد.

اگر لبن مرضعه کمتر از قدر کفافی احوال طفل رضیع بود، رواست که در غذای مرضعه توسعه شود و سقایت اشربه گردد از شراب ماء العسل با افایه، و آشامیدن مدرّات چون چایی، و ماء العنب و خربزه مجوّز و مختار اطبّاء است. و غذا از گوشت بزغاله و بزّه تازه به چرا آمده و مرغ جوجه و شیر با نبات و ترنجبین. و تدهین پستان به روغن گوسفند که در آن مقل حلّ کرده باشند.

### [قلّت لبن]

و اگر قلّت لبن از زیادتی احراق بود موافق است او را مأمور فرمودن به اکل اغذیه لطیفه بارده چون ماء الشّعیر و ماهی رضراضی و کاهو و کدو و بقله [۸۴] و ما شاکلها. [۸۵]

### [اورام پستان]

اورام عارضه پستان را سزاوار است آرد باقلا با سکنجین سرشته، روزی سه مرتبه ضماد نمایند.

مرهم نافع ورم صلب پستان: موم در روغن بنفشه بادام بگذارد و زرده تخم مرغ مخلوط کرده، استعمال کند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۶۸

نافع ورم پستان که به سبب جمود لبن حادث شده: بذر کتان بکوبند و به سرکه خمیر کرده به کار برند؛ و اگر ورم مایل به صلابت بود آرد باقلا و اکلیل الملک به روغن کنجد خیص کرده برنهند.

### [السايط در ثدی]

در ورم حارّ حادث در ثدی، بزرقطونا با سکنجین در آب لت کرده [۸۶] نافع است.

و اگر ورم با التهاب باشد ضماد کنند بذر البنج و تاجریزی با روغن گل.

و هرگاه ورم بارد بود، فایده در ضماد به کَمون مدقوق است.

ضماد نافع ورم حارّ ملتهب در ثدی: آرد باقلا آرد جو با زرده تخم [مرغ]، مغاث مکد یک جزو، آب گشنیز و آب بقله خمیر کرده، ضماد کنند.

و چون التهاب و حدّت ورم ساکن شود ضمادی که مسطور است معمول دارند: موم و روغن بنفشه بگدازند و با زرده تخم در هاون خوب بسایند تا حلّ گردد، ضماد نمایند.

و هرگاه ورم مایل به جمع شدن شود و آثار نضج داشته باشد، روغن گاو و انجیر زرد و آب گرم در هاون مثل مرهمی کرده

برنهند، و نیز ضماد کنند به حله و بذر کتان و کنجد مدقوق معجون کرده به شیره انجیر.

### البساط، مفرداتی که مفید است:

دلک پستان به جوز مدقوق، دافع ورم است.  
 ضماد از برگ خروع مدقوق مخلوط به سرکه، مسکن ورم پستان است.  
 وضع موم بر پستان مانع تعقد لبن است.  
 خاییدن یک درهم انیسون، ادرار لبن کند.  
 تخم ترب مدرّ و مزید لبن است.  
 نخود، شیر زیاد کند.  
 طلای نافع درد و سختی پستان: ریوند، گل ارمنی، بعد از نطول کردن مکرّر با آب گرم بمالند.  
 ضمادی که تقلیل لبن کند: آرد باقلا با گلاب سرشته، بگذارند و زیره و سداب تناول نمایند.  
 تضمید صدر به عدس مطبوخ با زیره و سداب و سرکه، یا بلبله با سرکه و آب طیبخ نعنعا [۸۷] از مقلّات لبن اند.  
 فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۶۹

### [قول اغلوقن در سرطان ثدی]

تبصره: اغلوقن در سرطان ثدی حکم کرده است به فصد و ادرار طمّ و طلا کردن با آب عنب الثعلب و مرهم به توتیا؛ و غذا ماء الشّعیر و لحوم مرغانی که در نیستان باشند و ماهی نهری که در آن سنگریزه باشد، و از بقول خیار و کدو و سرمق، که اسفناج رومی است.

و نیز فرموده اند در ابتداء سرطان، پیش از استحکام ماده، فصد و ادرار طمّ و تکرار اسهال سودا به افیمون و ماء العجین.  
 و اغذیه لطیفه رطبه بارده، مسکن حرقت سودا است؛ چه این تدبیرها دافع است علّت را و دفع می کند یا منع زیادتی می نماید.  
 دوائ نافع سرطان متقرّح حارّ شدید الضّربان: سفیداب سرب، آب کاسنی، سرکه، قلیلی افیون با هم جمع کرده، لطوخ کنند.

### [نکته در ورم حارّ و ورم بارد مری و علاج آن دو]

نکته: اگر عارض مری شود ورم حارّ از خون یا صفرا، تب و تشنگی و وجع بین الکتفین دالّ است بر آن؛ و در ورم بارد، عسر ازدراد و ثقل بین الکتفین بلا وجع است.

اوّل را به فصد اکحل و نوشیدن آب انار میخوش و شرب شربت توت و شیر خرفه و کاسنی، و حسا [۸۸] از نخاله و باقلا و شکر و روغن بنفشه پختن، و طلا کردن بین الکتفین به صندل و گلاب علاج کنند. و اگر دیر تحلیل یابد به ضماد آرد جو و بنفشه و خطمی با آب گرم و اندک روغن گل گذاشتن و مغز خیار شنبدر در آب گرم حل کرده، صاف نموده، قدری روغن بنفشه بادام بر آن ریخته نوشیدن، اصلاح توان داد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۷۰

و ثانی را به حقنه و نوشیدن طیبخ شبت و حله و مالیدن بین الکتفین به روغن بابونه و روغن زیت و زنبق و خوردن نخود آب که در آن کرنب و شبت و زیره داخل کرده باشند علاج کنند.  
 و در سایر سوء المزاجات تدبیر، تبدیل است و تعدیل.

و تدبیر در قرحه ثدی، لعق کردن کتیرا و صمغ و روغن بادام است.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۷۱

## فی تدبیر أدویة المعدة

### اشاره

سوء مزاجی که عارض می‌شود معده را به واسطه حرارت است و یا به علت برودت، و عارضه واقعه از این دو جنس یا سازج‌اند یا مادی، و این همه یا با رطوبت می‌شوند و یا با بیوست.

و گاه باشد که به اعتبار عوارض دیگر، سوء مزاج عارض معده می‌شود چون لث غذا در فم معده که به جهت ضعف قوه جاذبه حاصل آید، و یا ورمی از جهت تزاید اخلاط و یا احتباس اخلاط مزبوره، و یا سوء استمراء و جشای حامض و مغص شکم، و یا وقوع ذرب و یا زلق امعاء یا هیضه ردیته که عبارت از حرکت مواد فاسده غیر منهضمه بود.

### [سوء مزاج حار معده]

آنجایی که سوء مزاج از حرارت بود، علامات لازمه او قلت شهوت، و تشنگی، و خشکی و درشتی و زردی و یا سرخی و یا سیاهی سطح زبان بود، با وجع معده و تب‌های حاره.

علاجش قرص طباشیر بود. صفته: طباشیر، صندل سفید، مغز تخم خیارین و تخم کدو و خرفه دو مثقال و نیم، گل ارمنی ده مثقال، زرشک منقی سه مثقال، گل سرخ سه مثقال و نیم، کافور یک درم با شیر خرفه اقراص سازد به وزن یک مثقال با آب غوره یا آب برنج یا گلاب و عرق بید آمیخته، با دوغ گاو بنوشند.

ضمادی که در این حال نافع است: تراشه کدو و خرفه و برگ بید، صندل سفید، کافور و گلاب.

طبیخی که نافع است سوء مزاج گرم را که با ماده باشد: تمر بیست مثقال، شاهتره چهار مثقال، افسنتین رومی دو مثقال، آلو هفت دانه، مویز سرخ پانزده عدد در کاسه آب بجوشانند، صاف کرده بنوشند.

و اگر قوی‌تر خواهند: دو مثقال پوست هلیله زرد با یک درم ایارج فیکرا با سکنجبین، حب‌ها ساخته میل نمایند، پس مطبوخ را بنوشند.

### [سوء مزاج بارد معده]

آنجایی که سوء مزاج از برودت باشد، علامتش عدم هضم غذا، و آروغ ترش، و قراقر شکم است.

علاجش ماء الاصول است که اخذ شده باشد از تخم کرفس و ریشه کرفس و سنبل و رازیانه و انیسون و اذخر و بیخ کبر و گل سرخ، هر یک دو مثقال جوشانیده با ده مثقال گز علفی و سه مثقال روغن بادام شیرین آمیخته میل نمایند، حب صبر به جهت تنقیه

روزی دیگر به کار برند: گل سرخ، هلیله کابلی، مصطکی از هر کدام پنج مثقال، صبر سقوطری ده [۸۹]، زعفران [۹۰]

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۷۲

کوفته با آب کرفس که در آن مقل حل کرده باشند، سرشته حبوب سازند؛ یک مثقال تا دو مثقال شربت می‌مجزوز است.

ضماد موافق این حال: سنبل، مصطکی، بسباسه، جوز بوا کوفته با روغن گرمی آمیخته بر معده نهند.

### [سوء مزاج معده از لث غذا در فم معده]

هرگاه سوء مزاج عارض در معده از لبث غذا بود در فم معده: علامت او خفقان معدی و غثیان و اندوه و احساس نفخ در معده و در زیر ناف و تهیگاه است.

علاجش تنقیه معده است از غذای موجود به ادویه مقیّی، و پس از تنقیه اصلاح نمایند به شربت به لیمو و شربت فواکه و شربت سیب و به، و غذا از گوشت مرغ و تیهو و کبک که در او ریخته باشند از زعفران و دارچین و زیره.

و بهترین تدبیر در این موقع جهت صحت مزاج معده، ادویه عطره قابضه است چون گلکنند و گلاب و جوارش عود و اطرینفل و گشنیزی و سکنجین سفرجلی، زیرا که معده عصبانی و ذکّی الحسّ می‌باشد و تقویت نپذیرد الاّ به ادویه و اغذیه عطره قابضه. لهذا استعمال آنچه ذکر شده مختار اطباء است.

هرگاه سوء مزاج از باب ورم است، او نیز از جنس اخلاط اربعه- که دم و بلغم و سودا و صفرا باشد- خارج نیست.

### [ورم دموی معده]

چنانچه علت آن ورم از تراید دم بود علامت آن بطلان شهوت، و حمرت و خشونت زبان، و کرب و عطش و غثیان، و حرارت موضع ورم و حمّی است.

علاجش اولاً فصد باسلیق و گذاشتن خرّقه تر کرده به آب برگ مورد تر، [و نیز] ضماد کردن پخته کدوی تازه و ساق خرّقه کوفته و نوشیدن اشربه مثل آب انار میخوش و آب خیار و آب کاسنی و نوشیدن آب ممزوج با شراب بنفشه و نیلوفر و ماء الشّعیر با روغن بادام [است].

و هرگاه بدین تدابیر رفع تب نشود و التهاب آرام نگیرد، در هشتم و دوازدهم، مسهل از فلوس خیار شنبه به اضافه نیلوفر و بنفشه و روغن بادام باید نوشانید و در سایر، اقتصار بر ما بقی باید نمود.

### [ورم صفراوی معده]

در ورم صفراوی که اخصّ علامات اوست تلخی دهان و زردی رخسار و سایر علامات که در دموی مذکور شد، تدبیر در این نوع، استعمال مبرّدات و مرطبات است زیاده از دموی مثل ماء الشّعیر

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۷۳

سرطانی، یا به آب انار ترش و یا آب کدو و شیر خرفه و آب خیار، و ضماد از برگ و ساق خرفه کوفته و آرد جو و خطمی و لسان الحمل و غنّب الثعلب، و بعد از چهاردهم همان تدبیرها که در ورم دموی ذکر یافت.

قرصی که در این نوع مفید است: کتیرا، صمغ عربی هر کدام یک مثقال، سنبل، زعفران هر کدام دو، اصل الشّوس، مغز تخم خیارین، ترنجبین هر یک سه مثقال، گل سرخ شش [مثقال]، با آب سرد قرص سازند. و در هر شب یک مثقال به کار رود.

### [ورم بلغمی معده]

در ورم بلغمی از ابتدا تا هفتم آب بادیان و آب کرفس هر کدام بیست مثقال با دو مثقال روغن بید انجیر موافق است. پس از آن مطبوخ اکلیل الملک. صفته: اکلیل، پوست رازیانه هر یک دو مثقال در یک چارک آب بجوشانند تا ربع آن بماند، صاف کرده با دو مثقال روغن بادام شیرین بنوشد.

ضماد نافع: سعد، اذخر، سنبل هر کدام قدری کوفته با سرکه و خاکستر چوب میوه و روغن بادام یا روغن ناردرین بر معده نهند.

و در ورم سوداوی، علامت گرانی و صلابت معده و خیال‌های فاسده و وسواس و لاغری است و تب ملایم دالّ است بر آن. شیر شتر و مسهل از خیارچنبر [۹۱] یا ماء الاصول و روغن بادام موافقت دارد و اگر حاجت افتد به زیادتی قوت ماء الاصول، مصطکی و پرسیاوشان و اذخر باید افزود، زیرا که ماء الاصول مطلق در عرف اطباء عبارت از اصول اربعه است که بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس است.

روغنی که نافع است ورم بارد معده را: بابونه، اکلیل الملک هر کدام جزوی بپزد و صاف کند، پس با روغن بادام شیرین بجوشاند آنقدر که آب فانی گردد؛ شربت‌ی یک مثقال و نیم.

قرص سنبل نافع است ورم سوداوی را: سنبل، فقاح اذخر، سلیخه، گل سرخ، ریوند، قصب الذریره هر یک سه درم؛ زعفران، انیسون، قسط، فلفل و مرّ مکی هر کدام یک درم؛ شربت‌ی یک درم یا یک مثقال با مییخته میل نمایند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۷۴

ضمادی که نافع است ورم صلب و دیله را: بابونه، اکلیل الملک، حلبه و خطمی، حبّ الغار، افسستین از هر کدام جزوی، انجیر خشک بیست جزو با آب بجوشانند و با انگین نرم بسایند و اشق و مقل هر یک ربع جزو، و در این شراب بگذارند و ادویه مذکوره کوفته در آن بیامیزند.

#### [نکته در مراحل ورم معده]

نکته: هر ورمی که رو به جمع شدن آورد لازم دارد زیادتی درد و تب را، و چون نضج یابد درد و تب نقصان پذیرد، و چون منفجر شود قشعریره پدید آید. پس آنچه معین است بر انفجار، خوردن شیر تازه و آب گرم و مالیدن به رفق است. و خوردن ماء العسل با انجیر خشک و مویز از مجوزات است.

صفت دوائی که منضج و منفجر ورم است: شراب انجیر بیست درم، لعاب بذر کتان و حلبه هر یک ده درم گرم کرده، زعفران دو دانگ، صبر یک دانگ و نیم با آن آمیخته بنوشند. ایضا تخم مرو، بذر کتان و خطمی هر یک جزوی بکوبند و صبح و شام سه مثقال تا چهار مثقال با شیر بز یا شیر خر بنوشند.

دوائی که بعد از انفجار، معده از مده پاک کند: ماء العسل است اگر حرارت نباشد، و الاّ جلاب و لعاب بزرقطونا.

دوائی که بعد از نقای معده از مده جهت اندمال قرحه به کار برند: دم الاخوین، کندر هر یک چهار مثقال، گلنار، گل سرخ، کهربا هر یک دو مثقال، گل ارمنی یک و نیم؛ قدر شربت سه درم با آب به و سیب دهند.

#### [تبصره در سایر سوء مزاجات معده]

تبصره: سایر سوء مزاجات معده را نیز در ذیل ذکر هر مرض، معالجه مختصری از ادویه مفرده و مرکبه می شود، مثلاً سوء استمراء و جشاء حامض و مغص و نفخ شکم و دوار و بسیاری از علل معده را نافع است قرص مختوم: چند مرّ، طین مختوم، سنبل، سلیخه هر کدام چهار مثقال، دوقو، تخم کرفس، اضطرک، بذر البنج، افسستین، سیسالیوس هر کدام هشت، افیون سه. مرّ و افیون و اضطرک- که صمغ زیتون است- به شراب حلّ کرده و باقی را کوفته با آن سرشته، اقراص ساخته؛ شربت‌ی یک مثقال با ماء الاصول رغبت فرمایند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۷۵

#### [نکته در رعه معده]

نکته: حدّاق اطّیاء فرموده که از تخمه و حمّیات و امساک از طعام گاه شود که رعدۀ [۹۲] در معده ظاهر شود، و به سبب انصباب خلط مراری. صاحب آن حالت و یا معالج چنان داند که این خفقان قلب است، بلکه نه چنین است زیرا که در این مقام باید به پاک ساختن معده پرداخت به ادویه منقّی و ایارج و افسنتین. و گاه شود که ظهور رعدۀ از کثرت جماع ظاهر شود. تدبیر: امساک از جماع و اغتذاء، و استعمال مطیبات و دواء المسک. مرّ معمول به افسنتین، مختار اطباء است در خفقان فم معده.

### السیاط در امراض معده:

عصاره آس مقوی و مشدّد معده است.  
 آمله و هلیله هر یک مقوی و دابغ اند.  
 بلیله مقوی و منقّی و دابغ و دافع است رطوبات را.  
 زرشک مقوی و مسکن حرارت است.  
 بصل محلّل و مقوی و مشهّی و هاضم و مانع قی صفاوی و بلغمی است.  
 سیب ترش مقوی فم معده صفاوی است و اگر خمیر گرفته بریان کنند نافع است معده ضعیف و کم اشتها را.  
 افسنتین مخرج اخلاط غلیظه و مراری است از معده.  
 فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۷۶  
 خلّ صالح است التهاب و بلغمیت آن را و متفق شهوت است.  
 خولنجان نافع است معده و رطوبت‌های آن را و هاضم و مقوی است اعضای باطنه را.  
 قرفه نافع است معده و دافع است برودت آن را.  
 خوردن یک و نیم درم کرویا با آب گرم یا مطبوخ صرف، دافع نفخه حادثه در معده و بطن است.  
 دارلفل هاضم و مقوی است معده را.  
 زنجبیل مسخّن معده و دافع ریاح غلیظه و مصلح رطوبات است که از اکنار فواکه به هم رسد؛ و هاضم است.  
 سعد دابغ و نافع است معده مرطوب را.  
 به مقوی و مانع انصباب مواد بدن [۹۳] است.  
 سنبل مقوی فم معده است شربا و ضمادا.  
 شرب نقیع اصل السوس موافق است التهاب معده را.  
 شاهتره مقوی و دابغ معده و متبه شهوت طعام است.  
 شقالل مرّی به عسل، مقوی معده است.  
 صبر نافع‌ترین دوایی است معده را و منقّی است؛ قدر شربت نیم مثقال.  
 خوردن صعتر نافع است کسی را که طعام در معده او فاسد شود؛ و منقّی معده است از بلغم و برودت، و مشهّی است.  
 صمغ مقوی معده است.  
 آشامیدن جلعوزه با عصاره خرفه مسکن لذع معده و قانع رطوبات فاسده است.  
 نعنای معین است بر هضم و جشاء، و گفته‌اند نافع است جمیع امراض معده را، و با سرکه نافع است ضعف فم معده را.

### [تذکره در عطش مفرط]

**اشاره**

تذکره: عطش مفرط را از قراری که استادان تشخیص فرموده‌اند یا به سبب سوء المزاج حارّ است در معده یا ریه یا کبد، یا به سبب خلط مراری یا مالح، یا به سبب غلبه یبوست، یا به سبب تب یا ورم حارّ است.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۷۷

و حقیر آنچه خود استنباط و به تجربه و قاعده کلیه حاصل نموده‌ام نوعی از عطش مفرط را از تزیاید رطوبات لزجه غلیظه در فم معده دریافت نموده که به واسطه حرارت غریبه تعفن پذیرفته باشد، و او چنان است که اصلا از شرب ماء تسکین نپذیرد و آنچه شرب آب زیادتیر شود بیشتر طلب نماید، و همچنین است سوء مزاج باردی که در کبد به هم رسیده باشد و این معنی به واسطه جنسیت می‌شود و نکته این مطلب در نزد اهل نظر واضح است.

**[نکته در علاج اقسام عطش]**

نکته: اصلاح هر قسمی از اقسام مذکوره به رفع سبب اوست، چنانی که خوردن بقله الحمقاء در باب عطش حارّ صفاوی مفید است و آشامیدن آب آلو و تمر و زرشک دافع عطش مراری و عطش سانح از حرارت است، و تنقیه معده به قی و ایارج فیکرا و جرعه جرعه نوشیدن آب رازیانه.

و بهترین معالجات در باب رطوبات لزجه حارّه و غیر حارّه آشامیدن گلکند با سکنجبین است. و سفوف زنجبیل با نبات، دافع عطش مالح است و خواب بعد از قی، رافع عطش مالح و اکثار بلاغم لزجه است.

و اگر عطش از حرارت و یبوست عارض شده باشد، خوردن ماء الشعیر و آب کدوی مشویّ از معظم تدابیر است، و اگر از حرارت و رطوبت بود، نوشیدن خلّ خمیری از انفع ادویه است، چنانچه در خوردن سرکه خالص، طبیعت را اکراهی بوده باشد سکنجبین نیز توان استعمال نمود.

ایضا دافع عطش حارّ: تخم کاهو، مغز تخم کدو و خیارین، تخم خرفه هر یک پنج مثقال کتیرا سه مثقال با لعاب بنکو حبّ‌ها ساخته در دهان نگاه دارند.

**[نکته در عطش مفرط در وقت رویدن دندان اطفال]**

نکته: گاه شود که در وقت رویدن دندان اطفال، عطش مفرطی از حرارت مزاج به سبب الم خروج اسنان، و یا به واسطه ردائت و حدّت و حرارت کیفیت لبن مرضعه سانح می‌شود. پس اوّل تدبیر آن است که اصلاح حال لبن مرضعه نمایند و مداومت [کنند] به آب عذب فاتر و آشامیدن مغز تخم خیار، که کوفته و شیر کشیده باشند.

و بیویانند گلنار و ریحان بسته در برگ کدو و مطیب به گلاب و کافور، نافع است.

**البسایط در علاج عطش:**

آمله مقشّر، قاطع عطش است.

لعاب بنکو با روغن بادام قطع عطش می‌نماید.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۷۸

سیب ترش و آب تمر و ربّ لیمو و ربّ غوره و ربّ ترنج قاطع عطش صفاوی است. خواب رافع تشنگی بلغم مالح است. شربت نیلوفر قاطع است عطش را.

### [تبصره در ذرب]

#### اشاره

تبصره: ذرب حادث می‌شود از فساد طعام و از سدد ماساریقا و یا از اخلاط فاسده که انصباب نماید از جمیع بدن یا از بعضی اعضاء، در این صورت حادث می‌شود زلق معده و امعاء؛ و خارج می‌شود طعام به حالت اصلی خود؛ و مشابه است این مرض با دولاب که حالت زلق کلی است و جاری شدن بول بدون اراده در هنگام شرب.

### [قول رازی در ذرب بی حرارت]

محمّد بن زکریا می‌فرماید: هر گاه ذرب بی حرارت باشد اعتماد باید کرد بر ادویه عفصه مسخّنه قویّه و قلیلی از مخدّره، مثل این ادویه که مذکور می‌شود: مازو، گلنار، کندر، نانخواه هر کدام جزوی، افیون ثلث، قرص سازند؛ شربتی یک مثقال. و نوعی از ذرب حادث می‌شود از ورم حارّ حرّیف [که] عارض می‌شود در معده و مرتفع می‌شود در آن مواضع بشور. در چنین حال اصلاح نمایند در ابتدا به بزر قطنای بوداده با ربّ آس ممزوج به آب سرد و روغن گل، و بجوشانند بنکو و بارتنگ و تخم ریحان با آب و بریزد [۹۴] در آن روغن گل و یا روغن بادام و بنوشد [۹۵]، و اگر کفایت ننماید اقراص حمّاض با آب انار میخوش، با آب به دهند. و ضماد کند [۹۶] برگ مورد و گل ارمنی و اقاویا و لادن و افیون. و غذا رغبت فرمایند از شیره جاورس و برنج، یا شیره بادام بوداده. و اگر از بلغم و نوازل است شراب خشخاش و ادهان مسخّنه، و تنقیه معده به قی از ترب و سایر حرّیفات بعد از طعام.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۷۹

سفوف حبّ الزّمان که حبس اسهال نماید و هاضم طعام و مصلح تخمه است در وقتی که حرارت نبوده باشد: زیره منقوع در خلّ یک شبانه‌روز و بریان کرده، اناردان بریان، کندر، مصطکی، عود، گل سرخ، سنبل با بیه [۹۷] استعمال کنند. قرصی که حبس شکم کند: گلنار، جفت بلوط، اقاویا، کندر، مژ هر یک جزوی، افیون، بذر البنج بالسّویه، مثل تمام اجزا را به آب طبیخ خشخاش جمع کرده، طلا نماید.

حبّ حابس بطن و نافع سحج کاین در معده و امعای علیا: پوست انار ترش، مازو بالسّویه بکوبد و بپزد و سرکه در او بیامیزد تا منعقد شود، پس سرد کرده حبّ‌ها سازد مثل فلفل، و در وقت حاجت ده تا پانزده حبّ به حسب تقاضای علّت با آب سرد فرو برد. حبّ نافع اسهال: صمغ عربی، صندل، طباشیر، نشاسته، گل ارمنی هر یک دو مثقال، پوست پسته یک مثقال بکوبد. پس بزر قطنای، بارتنگ هر یک نیم [۹۸] داخل کرده با آب خمیر کنند، حبّ سازد به مثل نخودی، در وقت حاجت فرو برد.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۸۰

### [هبطه]

#### اشاره



\* هیضه مواد فاسده غیر منهضمه را گویند که به قی و اسهال دفع شود.

تدبیر در ابتدا نوشیدن آب گرم است و منع از اکل غذا هرگاه ضرورت داعی شود که طبیعت را مددی نمایند، تخم شبت و ترب و سکنجبین معین برقی خواهد شد. همان قدر که دفع اخلاط فاسده در معده شد، معالج باید در صدد سدّ طبیعت برآید به جهت بقای قوّت، در این حال استعمال ربّ انار با طباشیر و آب به و سیب ترش و شیره تخم خرفه با گل ارمنی از مجوزات است. ترکیب دیگر که در افراط قی مفید است: گل مختوم، طباشیر، گل ارمنی بالسّویه، کافور چهار نخود به ربّ به آمیخته بخورند. ضماد از صندل و برگ مورد و اسفرزه و قلیلی کافور و تریاک و سرکه موافق است. هرگاه تشنج حادث شود مالیدن به روغن گل گرم، و یا مصطکی و خرفه در آن روغن آغشته کردن و بر عضلات گذاردن مفید است.

و برد اطراف در این مرض با وجود شدت قی، از جمله لوازم است، و فواق نیز حادث می‌شود. در آن حالت دست و پا را در آب سرد گذاشتن نافع است و گل ارمنی با سرکه و آب مورد طلا کردن موافق است. و اگر علت را صفرای صرف دانند و حرقتی در معده یابند، بنوشانند سکنجبین به دفعات اگرچه مکرر قی شود، عاقبت تسکین خواهد نمود.

و هرگاه اسهال به حدّ افراط بود حقه‌نماینده از طبیخ پوست خشخاش با نشاسته بریان کرده و اندکی تریاک سوخته و جو سوخته و مازو.

ربّ انار نافع است قی و هیضه را: بگیرد آب انار ترش و یک شب بگذارد، پس از آن بپزد و کف بگیرد تا به قوام آید، برداشته چند شاخ نعنما تازه در آن افکند بگذارد تا سرد شود. بعد از آن نعنما را از آن برآورده و در ظرف جای دهد، و بدین دستور است ربّ سیب و به.

#### [نکته در تدبیر تخمه]

نکته: نیکو تدبیری تخمه را بهتر از خوردن آب فاتر و قی کردن نیست، پس از آنکه رفع علت شد بخوراند گل‌قند و مصطکی و جوارش کمونی و قرص [۹۹]، و اطراف در آب سرد گذاشتن مجوز است، زیرا که حرارت توجّه به بطون می‌نماید و معده را گرم می‌کند. چنانچه در این صورت طبیعت به غذا رغبت نماید از اغذیه لطیفه به مثل مرقه مرغ و تیهو و کبک با سرکه و عرق نعنما میل نمایند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۸۱

#### [البسایط در تخمه و هیضه]

ریوند چینی دافع است تخمه را که از کثرت غذا بوده و با اهلبله کابلی فعلش قوی تر می‌شود. آب گرم در ناشتا معده را از فضول پاک کند و هیضه را بسیار سود دارد. طبیح حاشا منقی معده است شریا. دارفلفل فضول از معده به امعاء فرستد.

تخم رازیانه و پوست بیخ آن جالی و مسخّن معده است و رطوبات را به ادرار دفع نماید. شرب طبیح زرنباد نافع است در هیضه اگر قی و اسهال باشد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۸۲

## فی تدبیر امراض الکبد

### اشاره

سوء مزاج کبد به چندین جهت واقع می‌شود. سزاوار است اشخاص صحیح المزاج را که اگر احساس کنند مرضی در کبد از علامات و یا آنکه طیب- که حافظ صحت مزاج است- تشخیص فرماید که سوء مزاجی بالفعل کاین در کبد است، به تدابیر ادویه و اغذیه رفع علت نماید. طیب باید اولاً و بالذات تشخیص دهد که کدام یک از اخلاط سبب شده که حالت اصلیه کبد را مختلف ساخته. از آنجایی که امراض کبد لازم دارد فساد لون را، پس:

### [تشخیص امراض کبد از فساد لون]

هرگاه لون مایل به صفرت بود سوء مزاج از حرارت و یبوست باشد؛ و هرگاه حرارت غالب بر یبوست بود با صفرت، سواد بود. هرگاه یبوست بر حرارت غالب بود، صفرت مایل به خضرت است. و هرگاه سوء مزاج از حرارت و رطوبت است رنگ با حمرت و تهیج است. و اگر از برودت و یبوست باشد به سیاهی گراید. و اگر از برودت و رطوبت باشد رنگ به سفیدی زند؛ پس اگر رطوبت غالب است مایل به صفرت است، و اگر برودت، مایل به خضرت است.

### [تشخیص امراض کبد از براز]

و دیگر از علامات که توان تشخیص سوء مزاج نمود، آن است که صاحب سوء مزاج بارد کبد را، براز شبیه به غساله لحم است و صاحب سوء مزاج حارّ را براز اولّ شبیه به دم مائی، پس غلیظ و سیاه بود. اما سوء مزاج بارد را در ابتدا شهوت [طعام] هست و بعد از چندی ساقط می‌شود، و سوء مزاج حارّ را عدم شهوت [طعام]، و شدت عطش، و قی لازمه است. علامت دیگر: هرگاه سوء مزاج کبد از حرارت است براز محترق دفع شود، و اگر از برودت است، غیر نضیح، و اگر از یبوست است، غلیظ و خشک [دفع شود]، و اگر از رطوبت است مائی و با عدم هضم و نضج است.

### [فرق میان سده و ورم کبد]

و فرق میان سده و ورم کبد بدان است که در سده وجعی نیست و در ورم وجع است، ولی در سده ثقل بیشتر است. اما حمرت، و سواد زبان، و قلت شهوت، و کثرت عطش، و تب لازم، و قی صفراوی از لوازم ورم حارّ کبد است. فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۸۳

### [نگته در ورم مقعر و محدب کبد]

### اشاره

نکته: هرگاه ورم در مقعر کبد بود، استادان اسهال را ممدوح دانسته‌اند، و اگر در محدب است، ادرار را؛ زیرا که هر ماده خلطی بالطبع از اعلی میل به اسفل دارد و خلأ نیز محال است، پس از آنکه دفع اخلاط یا به اسهال و یا به ادرار شود، لا بدآ تا ماده سانحه، بالنسبه روی به نقصان گذارد.

### [امتیاز ورم مقعر و محدب کبد]

و امتیاز میان ورم مقعر و محدب [کبد] بدان توان داد که در ورم مقعر، ثقل شراسیف و سرفه ملایم، و حرمت زیان، و بطلان شهوت، و قی، و غشی، و کثرت عطش باشد؛ و در [ورم] محدب اگر این علامات یافت شود شدید نبود.

### [امتیاز میان ذات الکبد و ذات الجنب]

امتیاز میان ذات الکبد و ذات الجنب بدان است که علیل را امر فرمایند به تنفس عظیم به قدر امکان، پس اگر ثقلی معلق در تحت اضلاع و شراسیف خود یافت، بی شک علت در کبد است، و الا ذات الجنب است.

### [تبصره در قیام کبدی]

تبصره: قیام کبدی یا غسالی است یعنی مخلوط به دم مائی، این از ضعف جگر است و سبب ضعف جگر نیز به علت سوء مزاج می شود و سده و ورم، و این معنی از کثرت برودت و رطوبت است؛ و یا خون صرف است، او را ذوسنطاریای کبدی نامند. و ذوسنطاریا از دو جهت واقع می شود: یا به سبب تفرق اتصال، و یا به سبب امتلای خون بواسیر و طمث و یا قیح است. و قیح نیز از انفجار دیله است؛ و انفجار لازم دارد ورم را؛ و ورم را ملزوم است قشعیره و نفص.

### [نکته در دفع خون از امتلاء و قوه بدن]

نکته: خونی که دفع شود از طبیعت هرگاه از امتلاء و قوه بدن است، بی وجع دفع شود.

### [فرق میانه خون کبد و سایر]

و فرق در میانه خون کبد و سایر آن است که از کبد در اول مرتبه مثل ماء اللحم دفع شود و بعد اگر علت زیاد بود دفع شود خلط غلیظ شبیه به دردی شراب بی خراطه؛ و خون کبدی به ادوار دفع شود، به این معنی که یک دفعه تا چند یوم و چند ساعت که به اتصال دفع شود، فتور پذیرد به حدی که قطع صرف شود و بعد از آن ثانیاً به چند یوم پدید آید متعفن و اردء از اول.

### [فرق میانه خون کبد و امعاء]

فرق میانه خون کبد و امعاء بدان توان نمود که خون امعاء به یک دفعه اخراج نشود، کم کم دفع شود و فتور پذیرد؛ ولی خون کبدی دفعتا و بسیار دفع شود.

### [انواع استفراغ دم]

یکی آنکه استفراغ شود به ادوار معلومه و آن در کسی است که قطع شده باشد عضوی از اعضاء و یا ترک شده باشد ریاضت

معتادی؛

دویم آنکه استفراغ شود خونی شبیه به غسله؛

فوائد الطیفیة، متن ج ۱، ص: ۸۴

و سیوم خونی شبیه به دردی دم که عکر الدّم گویند یعنی سوداوی و سیاه. و این سه صنف از خون دفعتا استفراغ می‌شود؛ و صنف چهارم از قروح امعاء بود که اندک اندک دفع می‌شود، گاهی خون محض و گاهی با قشور و اجسام غشائیه. سفوف نافع است اسهال دم را: گل ارمنی، طباشیر، صمغ عربی بوداده، حبّ الآس هر یک پنج مثقال، دم الاخوین، کندر هر کدام یک مثقال؛ شربتی دو مثقال با شربت حبّ الآس بنوشند.

و حقیر خود استعمال آب برگ خنک [۱۰۰] را با صمغ عربی سردارو کرده در کلّ اسهال دموی اعمّ از آنکه کبدی یا معدی یا معوی بوده مفید یافته‌ام، ولی دستور اطباء در دواى ممدوح در علل کبد، ادویه‌ای است که اخذ شود از طیوف [۱۰۱] و افایه که مفتّح سدد و منقّی مسام و مدرّ بول باشد و ملین ورم چون مقل، و با این اوصاف مقوی جوهر کبد و غاذی نیز بود مثل مویز. پس اگر در ادویه بدین اوصاف، افیون نیز باشد صلاحیت دارد جمیع علل کبد، حارّه و بارده را، مثل فلونیا.

### [نکته در ضمادات اورام کبد]

نکته: ضمادات اورام کبد سزاوار است که قابض باشد و در محلّله اسراف نکنند، بلکه مخلوط کنند به آن ملینه، تا به سرعت تحلیل ندهد و باقی صلب نشود.

ضماد نافع ورم صلب: اشق ده درم، مقل دو درم، زعفران و مرّ هر یک سه درم، قیروطی که از موم و روغن حنا ترتیب داده باشند. ادویه را کوفته با روغن مذکور مرتب کرده استعمال نمایند.

اما ضمادات که نافع ضعف باشد، اطراف اشجار قابضه است مثل ضماد صندلین و غیره.

مصلح ورم محدّب کبد، ماء الشّعیر است و ادویه‌ای که به اعتدال ادراک کند مثل طبیخ کرفس و آب کاسنی و تاجریزی و کاکنج. و بعد از چندی که در ورم نضج ظاهر شود، ادویه‌ای که قوی الادراک باشد مثل اسارون و سنبل و فوّه و مرّ و فقاح اذخر و غافث و امثالها.

فوائد الطیفیة، متن ج ۱، ص: ۸۵

و هرگاه ورم در جانب مقعر باشد تحریک باید کرد به ادویه مسهله مثل صبر و تربد و غاریقون و هلیله زرد، و بعد از نضج و در وقت انحطاط به ادویه مسهله مذکوره به اضافه شحم حنظل و قنطاریون، خصوص اگر بلغمی باشد.

### [نکته در استعمال اضمده سده کبد]

نکته: در استعمال اضمده سده کبد باید ملاحظه سه چیز شود:

یکی آنکه ملین باشد مثل مقل و شحوم؛

دویم آنکه ملطّف و محلّل باشد مثل فقاح اذخر و فاوانیا و فوّه و حبّ البان؛

سیوم آنکه مقوی باشد مثل افسنتین و مصطکی.

پس هر ضمادی که ترکیب کرده شود باید در آن سه صنف ادویه موجود باشد، اما باید در ادویه محلّله اسراف نکنند تا باقی نماند از صلابت بقیه متحرّجه ممتنع التحلیل، لیک باید با محلّل، دوايي مثل حبّ البان و مقل - که ملین است - همراه باشد و با آن سنبل و افسنتین نیز باشد جهت قوت، و این ترکیب ضماد نافع است صلابت کبد را و آنچه تفتیح سدد کبد می‌کند.

و آشامیدن قنطوریون دقیق و لسان الحمل و لوف و جعده و امثالها در ورم صلب کبد عجیب التفع است. ریوند چینی و غاریقون مفتوح سدد و منقی اند. [۱۰۲]

فوائد الطفیه؛ متن ج ۱؛ ص ۸۵

ضماد از بابونه در تحلیل قوی تر است از سایر ادویه.

و منضج قبل از مسهلات مفتحه، از ماء الاصول و روغن بادام شیرین [دهند].

و چون سده به طول انجامد و ورم حادث شود و تب هیجان پذیرد، چاره به جز فصد باسلیق نیست و بعد از آن ادویه مقطعه مثل سکنجین عنصل و طبیخ ماء الاصول - که اخذ شود از ریشه کبر و ریشه اذخر و رازیانه و کرفس - به اضافه انیسون و فوه و روغن بادام و شیرخشت بدهد و آنچه در باب اورام صلبه مذکور است از مرکبات در علاج قریب اند.

دواء سنبل نافع است ورم را: سنبل رومی سه جزو، افسنتین جزوی به عسل بسرشند و نیز حل بطن نمایند به ایارج فیکرا و بسفایج و غاریقون و افسنتین و طبیخ بزور مدره.

سفوف مدر و مصلح اورام کبد: تخم خربزه و خیارین هر کدام پنج درم، تخم کاسنی و کشوث سه، تخم کرفس و رب السوس و رازیانه و انیسون دو، سنبل، زعفران، افسنتین هر کدام یک، نبات ده، کوفته و بیخته؛ قدر شربت سه مثقال.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۸۶

قرص ورد، نافع جگر و معده: گل سرخ هفت، سنبل، لاک مغسول، اصل السوس هر کدام چهار، افسنتین، مصطکی، عصاره غاف، ریوند چینی هر کدام سه، با آب سرد اقراص سازند؛ و قدر شربت سه مثقال است.

### [البسایط در وجع و ورم و سده و صلابت کبد]

قاله دو درم بکوبند و با سکنجین بنوشند نافع است درد بارد جگر را.

تخم ترب سفوف کردن نیز مفید است.

شرب طبیخ بابونه بهترین دوايي است در وجع کبد ورمی و همچنین ضمادش.

شیره تخم خربزه با سنبل و مصطکی نوشیدن در ورم گرم و علل کبد مفید است.

افسنتین را نرم بسایند و با موم مذاب در روغن با حنا بیامیزند و ضماد سازند بر جگر.

سقی یک مثقال ریوند هر دو روز یک مرتبه با آب گرم اگر تب باشد، و با شراب اگر تب نباشد حسن الاثر است صلابت و سده و ورم کبد را.

سقی رب السوس نافع صلابت کبد است به ادرار و اطلاق.

عنب الثعلب محلل اورام باطنی است؛ شربتی چهار مثقال با شکر. و اگر با آب کاسنی و کشوث و کرفس ممزوج کنند، در این باب عجیب التفع است.

درونج مقوی کبد است و اصلاح آن از جهت محرور با آب و سرکه خوب است.

شاهتره شافی است جگر را.

شقاقل مقوی کبد است.

قرص کهریا خون شکم باز دارد: کهریا، بسید، مروارید، تخم خرفه هر یک سه مثقال؛ شاخ بز کوهی سوخته، پوست تخم مرغ سوخته، صمغ عربی هر یک سه درم، گشنیز خشک بریان کرده، خشخاش سفید و سیاه هر یک شش درم، ودع سوخته، بذر البنج

هر یک دو، با لعاب بنکو اقراص سازد؛ قدر شربت تا یک مثقال با ربّ به. و شربت سیب و شیر خرفه با طباشیر و گل ارمنی نافع است در منع خون.

### [نکته در ادویه سودمند کبد]

نکته: آنچه تلخ بود چون کاسنی و آنچه خوش بو بود، ماده از عفونت باز دارد چون فقاح اذخر و دارچینی؛ و آنچه جالی بود چون کشکاب، و آنچه در وی قوه قبض بود چون زعفران، و آنچه اشیائی که لذیذ و شیرین بود چون مویز و مغز بادام و سایر، تمامی جگر را سودمند بود، از آن قبیل یرقان.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۸۷

چون اطباء ملاحظه فرموده‌اند که اکثر اوقات یرقان به اعتبار سده‌ای است که در مجاری عروق میانه کبد و مراره، و یا میانه کبد و سپرز، و یا از سوء مزاج حارّ واقع می‌شود لهذا بیان مراتب حدوث و وقوع آن را، علّت و معالجه در تحت امراض کبد ذکر فرموده و حقیر نیز به متابعت استادان مختصر شرحی نمود.

### [نکته در وقوع یرقان]

نکته: وقوع یرقان یا به اعتبار بحران است [که] حادث نمی‌شود الّا در تب؛ و یا به علّت سوء مزاج حارّ کبد است؛ و یا به جهت گزیدن هوام است؛ و یا از امتلائی مراره است؛ و یا از بابت سده‌ای است که در مجاری سپرز و یا امتلائی او واقع می‌شود؛ و یا از آفات سانحه دیگر در کبد است مثل ورم صلب و سوء مزاج حارّ. [۱۰۳]

چنانچه باشد یرقان با تب و ثقل در تحت شراسیف، پس در کبد ورم حارّ است؛ و اگر بی ثقل و با تشنگی و خشکی زبان و براز باشد از سوء مزاج حارّ است؛ و اگر با تمدّد و ثقل باشد بی حرارت و تب، از سده است؛ و اگر با این حالت، براز سفید بود از انسداد مجاری مراره است و در این صورت یرقان با صفرت است و در عین [و] بدن و تمامت اعضاء است.

اما یرقان اسود از قبل طحال است به اعتبار عدم جذب سودا. در آن مقام، خون جگر سوداوی شود و به تمام بدن نفوذ کند.

### [قول ابن سراج در یرقان اسود]

ابن سراجیون [۱۰۴] می‌گوید گاه می‌شود که عارض شود یرقان اسود از سوء مزاج کبد به اعتبار عوارض لازمه او، و فرق بدان توان نمود که آنچه از جانب طحال است لون و براز در منتهای سواد است و آنچه از جانب کبد است قلیل است سواد او، و گاه می‌شود که یرقان از الم کبد و طحال هر دو عارض می‌شود. در آن مقام معالجه به ادراک و تشخیص طبیب است و حکم به خلط غالب.

چنانچه در لون و براز سواد غالب است، حکم نمایند به فصد باسلیق و منضجی از ماء الاصول به اضافه ادویه مفتّحه و مدرّه مثل اصل السّوس و ریشه کاسنی و ریشه کبر و بیخ رازیانه و ریشه کشوث و تخم ترب و تخم خیارین مع سکنجین. و اسهال آورند از هلیله جات به طبیح بسفایج

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۸۸

و بیخ کبر و شاهتره و اصول اربعه و افیمون و مویز بی دانه و انجیر زرد. و اگر قوّت در اسهال لازم بود قوی تر فرمایند از ایارج فیکرا و غاریقون و نمک هندی. و هر گاه تب نباشد سقایات ماء الجبن مجوّز است که از شیر شتر باشد.

و هر گاه صفرت غالب بود دلیل است که یرقان به علّت خلط صفرا است و از انسداد مجاری مراره و یا امتلائی اوست. در این حالت

باید مبادرت نمود به مبرّدات مثل ماء الشّعیر به اضافه ادویه مفتّحه از قبیل تخم خیارین و تخم کاسنی. اگر تب نبود علاج کنند به حموضات چون آب غوره و آب زرشک و جامه مصندل و کتان، و غذا از ماهی رضراضی، و مسهل از هلیله جات به اضافه طبیخ از بسفایج و ریشه کاسنی و آب کاسنی و تمر گجرات، و به راحت امر باید فرمود مریض را.

### [قول زکریا در استدلال یرقان بحرانی]

زکریا می‌فرماید استدلال یرقان بحرانی بعد از نضج و سکون تب‌های صفراوی چون محرقه و یا از ورم حازّ کبدی، است به تب و ثقل طرف راست [۱۰۵]؛ و اگر سده است به ثقل بلاحمی است؛ و اگر از فساد مزاج حازّ کبد است - که متولّد شود دم صفراوی - به حرقت و لهیب و عطش مشخص می‌شود. و هرگاه باشد براز و بول در یرقان اصفر به حال اصلیه خود، علّتی نیست در کبد؛ و اگر بول و براز ایض باشد علّت در مراره است؛ و اگر رنگین باشد علّت در کبد است.

### [البسایط در یرقان]

هفت دانه شونیز ساعتی در شیر خیسانیدن و سعوط در عین نمودن در زوال یرقان عین از مجرّبات است. آب پودینه نافع است یرقان سوداوی را با سکنجین و [یرقان] صفراوی را. اصل شجره بخور مریم، سه درم، اگر با ماء العسل بنوشند و در خانه گرم خود را بپوشند تا عرق آید، یرقان به عرق دفع شود. فوّه الصبغ با ماء العسل نوشیدن، نافع است یرقان را، و شرط است در این دوا که هر روز به حمام روند. شرب یک درهم صبر، منقّی یرقان است.

سقی دو درهم غاریقون نافع است یرقان را که از سده جگر باشد.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۸۹

خوردن یک مثقال سنبل الطیب مسحوق با آب برگ ترب، نافع یرقان است که از خلط غلیظ حادث شده. و همچنین یک مثقال افسنتین با آب پودنه نهري منفعت تمام دارد.

جعهه یک مثقال با صبر سقویری یک درهم، با بیست مثقال سکنجین و قدری آب ترب بنوشند، نفعی تام دارد. خوردن جیوه یک نخود، با عرق کاسنی مفتّح سده جگر است و استسقاء را سودمند است.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۹۰

### تدبیر الاستسقاء و سوء القنیة

#### [سوء القنیة]

سوء القنیة مراد از ضعف مزاج جگر و مقدّمه استسقاء است، ولی چون علّت در این دو نوع نیز به اعتبار سوء مزاج کبد و طحال است، لازم است که در ذیل امراض کبد اشارتی شود.

شرط است که در مرض سوء القنیة، معالج مراعات تنقیه مزاج نماید به قی و اسهال، به تدریج ایام ولی متواتر. هرگاه سبب سانحه خلط صفرا باشد، به ایارج اسهال آورند؛ و اگر خلط مخلوط به بلغم و یا علّت خود خلط بلغم بود [و] بدان واسطه، خلط غلیظ و لزج باشد، به صبر و غاریقون و شحم حنظل و بسفایج و محموده و با ادویه مقویّه آمیخته مثل عود و سنبل و مصطکی، موافق قوّت

مریض و کمیت خلط [اسهال آورند].

و غذا دهند از شوربا که اخذ شده باشد از گوشت کبوتر و کبک، به اضافه دارچین و قرنفل و زعفران، و ضماد کنند جگر را به ادویه ملطفه مثل سنبل، سلیخه، دارچین، زراوند مدحرج، بوره ارمنی. روغن مالی نمایند از روغن‌های گرم مثل روغن مصطکی و سوسن و شبت؛ و ممنوع فرمایند مریض را از آشامیدن آب به قدر امکان.

شربت افستین سوء القنیه را مفید است. صفته: افستین رومی ده، گل سرخ سی، تربد سفید هشت، سنبل چهار مثقال، در دو من آب بپزند تا ثلث باقی بماند، صاف کرده با یک چارک قند به قوام رقیق آورند؛ قدر شربت روزی سه مثقال؛ تا هفت مثقال نیز توان خورد اگر مراد کثرت اجابت بود.

## استسقاء

### اشاره

آن است که حادث شود در معده یا در کبد، سوء مزاج بارد رطب در غایت قوت، و در چنین صورت حادث می‌شود استسقاء طبلی به اعتبار فجاجت که وارد می‌شود بر کبد از کیلوس.

### [نکته در فرق زقی و طبلی]

نکته: فرق میانه زقی و طبلی به ثقل و خفت بطن است، به علت آنکه زقی حادث می‌شود از ماء اصفر و یا رطوبت رقیقه بلغمیه، و واضح است که ریح، اخف از ماء است و استسقاء طبلی حادث نمی‌شود مگر از ریح. و در دو قسم مذکور بدن نحیف می‌شود، به خلاف لحمی.

### [نکته در علل استسقاء]

نکته: در علل و اعراض مذکور است که هرگاه باطل شود هضم از معده، می‌کشد امر به استسقاء طبلی؛ و هرگاه باطل شود سوء هضم از جگر حادث می‌شود استسقاء زقی؛ و هرگاه باطل شود هضم از جمیع اعضاء، خواهد بود استسقاء لحمی. پس مبادرت باید کرد در زقی به تقویت کبد؛ و در طبلی به تقویت معده؛ و در لحمی به تقویت و تجفیف کلی اعضاء.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۹۱

### [امتیاز سوء مزاج جگر و سپرز از لون مستسقی]

امتیاز: هرگاه لون صاحب مستسقی، اصفر مایل به ایض بود، سوء مزاج در جگر است؛ و اگر باشد اخضر و اسود، سوء مزاج در سپرز است.

### [علاج استسقاء]

علاج: صبر در عطش از معظم معالجات استسقاء است، و اندفان در رمل حارّ و اطعمه مسخنه و لزوم ریاضت و ماء ملح و تعریق، مایه نجات است.



معرق نافع: عاقرقرحا، بوره ارمنی، فلفل کوفته با روغن بابونه آمیخته، در حمام بمالند.

بهترین مسهل اصحاب استسقاء لحمی را حب ریوند است و اصحاب زقی را حب مازیون.

و اکثر اطباء در طبلی ترک علاج کرده‌اند و آن را لاعلاج یافته‌اند، و بعضی استسقاء لحمی را اردء شمرده‌اند و گفته‌اند در این صنف فساد در جمیع اعضاء است و بعضی برخلاف، حکم بر سهولت کرده‌اند و علاج فرموده‌اند به حب سکینج و غاریقون و نمک هندی، و زقی را اعسر شمرده، ولی همین ادویه را تجویز نموده‌اند.

ولی آنچه را که حقیر تصوّر نموده، ردائت و برائت اقسام مذکوره را، استادان بنا بر کلیه، تصویری فرموده‌اند، بعضی نوعی از استسقاء را ناجی یافته و سایر انواع را اردء شمرده‌اند. حقیر قول جناب مولوی را در همه ابواب نص صریح و برهان قاطع می‌دانم که فرموده‌اند:

چون قضا آید، طیب ابله شود آن دوا در حق او گمره شود

إذا جاء القدر اعمی البصر.

سزاوار است در طبلی، سقی بزور حاره که وارد شود بر کبد قوه تامه از حرارت، تا قادر شود بر تلطیف و تحلیل نفخ.

اطلیه مسخنه محلله ریاح، و احتمال [۱۰۶] اشیا ف مخرج ریاح [سزاوار است].

و جلاب از تخم رازیانه و کاسنی و اصل السوس هر یک دو، گلگند هفت مثقال؛ و خوردن ماء الاصول و البزور هر دو جایز است. و ضماد و سفوف از این ادویه هر دو جایز است: تخم کرفس، رازیانه، انیسون، اسارون هر کدام یک، قسط، زیره سه مثقال، سنبل، جعده هر کدام یک و نیم، ریوند دو؛ شربتی یک مثقال.

فوائد الطیفه، متن ج ۱، ص: ۹۲

طلا کردن به سرگین بز و توپال مس در استسقای طبلی نافع است. دستور: خشک ساز سرگین گاو راعی را، با آب و سرکه بپزند، پس مخلوط کن به قدر ربع آن کبیرت [۱۰۷] و بر شکم مالند [۱۰۸]. و بگیرند یک مثقال قشور نحاس و سحق کرده، مخلوط به مغزبان و حب ساخته، فرو برند که در انحدار ماء، قوی القوه است. یا بنوشند یک مثقال رو سوخته، با مثل آن خروء الحمام و ربع آن سداب و نمک هندی.

و مرخ کند شکم را به زیت و نمک. و راه بسیار رود در آفتاب با پوشندگی سر، و مشروط سازد یلی کعبها [۱۰۹] را و بنشیند بر کرسی، و پاها آویخته دارد که از آن سیلان خواهد کرد رطوبت‌های بسیار.

و استحمام از آب بورقی و شبی، بلیغ النفع است در حل استسقاء.

و غذا ده از نانی که در آن رازیانه و کرفس و نانخواه باشد.

و باید بخورد آب نخود آب، گوشت بز مشوی کرده و گوشت آهوی صحرائی.

سفوف که ادرار زیاد کند و حرارت فرو نشاند: مغز تخم خیار بیست درم، مغز تخم خربزه پنج درم، تخم کرفس، تخم جزر، رب سوس هر یک دو؛ شربت پنج درم با سکنجین.

ضماد نافع تهیج و استرخاء: کبریت و سرگین گاو، حله، آب کرنب آمیخته به کار برند.

حب ریوند که مجرب و از متأخرین است: ریوند نیم، مقل ازرق مثله، غاریقون یک، تربد دو، زراوند مد حرج دو دانگ، انیسون یک دانگ؛ در قوی المزاج دو شربت است و ضعیف سه.

طلای نشاف: سرگین بز کوهی خشک کند و بساید، نصف آن گوگرد زرد صلایه نموده بیامیزد و به خلّ خمر سرشته، بمالد. ایضا، صدف سوخته، بوره ارمنی، آب ترب سیاه طلا نماید.

ضماد نافع ابتدای استسقاء و سوء القنیه: نمک، سنبل، سرکه، ضماد نمایند.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۹۳

سکنجین بزوری حارّ مفتّح سدد کبد و معدّه و مدرّ بول و منقّی معدّه از فضول بلغمیّه و نافع سوء القنیه و استسقاء و مسکن عطش کاذب: بیخ کرفس و کبر و رازیانه هر کدام هفت، تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کاسنی و کشوث هر کدام پنج، عصاره غافث، ریوند چینی هر کدام سه مثقال، نیم کوب کرده، یک شبانه‌روز در یک رطل سرکه و سه رطل آب بخیسانند و بجوشانند تا ربعی از آن کم شود، صاف کرده با شکر به قوام آورند.

ماء الاصولی که نافع است استسقاء طبلی را: بیخ رازیانه، بیخ کرفس، ریشه کاسنی، اصل السّوس ده؛ تخم کرفس، تخم رازیانه، انیسون، دوقو، فطراسالیون، زیره کرمانی هر کدام سه، جعده، فقاح اذخر، بیخ اذخر هر کدام دو درم، مویز منقّی بیست. در سه رطل آب پزند تا به نصف رسد؛ شربتی هر روز پانزده درم.

### البسایط در استسقاء:

جالینوس می‌فرماید خلّ انفع اشیاء است عطشی را که در مستسقی هیجان کند، چرا که این عطش از حرارت و رطوبت است. خلّ قانع و مجفّف قوی است.

ساهر می‌فرماید بسیار کس از خوردن آب ترب با سکنجین و عسل از استسقاء نجات یافت.

اشق نافع است ابتدای حبن [۱۱۰] طبلی را.

تخم مرو با ورق آن تا دو درم شکر، هر روز با نهار خوردن در ازاله رطوبت و فساد مزاج و استسقاء و عروض ضعف که سبب آن خوردن آب بسیار و شرب آب سرد بود، سود دارد.

علی ایّ حال، آنچه حقیر خود به معالجه و تجربه واصل نمود در استسقای زقی، فصد باسلیق را نافع یافت [۱۱۱]، و استعمال تریاقات را در وقتی که مادّه از سوء مزاج بارد رطب بوده مفید یافته، و شربت ورد را در کلّ اصناف نافع دیده، در هر حالت.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۹۴

### [در بزل و اخراج ماء]

پس سزاوار است استفراغ ماء، اندک اندک و به رفق، چه استفراغ به یک مرتبه قتال است، چنان که ملاحظه نمودم که یکی از اطباء در اخراج ماء مبادرت ورزید در استسقاء زقی؛ و به اصطلاح او را بزل نمود، یعنی پوست شکم او را با آلت مقرّره او سوراخ نمود، در اخراج ماء احتیاط نفرمود، در حین تمامی ماء، صاحب مرض نیز به هلاکت پیوست.

چه اگر در هر صورت احتیاط تمام فرموده‌اند در استفراغ ماء به طریق بزل، اگرچه به دفعات نیز بود، مگر آنکه صاحب مرض زیاد قوی البینه باشد. بعد از اخراج، به شرب جوهر ماء العنب پردازد و اغذیه لطیفه اکل فرماید. با همه تصوّرات اغلب بعد از چند به هلاکت خواهد رسید، در این مرحله صاحب ذخیره مفصلاً ذکر فرموده‌اند.

به اعتقاد حقیر سراپا تقصیر، هر گاه معالجات از طریق علاج در انواع استسقاء بنا را به مدارا گذارد و مریض گوش به اقوال طبیب فرا دارد، بدین دستور که مذکور است، به اراده جناب باری تعالی، صحت پذیرد. دستور این است و خارج از قواعد کلیه نیست، اما چون این رساله بنا بر اختصار است ذکر تفصیل درست نیست.

معالجات از طریق علاج، استعمال نماید به تدریج از مدرّات و منضجات معرّفه و مسهل را قرار دهد از عصاره ریوند، به انضمام ادویه مفتّحه موافق، چون آب کاسنی و یا عرق کاسنی و لکن به دفعات عدیده و ازمنه کثیره، و منع نماید مریض را از اشیاء مرطّبه مبخّره

چون ماست و شیر و پیاز و سیر و باقلا و کاهو و سبزی و امثالها. و همراهی نماید با مریض در تقویت خیال او که مزاج از آشامیدن منضج و مسهل زیاد کسالت به هم نرساند، ولی مراعات تغییر منضجات را همواره مرعی دارد، گاهی به شربت ورد و گاهی به انجیر خیسانیده و گاهی به ماء الاصول و البزور و گاهی به اقتضای فصل به خربزه و توت سفید و انگور، تکرار در مسهل فرمایند. و حقیر مسهل عصاره را به طریق معروض، زیاد نافع یافتیم: شیر گاو زرد را به طریق معمول با کافشه ببرند و صافی نمایند و بعد عصاره را در او ریخته، به قوام آورند و در عوض شیرینی شربت، به جهت رغبت طبیعت و جذب، نبات بریزند، ولی شیرخشت اسلم و صواب است، قدر شربت را به ملاحظه شش نخود- که قدر شربت عصاره است- در تمامی وزن عصاره، ملاحظه فرمایند و از آن قرار معمول دارند، ان شاء الله فایده کلی خواهد بخشید. و پس از آنکه علت روی به انحدر و تمامت نهاد، بیاشامانند قهوه عشب به جهت تقویت مزاج که حقیر به کرات بدین معالجه را... [۱۱۲]

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۹۵

## فی أدویة الطحال

### اشاره

طحال را به فارسی، سپرز می گویند. حکمت بالغه باری تعالی در خلقت آن عضو چنان تعلق پذیرفته که او اوعیه سودای طبیعی بود و سودا را به جهت تنبیه بر جوع و دغدغه خواطر و لذع فم معده در او قرار فرموده‌اند. پس معلوم می‌شود که محلّ سودا- که عکر الدم یعنی درد ته‌نشین است- طحال است و از این مطلب می‌توان دانست که غذای سپرز نیز از آن خون سوداوی غلیظ است که به صلابت، اقرب است. پس در این مقام، در مقام حفظ صحّت آن، محتاج می‌شویم به ادویه ملطّفه قلیل الاسخان با ادویه قابضه، تا دو فعل از او حاصل شود: یکی آنکه در منع غلظت خلط کوشد تا خون سوداوی غلیظتر نشود؛ دویم آنکه ادویه قابضه حفظ کند قوه سپرز را؛ چه فعل سپرز جذب سودا است، نافع است تمام بدن را.

### [تدبیر علاج ریح و صلابت و ورم طحال]

تدبیر علاج: هرگاه عارض شود آن عضو را ریخی و یا صلابتی و یا ورمی، باید معالج اصلاح نماید به ادویه مرکبه و مفرده و غذاهای موافق آن عضو، من جمله: قرص کبر که نافع است صلابت سپرز را: حبّ بلسان سه، دم الاخوین هشت، پوست کبر چهار، عنصل مشویّ ده، خردل سفید، کرم‌مازج، فوه، وج، اشق هر کدام پنج درم اقراص سازد به وزن دو درم، و با سکنجین بنوشد. ضماد به تن نافع است صلابت را: انجیر، خردل، پوست بیخ کبر به وزن مساوی کوفته، با سرکه، بر سپرز اندازد. دواي نافع ریح طحال: خردل سفید یک جزو و شونیز نیم جزو، به عسل بسرشد و هر روز با سکنجین بخورد. آخر، نافع ریح غلیظ: خردل سفید کوفته، با سرکه خمیر کرده، در تنور بر روی آجری مشویّ سازد؛ پس بگیرد از آن حرف [۱۱۳] و تخم پنجکشت [۱۱۴] و برگ سداب و کاشم و پوست بیخ کبر بالسویه نرم بساید و به قدر یک کف میل کند و از عقب آن ماء الاصول بنوشد.

دواي مصلح ریح غلیظ و ورم سپرز: سداب، پودینه و بوره، پنجکشت [۱۱۵]، بیخ کبر، کرم‌مازج، جوز السیرو از هر کدام قدری در سرکه بجوشانند و صاف آن را نطول، و ثفل آن را ضماد کنند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۹۶

ضماد نافع ورم طحال که حقیر مکرّر تجربه حاصل نموده: حلبه، بذر کتان، آرد جو و آرد باقلا هر کدام پنج، اکلیل الملک شش،

بوره و بیخ کبر هر کدام چهار، مقل سه، اشنه، ایرسا، پشک بز هر کدام دو، انجیر زرد و سیاه پانزده. انجیر را یک شبانه‌روز در سرکه بخیسانند و بسایند و باقی ادویه را گرفته، با آن بسرشند و بر طحال ضماد نمایند.

ضماد ورم مزمن سپرز: هر گاه بدن حامی [۱۱۶] نبود، بوره ارمنی، نوره، عاقرقرا، خردل به قطران جمع کرده، طلا کنند. کمد مجرب: پارچه نمدی در سرکه و رماد تر کنند و بر سپرز ببندند.

دستور: هر گاه صاحب مرض سپرز را وجعی باشد و با وجع حمی نبود، بنوشانند طبیخی از ماء الاصول به اضافه آلو و شاهتره و شیرخشت و مویز بی دانه و روغن بادام.

و هر گاه حمی بود، ترک حموضات کنند و بعد از آن سقاییت نمایند مسهلی از مطبوخ افیتیمون و پوست هلیله زرد، به اضافه شیرخشت؛ و به تکرار این منضج و مسهل بکوشند تا رفع غائله شود.

چنانچه فسادی در تزیاید دم ملاحظه شود، فصد اسیلیم فرمایند و بعد از رفع مرض، مداومت با کاسنی غیر مغسول نمایند و در مقام تنقیه کامل و اصلاح مزاج، شیر بز به طریق معمول میل فرمایند و اصرار فرمایند به سقاییت چوب چینی، به دستوراتی که استادان مقرر فرموده‌اند.

### [البسایط در امراض طحال]

غاریقون با سکنجبین، مزیل ورم و ضعف احشاء است.

آشامیدن زراوند مدحرج با آب، مزیل ورم طحال است.

زراوند طویل با سکنجبین خوردن و با سرکه بر سپرز طلا کردن، عظیم النفع است.

فوفل با سکنجبین، مفتح سده سپرز است.

جوز بوا محلل است ورم را.

انجیر خشک یزدی در سرکه نه روز بخیسانند، پس ضماد کنند بر سپرز، و هر روز چهار دانه و تا هفت دانه بخورند. عجیب است در تحلیل ورم سپرز، و حقیر مکرر تجربه نموده‌ام.

جزر محلل، و با نمک مذیب طحال است.

چغندر مطبوخ با سرکه و خردل زایل کننده غلظ طحال سددی است.

شربت صعتر با سرکه موافق است مطحول را.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۹۷

شربت روناس با سکنجبین، محلل ورم طحال است.

کشوث، مفتح سدد طحال است.

دار فلفل نیم درم خوردن هر روز، سپرز را بگشاید.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۹۸

### فی تدبیر امراض الامعاء

#### اشاره

آنچه را که استادان در باب امعاء تعیین فرموده‌اند، عددًا شش است: بواب است، صایم است، قولون است، اعور است، اثنا عشر است

و معاء مستقیم.

و در هر یک از این امعاء به اعتبار عوارض، مرضی حادث می‌شود. از آن جمله هرگاه بواب متورم است، عارض می‌شود اندک وجعی در طرف راست و بروز نمی‌کند براز مگر در مدّت طولانی با کثرت نفخ. و هرگاه صایم متورم شود، وجع ظاهر می‌شود در طرف چپ با بروز براز در زمان طویل. و هرگاه قولون متورم باشد، ظاهر می‌شود وجع شدید در طرف راست به سمت ورک، و می‌رسد وجع تا به ناف.

### [قولنج ورمی]

و بسا باشد که وجع اشتداد به هم رساند، برسد وجع تا به طحال و نامیده‌اند اطباء چنین عارضه‌ای را قولنج ورمی. و گاه باشد که این ورم به اعتبار سده و یا کثرت ریح به هم رسد؛ صاحب آن حال را عارض شود برد اطراف، و عطش، و قلت شهوت، و تزیاید عرق، و احتباس بطن، و ظهور صداع، و قراقر شکم، و قی.

### [تزرخر]

و هرگاه ورم در معاء مستقیم حادث شود و یا انصباب کند خلط مراری از معده و یا کبد به معاء مستقیم، ظاهر می‌شود در وقت خلا، تزرخر [۱۱۷] در ظهر؛ و معنی تزرخر، وجعی است در صرّه و کمرگاه که به اعتبار اختلاف، در ناف، پیچ و در کمرگاه، درد می‌خوانند.

و گاه باشد که ذهیر [۱۱۸] با اخراج خلط بلغم و یا دم بود. و گاه بود که ذهیر [۱۱۹] کاذب بود و او، آن است که خلط محترقی در عین معاء مستقیم چسبیده باشد و به جهت آن لدعی و وجعی ظاهر شود بدون آنکه چیزی از اخلاط خارج شود مگر به اتفاق قلیل ماء چون عصیر. و صاحب آن حالت چنان استنباط نماید که ذهیر [۱۲۰] است و حال آنکه کاذب است. هرگاه ملاحظه شود اختلاف حال دم، باید تفحص کرد از حال کبد، چرا که اکثر معالجین ملتفت نمی‌شوند و علاج خلاف می‌کنند و بیمار را به تعب می‌اندازند. اما امتیاز دم معوی و قیام معدی و کبدی، در احوال کبد مذکور می‌شود.

### [نکته در حدوث قروح در امعاء]

نکته: حدوث قروح در امعاء، گاه به سبب انصباب اخلاط ردیه است از کبد، به واسطه ردائت مزاج آن و یا به واسطه ورم حارّ در آن.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۹۹

و هرگاه باشد سحج امعاء به سبب صفرا سهل البرء است، و اگر باشد به سبب سودا عسر البرء است، چنان که جالینوس می‌فرماید اکثر اختلاف دم که به سبب مرور صفرا است به امعاء که مورث سحج شده، قریب البرء است. و اما سحجی که ابتداء آن از مره السودا است، نیست تبری از برای آن بیمار که تواند بری شود؛ چرا که آن قریب به سرطان است. و هرگاه خارج شود در قروح امعاء پاره‌های گوشت در براز، جواهر امعاء است و لا شکّ علیل در حکم میت است.

### [قول ابن ماسویه در علاج سحج امعاء]

علاج: ابن ماسویه در سحجی که محتاج ملین است، حکم به سقی لعاب خطمی و تخم خطمی و تخم مرو و بزرقطونا و روغن بنفشه بادام کرده است. و بهترین دستورات، دستور معالجات اطبای عصر است که ملاحظه شده و مکرر به تجربه رسیده.

## زهیر [۱۲۱]

علامتش خروج رطوبت است و پیچش و زور آمدن در کمرگاه و زیر شکم.

و علاجش سقاییت لعاب ریشه خطمی است و بارتنگ و روغن بادام با سفوف ابن ماسویه. صفت آن:

تخم خطمی، تخم ختّیازی از هر یک پنج، نشاسته بوداده سه، صمغ عربی و گل ارمنی از هر یک دو. اجزا را کوفته و پخته ممزوج کنند؛ و این سفوف در هر یک از انواع زهیر [۱۲۲] که مذکور شد، اسباب تسکین پیچ است.

غذا، شوربای برنج با شیر بادام. و طرف عصر یا شام، چلاو با زرده تخم مرغ نیم برشت. و اگر با سقی این اشربه و اغذیه اصلاح پذیرفت فبها المطلوب. و الا مبادرت ورزند در آشامیدن مسهلی از تاجریزی و ریشه خطمی از هر یک دو مثقال، فلوس خیار شنبر چهارده مثقال، سپستان ده دانه.

اجزاء را غیر از فلوس جوشانیده، صاف نموده، فلوس را در آن حلّ نموده، به اضافه سه مثقال روغن بادام بنوشند و قدری بارتنگ نیز سردارو نمایند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۰۰

و هرگاه یقین در سحج امعاء حاصل شود در منضج، پانزده مثقال آب برگ خنک [۱۲۳] داخل نمودن کثیر النفع است و هرگاه محتاج به تکرار شود به این نحو، یک روز در میان مسهل را بنوشند و تکرار در منضج نمایند تا رفع علت شود.

و هرگاه علت به واسطه حدّت صفرا بود، دستور معالجه همان نهج مذکور است. و توان در مسهل ثانی آلودی بخارایی اضافه نمود و در ایام منضج آش آلودی بخارایی توان داد و غذا در این نوع، از شیر جو و بادام مجوّز است.

و هرگاه با تزهّر [۱۲۴] صفراوی قی باشد و با خون باشد، سفوف طین را با روغن بادام و لعاب به دانه بدهند. صفت: تخم ریحان، بزرقطونا، تخم مرو بوداده، نشاسته، صمغ عربی، و گل ارمنی اجزا را مساوی بو داده و کوفته با تخم‌ها ممزوج نموده در آب جوشیده ریخته؛ و هرگاه قوّت دوا را زیاده خواهند، در آب برگ خنک ریزند، بنوشند. و بعد از انقطاع خون، شرب آب انار و شربت به و به لیمو و سفوف حبّ الرمان و غذا از آش اناردان جایز است.

ولی قیاس حقیر در دستور معالجه بر آن است که هرگاه براز مخرج، دم صرف است و قلیل، و گاه گاه دفع می شود مسهل لاعلاج باید فلوس باشد، و هرگاه بلغم صرف است مسهل روغن چراغ به نمک، و غذا آش شبت. و مکرّر دیده شده که بعد از انقطاع پیچش و رفع غائله، دم مائی دفع می شود. در آن حالت مبادرت به حقنه باید نمود که اخذ اجزاء نماید از جو سوخته، مازوی سوخته و کاغذ با آب گرم، خنک و تریاک شش نخود، زرده تخم مرغ دو دانه، اماله نماید.

## [البسایط در قروح امعاء]

خوردن تخم خرفه نافع است قروح امعاء را و قوی التّطفیه است.

آب برگ خنک، قروح امعاء را قاطع دم است.

آب طبیخ بیخ خطمی، نافع است قرحه را به واسطه قوه قابضه.

مازو مفید است به واسطه منع تجلّب به امعاء.

لحیه التیس نافع است قروح امعاء را و همچنین اقاویا.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۰۱

## [نکته در امتیاز اقسام مغص]

## اشاره

امتیاز: بقراط فرموده که مغص می‌باشد از تلذیع شدید و می‌باشد از ریخ غلیظ که نیابد منفذی، بلکه منحصر است در لفایف امعاء. و به قولی مغص از ریخ ممدّه است یا از فضلات غلیظه که طبیعت جهد می‌کند در دفع آن و دفع نمی‌شود. پس اگر باشد به سبب فضلات حادّه استفراغ باید کرد بعد از استعمال ادویه معدله مثل بزرقطونا و روغن گل. و اگر از کیموس غلیظ لزج است استعمال باید کرد ادویه ملطفه مقطعه مثل حبّ الزّشاد و روغن زیت. و اگر از ریخ غلیظه است استعمال باید کرد چیزی را که پراکنده کند ریخ را مثل سداب و زیره و نانخواه و حبّ الغار.

حبّ افاوویه، نافع است مغص ریخی و ثقلی و قولنج را: مصطکی، زنجبیل، قرنفل را با فلفل و دارفلفل هر کدام یک درم، محموده و شکر ابیض هر کدام هفت درم، خردل سفید به مثل نخود حبوب سازد هر حبّی یک مرتبه اجابت می‌کند. و گفته‌اند نیم مثقال، قولنج را دفع می‌کند با لعاب ریشه خطمی و روغن بادام استعمال شاید.

و از برای مغصی که متولّد از بلغم و ریخ شده باشد مناسب است ادویه مذکوره: اصل السّوس، وج، قردمانا، تخم کرفس، انیسون، حبّ بلسان، غاریقون، قنطوریون، زراوند طویل، به عسل بسرشند و با آب گرم بخورد چنانچه مغص با اسهال است؛ و الاّ با ادویه مسهله بخورد. در نسخه دیگر وج و قردمانا نیست و به طریق سفوف دو درم با ماء العسل یا آب گرم مقرر شده.

## [حکم مسیح در مغص شدید مراری]

مسیح در مغص شدید مراری حکم کرده است به خوردن دو درم بزر قطنوی بوداده با سه مثقال روغن گل، و یا روغن [۱۲۵] و دو درم صمغ عربی بنوشند. و نشستن در آبن که جوشیده باشد در آن آس، یا در طبیخ شبت و بذر کتان و حله و خطمی و تخم زیتون و پشک شتر، و حقه به العبه و شحوم.

## [البسایط در مغص]

البسایط:

بوره مسکن مغص و محلّل ریخ است به شربتی نیم درم، ولی به جهت معده ردی است، مصلحش گلکند است. قسط معجون به عسل سحق شده نافع است وجع معده و مغص و وجع کلیه را و مفتت حصات است، بدلش وج و مصلحش خطمی است.

کرویا نافع است مغص را به شربتی دو درم.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۰۲

ریوند مسکن مغص است یک درم.

مصطکی نافع است مغصی را که از رطوبت بود.

مرزنجوش نافع است مغص را و تسکین دهد.

پوست نارنج خشک پزند و بیاشامند مغص را فوراً ساکت دهد.

جوز با پوست سحق کرده بر ناف گذارند مغص را تسکین [دهد].

جوارش طباشیر حابس اسهال و مسکن عطش است و رافع تب: گل سرخ، طباشیر، حبّ الآس هر کدام ده، گلنار، سماق، عصاره لویه التیس هر کدام هفت، تخم حمّاض، صمغ هر کدام دو درم، به ربّ سیب یا ربّ به بسر شد؛ شربت‌ی چهار درم. جوارش سماق اسهال را که صفاوی بوده سودمند است: سماق سی درم، سویق شعیر، سویق سیب، کعک بغداد، خرنوب شامی هر کدام ده درم با آب سیب و شکر طبرزد بسر شد؛ شربت‌ی پنج درم. سفوفی که اسهال را که علت [آن] خلط سودا بود سود دارد: ناردان بریان ده، بهمن سرخ، زرنباد بریان کرده، کهریا، تخم سداب، تخم ریحان هر کدام یک درم؛ شربت‌ی سه درم. قرص گلنار در افراط اختلاف، خواه دموی باشد خواه غیر آن: خرنوب نبطی، کزمازج، کندر، گلنار هر کدام جزوی، افیون، صمغ عربی هر کدام نیم جزو، اقراص سازد به وزن دو درم؛ شربت‌ی یک قرص؛ اگر تب نباشد با ربّ به ترش بخورد. جالینوس فرموده ربّ غوره دافع اسهال صفاوی است. طباشیر مقلّو اجود است در قبض شکم و اگر حرارت شدید باشد هر روز یک درم با یک گندم کافور خوردن قاطع اسهال است به خصوص صفاوی را. قابض اسهال و مقوی معده: اناردان کوفته شش مثقال در گلاب حلّ نموده، چایی را با کوکنار سردارو نمایند، این هر دو اسهال را ببندد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۰۳

## تدبیر القولنج

### اشاره

در نزد اکثر معالجین رسم است در علاج قولنج اولاً استعمال شیافی از نمک و خطمی و بوره هر کدام جزوی و با غسل معقود آمیخته، و بعد از آن از حبوب افایه با معجون‌های متعارف مسهل، معمول است. و همچنین یک درم ریوند با سکنجبین در قولنج که مزی و صفاوی بوده باشد بسیار نافع است. و سقی یک مثقال ایارج فیکرا با قدری آب که در آن مغز خیار چنبر [۱۲۶] حلّ کرده با روغن بادام و سکنجبین، در قولنجی که با قی و عطش و التهاب باشد مفید است. و در قولنجی که با برودت و ریاح باشد افیون، تربد، بسفایج با اصول اربعه و مویز، انجیر زرد در مقام منضج و روغن خروج نوشیدن در یوم مسهل [مفید است]. و در [قولنج] ریحی ترک غذا از جمله شرایط است و شرب قهوه و دارچین و کرویما مجوّز است. و هر گاه علت قولنج ورم حازّ در امعاء بود سزاوار است فصد باسلیق و حقه از اشیاء مخدّره مسکن وجع چون بذر البنج و تخم کاهو و ریشه خطمی و عنب الثعلب و زرده تخم مرغ با افیون. حبّ نافع اکثر اصناف قولنج: شحم حنظل، محموده هر کدام یک درم تا دو درم، صبر سه درم، بوره، مقل هر کدام یک درم؛ شربت‌ی یک مثقال. و هر گاه استنباط شود خلط حریف مراری در امعاء حقه نمایند از ادهان و العبه مثل خطمی و بذر کتان و حلبه و کافشه و ماء الشّعیر و لعاب بنکو و روغن بادام و پیه مرغ. شیاف محلّ قولنج بلغمی: بوره دو درم، شحم حنظل پنج، محموده، فانید، شکر سرخ پانزده درم شیاف سازد به قدر چهار انگشت.



ایضا شیاف: بنفشه پنج درم، تربد، محموده هر کدام سه درم، بوره ده درم، فانید، قراقروت هر کدام پنج مثقال. شربت افسنتین، محلّل قولنج و مسکن ریاح غلیظه و مقوی معده بارده رطبه و مدّر طمّث: افسنتین پنجاه درم، سلیخه بیست درم، تخم کرفس سی درم در چهار رطل آب بجوشانند تا ثلث آن باقی بماند، صاف کرده با یک رطل شکر به قوام آورده؛ شربتی ده درم بنوشند.

### [نکته در فرق وجع قولنج با وجع کلیه]

نکته: گاه می‌شود که وجع قولنج به وجع کلیه مشتبه می‌شود، و فرق چنان داده‌اند که وجع کلیه مرتکز است و در موضع واحد، و بول در ابتداء وجع کلیه در غایت صفاست و بعد از آن

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۰۴

رسوب می‌کند رملی. و اگر باشد وجع ما فوق موضع کلیتین و باشد با شدّت احتباس بطن، و زیادتی تهوع و تخمه سابقه، وجع قولنج است.

### [امتیاز میانه قولنج عام و ایلاوس]

#### اشاره

و امتیاز در میانه قولنج عام و ایلاوس بدان است که مطلق درد که در امعاء از قبیل بواب و صائم و اعور و یا مقعده از هر حیثیت به هم رسد- خواه ریحی و خواه سدّی و ثقلی و خواه از ورم و خواه خلط مراری صفراوی و خواه بلغمی- آن را قولنج خوانند. وجعی را که علّت آن بالاخصاص در قولون بود، از هر جهتی از جهات مذکوره باشد آن را ایلاوس گویند. و ایلاوس به زبان یونانی است و در لغت عرب ترجمه فرموده‌اند یا ربّ الرحم [۱۲۷]، و این مرحله در نزد اهالی تشریح و استدلال، این معنی به قواعد تشریح مبرهن است.

و هرگاه ایلاوس از ورم حارّ امعاست با تب و التهاب و عطش و حمرت لون است، و علاج [آن] حجامت ساقین و فصد باسلیق [است] پیش از سقوط قوّت.

### [بهترین معالجه در ایلاوس]

و بهترین معالجه در ایلاوس نوشیدن آب جوشیده است که جوشیده باشد با روغن بادام، و نطول در آب گرم موضع وجع را، و نشستن در آبن، و غذا از مرقه کثیر المقدار تا اینکه طبیعت ملین شود. و هرگاه قی عارض شود باز مرقه را اعاده نمایند. و حقنه نمایند به ادهان خالصه با بوره و شحم حنظل و قنطوریون دقیق.

و در قولنج صفراوی حقنه لینه، و قعود در آبن، و سقی ایارج، و خیار شنبر با لعابات و روغن بادام، یا خیار چنبر [۱۲۸] با آب کاسنی، و یک دانگ مخلوط به یک درهم ایارج مفید است [۱۲۹]، و بعد از سکون وجع و خروج از علّت ماء الجبن نافع است. و در قولنج‌های بارده معجون‌های حارّه مسهله مرگبه از بزور حارّه و صموغ مسهله از تدابیر متبیین است.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۰۵

### [السايط در علاج ریاح و نفخ و قولنج]

هر یک از زیره و رازیانه و مصطکی و انیسون و کندر با قند کوفته سفوف کردن، مقوی احشاء و مزیل ریاح و محلل بلغم و ملطف سودا است.

آشامیدن افسنتین با سنبل با سیسالیوس محلل نفخ است.

نانخواه با سداب با شبت خشک پخته نوشیدن نافع و جمع پهلو است.

شونیز به غایت محلل نفخ است.

خردل محلل ریاح غلیظه است و همچنین جاوشیر و جدوار.

حقنه با بیخ حنظل قولنج بگشاید.

سقی نیم مثقال غاریقون با اندک جند بیدستر، قولنج ثقلی و بلغمی و اکثر انواع آن را بگشاید.

ترکیب از محموده و مشکطرامشع هر یک دانگی، کتیرا یک درهم، خمیر بنفشه ده درهم با آب گرم خوردن قولنج را نافع است.

کمون با افتیمون مداومت کردن سبب ایمنی از قولنج است.

مخلصه اکبر، برشعنا در قولنج ورمی نافع اند.

روغن گل سرخ، روغن بابونه، روغن ناردین، روغن ریحان، روغن مرزنجوش، روغن زنبق، روغن یاسمین، روغن فریبون تماما

قولنج و ریاح را نافع اند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۰۶

## ادویه الدود و الحیاء

### اشاره

تولید کرم می‌شود در امعاء علیا و بسا باشد که صعود کند به معده، و خلطی که مستعد است از برای تولید دود، خلط بلغم است. و کرم چند نوع است من جمله کرم باریکی است که شبیه است به دود الخل، و می‌باشد در لیف امعاء نزدیک به درز، و تولد این نوع از ردات اطمه است.

هرگاه این دود در صبیان تولد کند علاج اخراج است به شیاف از نمک و نظرون.

و در کبار به حقنه از ماء الملح با مطبوخ قنطوریون و بوره و عسل. و بعد حقنه، طلا سزاوار است از افاقیا و عصاره لحيه التیس.

و بالجمله دستور اطباء است در معالجه که چند یوم شیر و شکر گرم میل نمایند، در روز چهارم یک دانگ محموده با یک درم تربد با شیر تازه مخلوط کرده بدون آنکه رایحه دوا به دماغ برسد دوا را بنوشد، و اگر عارضه ورمی درین بین در جوف ملاحظه فرمایند ضماد نمایند از بذر کتان و دقیق ترمس و افسنتین و کرنب با عسل.

معجون قاتل دود و حب القرع و حیات [۱۳۰] سرخ: برنگ سه درم، تربد، ترمس هر کدام دو درم به عسل بسرشد و سه درم در آب گرم حل کرده، بنوشند.

دواء آخر که دفع حب القرع نماید: درمنه ترکی، برنگ کابلی هر کدام یک مثقال، نمک هندی یک و نیم دانگ، شحم حنظل دانگ [۱۳۱].

طلای قاتل دود: شیخ یک مثقال، صبر سقوطری نیم [۱۳۲]، با آب برگ شفتالو بر شکم بمالند و بر مقعد نیز جایز است که طلا کنند و حقنه نیز از آب برگ شفتالو و افسنتین و شحم حنظل بسیار مفید است.

ضماد قاتل و دافع کرمان: شونیز بکوبند و با طبیح شحم حنظل بسرشد و از جهت دفع حیات، بالای ناف ضماد کنند و جهت حب

القرع زیر ناف بمالند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۰۷

### [البسایط در دفع و قتل کرم]

سفوف کردن سه درم ابهل قاتل کرمان است.

برنگ کابلی ده درم با شیر تازه حبّ القرع را بریزد.

برنجاسف با عسل خوردن قاتل کرمان است و حبّ القرع دفع نماید.

سه درم ترمس با عسل لعوق کردن و با سرکه نوشیدن قاتل کرم است و طلا کردن بر ناف طفل نیز همین اثر دارد.

جوز، حیات بیرون آورد.

نیم درم حلتیت قاتل حبّ القرع است.

سداب پخته با زیت قاتل کرم است.

طبیخ صعتر کرم بکشد و حبّ القرع دفع کند.

نخود چون یک شب در سرکه بخیسانند و بامداد بخورند و تا نیم روز صبر کنند در نخوردن غذا، کرم را بکشد.

دو درم زنجبیل قاتل دود است.

دو درم قنبیل قاتل جمیع دیدان است.

نعناع و آبی که در آن پودنه نهری جوشیده باشد، قوه و حاشا و سعد و بسفایج و اصل السوس، هرگاه با کرفس کوهی جوشیده

شود قاتل دیدان است.

دستور: دو روز صاحب دیدان را گرسنه نگاه داشتن و روز سیوم دهان او را به دود کباب دادن و بلافاصله استعمال دود کباب،

فنجانی سرکه خمیری بنوشد حکما قاتل دود است. چنانچه قدری قند اضافه نمایند، به اعتبار جذب طبیعت اقوی و بهتر است.

پودنه نهری با دو مثقال حاشا، قاتل دیدان مدوره و عریضه‌اند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۰۸

### فی تدبیر بواسیر

#### اشاره

باید دانست که بواسیر اولاً به معنی دانه آن است که بر لب مقعده برآید و به قول صاحب ذخیره فزونی‌ها خوانند که از اندرون و

بیرون پدید آید.

### [انواع بواسیر]

#### اشاره

بواسیر دو نوع است:

نوع اول: همان دانه، آن است که مذکور شد.

نوع دویم: بادی است غلیظ که در تهیگاه و حوالی گرده و کمرگاه و زهار و مقعده تولّد گردد [۱۳۳] و آن را باسور خوانند، و

هر [۱۳۴] گاه باشد آن فزونی بعضی از اشخاص را در بینی، و زنان را در رحم پدید آید.

### [اشکال بواسیر نوع اول]

اما آنچه بر مقعد پدید آید می‌شود که میل به طرف یعنی به جانب اندرون مقعد داشته باشد و می‌شود که به جانب بیرون باشد که این هر دو نوع مذکوره- که دانه اندرونی و بیرونی باشد- بنا بر مشهور بر سه شکل، و بنا بر تتبع و استقراء در کتب بر هفت شکل است و از آن جمله صاحب ذخیره همین معنا را متوجه است.

یکی از صورت اشکال مذکوره آن است که آن فزونی چون دانه بزرگی بود و تهی و آن را وجعی نبود؛ و دوم آنکه شاخ‌ها و بیخ‌های بسیار دارد و آن را نخلی گویند، یعنی همچون درخت خرما؛ سوم آنکه گرد و پهن بود، آن را تینی خوانند چون انجیر؛ چهارم آنکه مانند عنب بود و آن را عنبی گویند؛ پنجم خرد و سخت بود همچون عدس و نخود و این را ثولولی گویند؛ ششم آنکه ثولولی بار [۱۳۵] باشد همچون دانه خرما؛ هفتم ثولولی نرم بود چون توت نیم پخته و آن را توتی گویند.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۰۹

و اردءترین [۱۳۶] همه نخلی بود پس تینی، زیرا که این دو قسم را مشکل توان معالجه نمود. اما سبب این علت خون سوداوی بود، و خون سوداوی نیز از دو قسم تولید می‌شود: یکی از خوردن شراب‌ها و طعام‌ها و داروهای گرم و حرّیف و یا از صفراوی تیز سوخته که با خون بیامیزد. دویم خونی بود غلیظ که از خوردن طعام‌های سوداوی خیزد چون کرنب و عدس و بادنجان و گوشت قدید و پیاز.

علامت آن است که آنجا که خون گرم صفراوی بود سوزش و وجع بسیار بود. آنجا که از خون غلیظ سوداوی بود وجع و سوزش کمتر بود و ثقل و گرانی بیشتر بود.

### [علامت باسور]

و اما علامت باسور آن است که بادی غلیظ با قراقر به ناف و تهیگاه و کمرگاه و حوالی گرده و گاهی به سوی سینه و کتف و پشت بر آید، با چنین حالت، گاه درد زانو و مفاصل شدت گیرد به حدی که در هنگام برخاستن و نشستن، باد در بندها آواز دهد و صدا ظاهر شود. در این حالت قوت مجامعت ضعیف گردد و در وقت بیداری از خواب اعضای او گران بود و لون او تغیر پذیرد و بعضی به زردی و بعضی به سبزی و بعضی به سیاهی زند، و گاه بود که بخارات و رنج [۱۳۷] در این مرض شدت نماید که اسباب شبکوری شود.

### [علاج بواسیر نوع اول]

امّا علاج اول این است که از طعام‌های غلیظ و تیز و هرچه سوداانگیز بود پرهیز نمایند و از مرغان آبی و سیر و پیاز، و از مستی شراب به خصوص دمدام احتراز کنند و ریاضت به مالیدن و گرمابه رفتن و اسب راندن نمایند تا در تن فضول جمع نگردد.

و هرگاه علت، خون گرم محترق سوداوی و صفراوی بود نخست رگ باسلیق باید زد و به قدر حاجت، خون را به دفعات اخراج نمایند. و تن را از مطبوخ هلیله و بلیله و آمله و سپستان و آلو و خیار چنبر [۱۳۸] پاک نمایند هرگاه خلط محرّک، صفراوی بود.

هرگاه خلط محرّک، نفس سودا و یا بلغم محترق بود، مسهل از ماء الاصول به اضافه افیمون و افسنتین و انجیر زرد و شاهتره و سنا و پوست هلیله زرد سقایت فرمایند. و استعمال مقل ازرق بالخاصیه در انواع بواسیر نافع است.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۱۰

و هرگاه آماس مقعده درد کند این ضماد را ترتیب نموده، به کار برند: اکلیل الملک، بابونه پانزده درم کوفته و پخته و یک درم زعفران و دو درم افیون و دو درم تخم کتان و یک درم حله و یک درم خطمی همه را بکوبند و بیامیزند. پس دو درم مقل در روغن بادام حل کنند و داروهای کوفته با وی بیامیزند و ثابا آن را بسایند و بر کرباس طلا کنند و روی او را به روغن گل چرب کنند و نیم گرم بر آن موضع نهند.

و مرهمی دیگر مجرب: بگیریند گندنا و کور استه گرفته، ریز کنند و در پاتیله کنند و سر آن را برنهند و آتش کنند تا تیزی و بخار او بنشیند، بعد روغن گاو را برافکنند با روغن جوز و بریان کنند و در هاون بسایند تا مرهم شود، ضماد کنند و در موضع بگذارند، درد را بنشانند و نرم نماید. و پیاز پخته با روغن گاو در هاون بسایند و نرم کنند، ضماد نمایند همین خاصیت دارد.

و بالجمله فصد اسیلیم از دست چپ نافع است و شیخ الرئیس فصد مابض را- که محلّ فصدش زیر کاسه زانو است- اقوی از فصد های دیگر فرموده است و حجامت ورکین نیز فرموده است.

و خوردن اطریفیل صغیر در ازاله بواسیر مجرب است و اطریفیل مقل را مداومت نمودن بهتر از منقی‌های دیگر است. و در اصلاح مزاج صاحب بواسیر، شربت زرشک را نافع یافته‌اند.

معجون: پوست هلله زرد، پوست هلله کابلی، آمله مقشر، تخم کور، تخم تره‌تیزک، تخم ریحان از هر یک پنج مثقال، مقل زرد پنجاه مثقال، مقل را در آب کنند تا حل شود و سایر ادویه را کوفته و پخته با هم بسرشند و حب‌ها به قدر نخودی بسازند، از هفت دانه تا دوازده دانه بلع نمایند.

و همین اجزاء را اگر با عسل به قوام آورند، معروف است به معجون مقل و قدر شربت از این معجون دو مثقال.

شربت زرشک: دانه [زرشک] بخیسانند و جوشانیده، صاف نمایند و بعد از آن با شکر به قوام آورند، قدر شکر آن قدر باید که شربت خوشگوار شود و میل به ترشی زند.

و آنچه بخور کرده می‌شود بواسیر را ادویه‌ای است که ذکر می‌شود: سلیخه، خبه، گشنیز خشک، مقل، پوست بیخ کبر، اقماع بادنجان. پس بگیرد اجزانه که عبارت است از شاخه‌ای که میانش سوراخ باشد، پس این ادویه را در مجمره آتش بریزند و در زیر اجزانه موصوف گذارند و بر آن نشینند، به درستی که آن دود مجفف و ریزاننده است.

و ادهان مفیده استعمال نمایند: روغن تخم زردآلوی تلخ، روغن بادام کهنه، روغن بان.

اگر مزاج مایل به برودت و رطوبت است روغن بلسان که در آن اندک مقل و جند بیدستر داخل کرده باشند، و اگر مزاج مایل به حرارت است روغن گل و روغن بنفشه و روغن نیلوفر به کار برند.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۱۱

دوای حادّ که مسقط بواسیر است و مستعمل در ثللول و لحم زائد: زرنیخ، نوشادر، ذراریح، نوره بالسویه با آب جوشیده، سرشته اقراص سازد و خشک در وقت احتیاج سحق کرده، ذرور کنند.

هرگاه اراده شود بر بواسیر استعمال دوای حادّ به کار برند [۱۳۹]، باید انزروت را در آب خمیر کرد و بر حوالی لطوخ کرد، بعد از آن دوای حادّ به کار برند تا جزو صحیح ایمن باشد از فساد. و صموغات دیگر نیز این صلاحیت دارد.

مرهمی دیگر مصلح بعد از سقوط [بواسیر]، خواه به قطع، خواه به روغن سوسن و بیاشد بر آن کتیرای مسحوق منخول با زرده تخم مرغ و مغز آلوی زرد، کوفته مثل خمیر شود پس به روغن زیت مرهم سازد.

طلای نافع: بگذارد موم زرد در روغن خیری یا روغن سوسن و بیاشد بر آن کتیرای مسحوق و در هاون چندان بمالد که مجتمع شوند.

آبزن از آبی که در آن حاج- که خارشر گویند- جوشیده، مصلح بواسیر و درد و باد اوست.

شیاف نافع ناصور: کندر، دم الاخوین، گلنار، مازو، سرمه، افیون با آب خرنوب شیاف سازد، وقت خواب بردارد.

### [علاج نواصیر منقول از قرآبادین سرابیون]

ایضا من قرآبادین سرابیون منقول است جهت تجفیف رطوبات نواصیر و تسکین وجع آن بگیرد هلیله اسود مقلی به زیت را پنج درم، کهر با یک درم، مازوی سبز یک درم، مقل پنج درم در آب کراث حل ساخته، با سایر ادویه بعد از سحق خمیر کرده و حب سازد؛ شربتی دو درم.

و حب مقل - که زاج دارد - نیز در این باب نافع است: هلیله، بلبله، آمله هر کدام دو درم، زاج یک درم، مقل پنج درم در آب کند تا حل کنند و حب سازند.

### [تبصره در خروج مقعده اطفال]

تبصره: گاه واقع می شود اطفال را خروج مقعده و نتوء از جهت استرخاء و ضعف عضل ماسکه آن به واسطه کثرت رطوبات. و اما در غیر اطفال می باشد یا به واسطه ورم یا به واسطه خلط حارّی که می گزد مقعده را، پس هیجان می کند به خروج. علاج آن به ذرورات مذکوره است:

دوای نافع خروج مقعده: برگ مورد، مازو، گل سرخ، پوست انار، گلنار بکوبند بعد از آنکه مقعده را به روغن گل چرب کنند، بپاشند و درون کنند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱۲

ذرور قوی در خروج مقعده: ودع محرق، قشار کندر، اقلیمیا، مرداسنگ برابر. ایضا مازو، سفیداب قلع سحق کند، بعد از آنکه چند دانه زلو بر دور مقعد گذاشته و خون کم کرده، با آب گرم بشویند و دوا بر آن بپاشند و منقلب سازند.

دواء آخر: سفیداب، گلنار، شب یمانی، مازو برابر کوفته، بعد از تدهین مقعده به روغن، بپاشند.

این دوا نتوء الرّحم را نیز مفید است.

و استنجاء و جلوس طفل یا غیر به آبی که در آن مازو و گلنار و جفت بلوط و برگ مورد جوشیده در قمقم [نافع است].

و هرگاه داخل نشود مقعده و ورم داشته باشد از چند مرتبه در آب گرم نشانیدن و از مرخ کردن به موم و روغن بابونه و شبت منقلب می تواند شد، و نافع است اطفال را طلا از اقاویا و عقید عنب.

شیاف نافع حکه مقعده: صمغ چهار جزو، شب مقلو دو و نیم جزو، صبر، سفیداب هر کدام دو جزو، کندر سه جزو، مومیایی را در روغن شیره با قدری موم مخلوط کنند با آن ادویه و شیاف سازند.

سفوف مکسیر ابنه: گل سرخ پنج درم، بزر قطنوای نکوفته ده درم، تخم خرفه سه درم، تخم کاسنی، گشنیز خشک هر کدام نیم درم؛ شربتی سه درم به خل ممزوج نموده با آب یک اوقیه.

و خوردن خل با آب سرد نیز جایز است.

### [البسایط در بواسیر و شقاق مقعده]

جالینوس می فرماید تجفیف در توتیای مغسول بیشتر است از سایر مجففات و از این جهت موافق است قروح معده و مذاکیر و عانه را.

احتمال [۱۴۰] به مرارات خصوص مراره بقر، ادرار خون بواسیر کند. و بهترین مرارات آن است که در آن حمرتی باشد.

یاسمن مسکن وجع بواسیر است.  
 حضض نافع است شقاق و سحج مقعده را.  
 طلا کردن زفت تر مفید است شقاق را.  
 طلا کردن صبر مذاب به میبختج نافع است بواسیر و شقاق مقعده را و قاطع نرف دم است.  
 فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱۳  
 مداومت بخور به بلادر، مسقط دانه بواسیر است.  
 تدهین به سندروس مضمّر بواسیر است خصوص [اگر] با مژ و تخم گندنا باشد.  
 ذرور شونیز محرق نافع است بواسیر را که ظاهر بود، و با غسل مخلوط کرده و برداشتن بواسیر باطن را.  
 مقل ازرق قاطع خون بواسیر است.  
 حمول دانه سیر به روغن پخته، خارش مقعده و کرم را دفع کند.  
 ورق خطمی و بیخ آن صالح است ورم حارّ و وجع مقعده را.  
 حلبه پخته منضج ورمی است که در مقعده به هم رسد و بعد از آن جوز القی کوفته، خمیر گرفته، ضماد نمایند، مفعّر است ورم را.  
 راتینج مقلوی مسحوق با روغن گل نافع است شقاق مقعده و مذاکیر را، خصوص با زرده تخم و افیون و قثاء الحمار تر چند مرتبه [به کار بردن] مذهب بواسیر است.  
 و همچنین خبیص از برگ مورد [پختن] و ضماد کردن [مقعد با آن]؛ و در طبیخ خارشتر نشستن باد و درد بواسیر را نافع است.  
 طلا کردن به سفیده تخم، مقعده را داخلا و خارجا نافع درد و ورم است.  
 آبن در شیر خر نافع است بواسیر را.  
 مسح کردن به روغن بذر کتان و روغن بابونه و گل مسکن وجع است.  
 روغن افعی مسقط بواسیر است.  
 تدبیر گرفتن روغن: بگیرد افعی جبلی بعید الموضع از آب را، سر و دم او را بزند به قدر چهار انگشت و باقی را قطعه کرده در دیگ مشدّد الرّاس بپزد تا خوب پخته شود. پس صاف کرده، استعمال کند.  
 و وضع محجمه بر بطن، قاطع دم بواسیر است.  
 فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱۴

## تدبیر امراض الرّحم

### اشاره

رحم در نسوان اوعیه منی نازله مردان است ولی برگشته و اصلا در خلقت با آلت رجولیت مردان تفاوتی نیست. استادان متوجه شده‌اند رحم را در زنان و قضیب و بیضتین را در مردان از جمله اعضاء رئیسه شمرده‌اند، زیرا که این اعضاء را مدخلیت تمام است در بقاء نوع انسان، پس معلوم است عضوی که از جمله اعضاء رئیسه انسانی است، عضوی است شریف. مراعات حفظ صحّت او اولاً واجب است، چنانی که بنا بر ضابطه نیز استادان، حفظ صحّت را بر ازاله مرض مقدم دانسته‌اند.  
 از آنجایی که آن عضو عصبانی و ذکی الحس می‌باشد، اکثر اوقات ملاحظه شده که عارضه آن عضو از سوء تدبیری است که از طایفه نسوان ظاهر می‌شود به اعتبار عدم اطلاع بر مزاج آن عضو و استعمال ادویه غیر مناسبه آن عضو؛ و گاه علّت از قبیل حرکات

صعبه عنیفه می‌شود در زمان حمل و اکثار جماع و استعمال فرزجات قابضه مجفّفه به جهت ضیق مجرا و ادویه غیر عطره کریحۀ الرائحه از باب عدم اطلاع مزاج ادویه و عضو از زنان قابله.

مکرر خود حقیر، ضرر این گونه غائله را در طایفه نسوان دیده و همان جهات، اسباب این شده که عضو مزبور از مزاج اصلی خود تغیر پذیرفته موجب مضرت‌های چندی گشته. پس اولاً- در مقام حفظ صحت واجب است که زنان متمنی حبلی [۱۴۱] مراعات این گونه حرکات کنند و تدبیر در اغذیه و اشربه نمایند.

نکته: مظنون حقیر بر آن است که هر گاه گذشته از عوالم مقدّرات، اشخاص ترویج ملاحظه در جنسیت مزاج نمایند، رأیی صواب و اسلم است.

### [تبصره در عوارض عارضه رحم]

تبصره: در عوارض عارضه رحم، معالج باید اولاً تشخیص سوء مزاج نماید و سبب را دریابد که عارضه واقعه از چه باب است، زیرا که عوارض رحم از اسباب کثیره می‌شود مثل ضربه و سقطه و احتباس طمث و کثرت درور و غلبه برودت و حرارت و وضع حمل. و بالجمله علامات ورم گرم، سنگینی، خشم و غضب کردن، و تب، و فساد معده، و انضمام فم رحم است. و گاه می‌شود که ورم در بعض اجزای رحم حادث می‌شود؛ پس اگر ورم در مؤخر

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱۵

رحم است، وجع در صلب است و براز محتبس؛ و اگر در مقدّم است با وجع عانه و عسر بول است؛ و اگر در اسفل است وجع در ناف است؛ و اگر در حوالی فم رحم است وجع در زیر است.

تدبیر کلّ اقسام نطول است از روغن گل مفتر بر عانه و صلب و ناف و وضع صوفه بر روغن و پیوسته بر این مواضع گذاشتن؛ و تا سه یوم تقلیل نمودن به حدّی که اگر تواند اصلاً غذا نخورد. و بعضی تجویز فصد فرموده و غذای لطیف جایز دانسته.

و اگر با ورم التهابی باشد بنشیند در آب فاتری که در آن روغن گل داشته باشد و احتمال در رحم. و اگر بی‌التهاب باشد بنشیند در طبیخ حلبه و بذر کتان و خطمی و برنجاسف، و احتمال کند اشیاء ملئنه مثل روغن سوسن و مقل و غیر آن. و اگر وجع شدید باشد حلّ کنند اشیاء مخدّره چون خشخاش و افیون و بردارد.

حقنه مسخن ارحام و هر علّت بارد: آب حرمل، جند بیدستر در آن حلّ کرده به روغن یاسمین ممزوج نموده، به کار برد.

ضماد نافع نفخ رحم که لازمه اوست نتوء عانه و انتقال وجع: [از] سداب، زیره، قنطوریون، برنجاسف بعد از وضع محاجم ناری ضماد نهند، و در طبیخ اذخر و قصب الدّیریه و برنجاسف و اکلیل الملک نشینند.

و شیاف از سنبل، مرزنجوش، مرّ، فقاح اذخر، عود بلسان، قصب الدّیریه، قسط، زعفران سازد. پس استعمال کند روغن ناردین و روغن زنبق ایضا.

محلّ اورام و مسکن وجع رحم: بیزد خشخاش را در آب و بفشارد و بگذارد در آن شحم بط یا مرغ و خوب برهم زنند و با صوفه کحلی استعمال کند.

ضماد مسکن وجع و ورم گرم رحم: بکوبد خشخاش و با شیر بیزد بعد از آن به دسته مثل مرهمی سازد و موم و روغن گل بگدازد و گل سرخ و اندک زعفران کوفته، به هم آمیزد و برنهد.

فرزجه نافع سیلان صدیده [۱۴۲] و مدّه و ورم صلب رحم: اشنه را بخیسانند و بکوبند روغن ناردین، چربی مرغ هر کدام یک جزو، بان، گندم منقوع در مویز آب دو جزو، به طریق معلوم ترتیب داده، به صوفه استعمال کند.



فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱۶

جاوشیر، افسنتین، سلیخه کوفته یک مثقال با آب فوه یا آب پودنه نه‌ری بنوشد.

فرزجه نافع وجع شدید رحم: بگیری بیخ کراث و در آب بپزد، در روغن بریان کند و بردارد. و از برای ورم حارّ خطمی تازه یا خشک با پیه بز و روغن گل و صمغ بادام استعمال کنند.

فرزجه نافع اورام و وجع بواسیر رحم: بابونه، پیه بط، افیون، موم برابر، به پشم پاره بردارد.

فرزجه مدرّه طمّث: اشنان فارسی، عاقرقرا، شونیز، سداب تر، فراسیون برابر، سحق نموده و با العبه بسرشد و بر صوفه سفید مغموسه به روغن زیت جا دهد و بردارد.

قرص نافع افراط طمّث: افیون، قشار کندر، گل ارمنی، کهربا، اقاچیا بالمساوات بکوبد و اقراص سازد؛ یک درم تا یک مثقال با آب غوره بیاشامد.

حبّ حابس طمّث: زاج سبز، جفت بلوط، کندر، افیون حبوب سازد؛ شربتی یک درم.

و تعلیق محاجم ناری و غیره در تحت ثدین مانع طمّث است.

طبیخی که حیض براند: اسارون یک درم، سداب نیم درم، رازیانه دو درم، لویای سرخ پنج درم جوشانیده، صاف نموده به ده درم شیرخشت حلّ کرده سه روز بنوشد.

فرزجه نافع حبل: مقل چهار درم، روغن بلسان دو، اصل جاوشیر، بیخ نرگس هر کدام یک درم، عسل سه درم، مقل را در سرکه حلّ کند و با ادویه بعد از سحق مخلوط سازد و در روغن بلسان آمیزد و به صوفه بردارد.

انفحه شتر ممزوج به عسل بعد از طهر سه شب متوالی و شب چهارم مباشرت نمودن موجب حبل است.

بخور دارشیشعان، پشم خرگوش، سداب به وزن برابر بکوبد و به روغن گاو سرشته، بنادق سازد و بخور کند.

و باید در اراده این امر سه روز، هر روز یک مثقال از این معجون جهت تصفیه منی استعمال شود، در روز چهارم مباشرت واقع شود. صفت: بهمن سرخ، سقنقور، کتیرا، زهره گاو، زرنباد، درونج عقربی هر کدام یک مثقال، مروارید، خردل سفید، فلفل ایض هر کدام نیم، بعد از دقّ و پختن به عسل منزوع الرغوة بسرشد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱۷

### [نکته در علامت حبل، و حمل ذکور و نسوان]

نکته: اطباء گفته‌اند علامت حبل، انضمام فم رحم است. می‌فرماید که در ورم، فم رحم نیز منضمّ می‌شود، و فرق آن است که ورم با صلابت است و در اشتمال، بر حال طبیعی است.

و علامت حمل ذکور، بزرگ‌تر بودن پستان راست است و مایل بودن بشره به حمّرت، و در حمل نسوان به صفرت و خضرت.

معجون حافظ جنین و طارد ریاح: زرنباد، درونج عقربی هر کدام دو درم، لؤلؤ، کهربا، اشنه، سنبل هر کدام یک درم، جند بیدستر یک مثقال.

بخور نافع ولادت و عسر و اخراج جنین میت: مازو و کبریت، زهره گاو به وزن برابر چند مرتبه بخور کنند.

آخر: مقل ازرق، مژ، ابهل بنادق سازد و بخور کند.

مخرج جنین و مشیمه: مژ، قنه، جاوشیر، زهره گاو، گوگرد، صمغ را با زهره گاو حلّ کنند و به گوگرد مسحوق آمیخته، بخور کنند.

ضماد مخرج جنین و مشیمه: شحم حنظل، برگ سداب، مژ هر کدام یک درم کوفته به زهره بز و سرکه، بر عانه و حوالی آن طلا

کنند.

نافع انقلاب فم رحم: زوفا، نظرون، علك البطم.

شیاف مجرب در ادراک طمٹ و اسقاط مشیمه و جنین میت، ولی دستور استعمال از قرار مذکور است: قرص کمر را با نبات زرد کوفته، شیاف سازند و ایضا با شیرخشت به مساوات شیاف سازند، آنچه با نبات ساخته در شب بردارند، و آنچه را که با شیرخشت ساخته در روز بردارند که اصلاح غائله شیاف شب را نماید؛ در شب اول و روز اول زردابی جاری می‌شود و در ثانی خوناب و در ثالث به کثرت درور طمٹ گرفتار خواهد بود. و قدرت اله را در اثر این ادویه باید مشاهده نمود.

دوای مسخن و مضیق قبل و دافع رطوبات آن: مازو، سعد، ففاح اذخر، برگ سوسن به سوپه سحق کرده، به قطنه بردارد.

### [نکته در امتیاز میان آکله و سرطان رحم]

نکته: امتیاز میان آکله و سرطان رحم بر آن است که در سرطان، ضربان دایم لازم و مزمن است و به طول می‌انجامد و آکله چنین نیست.

### [امتیاز خون بواسیر و طمٹ]

و امتیاز خون بواسیر و طمٹ آن است که خون طمٹ، لازم و پیوسته است و خون بواسیر منفصل الدفع وقتی دون وقتی، و با وجع است و هزال.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱۸

### [البسایط در وجع و قرحه رحم]

جند بیدستر انفع دواپی است در وجع ارحام.

زراوند مدحرج موافق است قروح رحم را و منبت لحم است و مانع عفونت.

برنجاسف مفید است قرحه رحم را.

احتمال کردن جاوشیر نداف به غسل، محلل ریاح و صلابت رحم است.

شربت سیسالیوس دافع اختناق رحم است.

انفحه شتر ممزوج به غسل، بعد از طهر سه روز برداشتن، پس مباشرت کردن، موجب حبل است.

روغن نرگس نافع اوجاع و ملین صلابت ارحام است.

روغن شبت ملین صلابت رحم است.

ابهل با غسل سرشته مدرّ حیض است، وج مصلح اوست و هم مدرّ است؛ شربتی یک درم.

کرفس، حیض براند.

نانخواه، مشکطرامشع یک مثقال، حیض و نفاس براند.

آشامیدن دو حبه مومیایی با آب سازج، اختناق رحم و علل بارده آن را نافع است.

مرّ و قرص مرّ، مدرّ حیض است.

آب طبیخ حله حیض براند، و همچنین لوبیای سرخ.

**[تبصره در اختناق رحم]****اشاره**

تبصره: فرموده‌اند بعضی اطباء، اختناق رحم شدیدتر از غشی است، زیرا که صاحب غشی را صیحه صوت شدید استماع می‌شود و صاحب اختناق رحم را چنان حالت دست می‌دهد، استماع اصوات نمی‌نماید.

و گفته‌اند که اگر زن احساس کند وقتی حدوث و علامات این علت را در خود، و یا معالج از بیان احوال استنباط حدوث این مرض نماید، حکم فرماید بر شد ساقین و بستن اطراف و زانوهای او، و نگاه دارند اشیاء منته در پیش دماغ او، و وضع محاجم نمایند بر حالین [۱۴۳] و پاشنه‌های او، و شیاف نمایند بر مقعد چیزی که تحلیل ریاح کند چون سداب مسحوق. و اندک کمون و بوره با عسل بسرشد و بر مقعد طلا کنند، و فرزجه طیبه الزایحه بردارند، و

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۱۹

معطس پیش‌بینی دارند. و هرگاه این علت را به سبب احتباس طمث دانند، فصد باسلیق فوراً موجب استراحت می‌شود.

فرزجه مجرب: میعه سائله سه مثقال، فلفل و کندر هر کدام یک مثقال، پیه بط چهار مثقال فتیله سازد و بردارد.

ضماد نافع اختناق رحم: سنبل، مصطکی، مقل ازرق، میعه سائله، لادن هر کدام پنج درم، سیسالیوس، حماما، برگ سداب، هر کدام سه درم، روغن ناردین ده درم ترتیب داده به کار برند.

**السیاط در اختناق رحم:**

شرب افستین با خل، خصوص خل اسقیل نافع است اختناق رحم را.

سقی جاوشیر با شراب نافع است اختناق را، و همچنین روغن بادام.

روغن مرزنجوش مسخن و ملطف است، از این جهت مصلح است [در] انضمام فم رحم.

اشتمام خردل مسحوق، صاحب اختناق را مفید است.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۰

**فی تدبیر امراض الکلی و المثانه****اشاره**

اولاً باید دانست آلات تناسل بر سیبل مجاز در صورت ظاهر اطلاق می‌شود بر احلیل و بیضتین.

و در عرف اطباء آنچه را که متوجه شده‌اند، تدبیر در حفظ صحت و رفع اعلالات وارده در کلی و مثانه فرموده‌اند، زیرا که مبادی این آلات کلی و مثانه می‌باشند.

تحقیق این مطلب بر طریق وضوح از تحقیقات جناب مولانا استادی قدوه المحققین و افر المتطبیین [۱۴۴]، افلاطون الزمان، میرزا محمّد حکیم باشی تبریزی، الشّهیر بقبلی زید فضله، واضح و مبرهن است، و آن مطالب در کتاب ناصریه که از افکار و تصانیف ایشان است مندرج است.

نه این رساله را گنجایش آن تفصیلات، و نه این حقیر را قابلیت این گونه تحقیقات و مقالات است.

نعمت بی‌مرهم از فیاض بردهم بیاید آب از سرچشمه خورد

تا ز تشریح و ز تمثیلات اوخوش نمایی درک تحقیقات او

بالجمله، چنانی که در تدبیر رحم استدلال شده بود که اعضاء تناسل از جمله اعضاء رئیسه‌اند به جهت بقای نوع انسان، همان معنی در این مطلب نیز صادق است به مضمون خیر الکلام ما قلّ و دلّ. اولّ مراعات حفظ صحّت باید نمود، بعد تدبیر علاج در حالت حدوث سوء مزاج باید کرد.

### [نکته در امتیاز محل ورم در گرده]

نکته: هرگاه ورم در گرده باشد محسوس می‌شود در اسفل مراق بطن با وجع شدید، و اگر ورم در غشای گرده یا در مجاری بول است، محسوس نمی‌شود ورم، لیکن با وجع شدید است و قادر نیست علیل که راست بایستد و اگر حرکتی یا سرفه‌ای یا عطسه‌ای کند، وجع به هیجان آید و ممکن نیست او را خوابیدن بر بطن الّا بر پشت؛ و اگر ورم در گرده راست است وجع و ورم نزدیک است به کبد، و اگر در چپ است در اسفل مراق است و باشد که متألم شود با ورم کلیه، و رک؛ و پا سرد گردد و بول سفید باشد، بعد از آن سرخ گردد و معالج باید زود به علاج پردازد، زیرا که ورم کلیه صلابت را به سرعت قبول می‌نماید و بسا باشد که برء حاصل نشود و بدن نحیف گردد و مدقوق شود. هرگاه ورم صلب در کلیه مستحکم گردد، ورکین دقیق و ساق ضعیف شوند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۱

اطیاء متوجه شده‌اند که اگر خواهی ورم کلیه را معلوم نمایی امر کن علیل را که به روی شکم بخوابد، پس بردارند سینه او را اندک از زمین در این وقت، اگر احساس ثقلی معلق کند، کلیه متورّم است. سزاوار است نزد حدوث ورم در کلیه و مثانه، فصد و مسهل از اشیاء ملینه و ضمادات و حقنه از ملینات؛ و در وقت اشتداد وجع، مسکنات وجع مثل فلونیا.

### [قول جالینوس در اعلال کلیه]

و جالینوس می‌فرماید که اعلال کلیه در کلی محتاج است به فصد یک مرتبه از رجلین از مابض رکه و یک مرتبه از دست. و هرگاه در اولّ عارضه استنباط شود ورم در کلیه، محتاج است به فصد باسلیق. و آنچه مخصوص وجع کلیه است، فصد صافن است.

### [علامات قروح کلی و مثانه]

#### اشاره

ولی علامات بر قروح کلی، قطعه‌های تخم صغار است که با بول خروج کند.

و علامات قرحه مثانه، خروج اجسام قشوریّه [در] بول و مده، و وجع در زهار و عانه، و رایحه منکره؛ و علامت نضج، غلظ بول و کثرت رسوب محمود است.

قرص نافع قروح گرده و مثانه، و عسر بول با سوزش: تخم کتان، تخم خشخاش [۱۴۵] سفید، کتیرا، نشاسته قرص سازد؛ شربتی یک مثقال تا دو مثقال با طیبخ اصل السوس بدهند.

و هرگاه حادث شود در آلت بول خراج، احساس می‌کند علیل ثقلی معلق در آن طرف، پس باید علیل را به طرف راست یک مرتبه و به طرف چپ مرتبه دیگر بخوابانند، از صاحب مرض سؤال کنند که در کدام طرف وجع و ثقل می‌یابد، پس به ادراک او تدبیر همان طرف باید کرد از ضماد و کمداد و سقی بزور لینه پیش از نضج. و بعد از آنکه نضج شود خراج، طلا فرمایند روغن طیبخ

حلبه با طبیخ تین. و اگر اشتدادی داشته حرارت، سقاییت فرماید لعاب بزرقطونا.

و آنچه اختصاص به تفتیح دیله دارد، کرنب است و خطمی و انجیر و حلبه که ضماد ساخته بر آن نهند.

قرص موافق این حال: تخم خیار، تخم کدو و تخم خربزه، مغز بادام شیرین، افیون، بذر البنج، خشخاش به لعاب بزرقطونا قرص سازند. چنانچه حرقت شدت دارد با لبن بنوشند، و بدون حرقت بی لبن.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۲

ترکیب نافع بول و مدّه: تخم خربزه و تخم خیار شنبر، حبّ صنوبر، نشاسته، کتیرا، تخم کرفس بالسویه به قدر حاجت بنوشند.

زروق نافع حرقت مthane و قضیب: رغوه بزورات و تخم خطمی و به دانه و بنکو و صمغ عربی و سفیده تخم و شیر دختران.

قرص ملحم قروح کلی و مthane: گل ارمنی و رومی، دم الاخوین، کهربا، کندر، افاقیا، تخم خربزه، صمغ، نشاسته، گل سرخ.

مداومت کند به آب لسان الحمل.

بنادق بزور نافع است حرقت بول و بول و مدّه و عسر بول را: صمغ عربی، خشخاش، مرزنگوش، بادرنگ مقسّر، نشاسته، تخم کتان

هر کدام یک جزو، و تخم کرفس ثلث جزو به آب خمیر کند و بنادق سازد؛ شربتی یک درم با شراب خشخاش و ماء البزور

بنوشند.

### [نکته در علاج قروح]

نکته: در علاج قروح، اولاً باید استعمال ادویه منقیه مدّه و سخی که در قرحه است کرد، پس به قابضه کفایت نمود.

هرگاه قرحه بی‌ردائت و بی‌حرقت بود تخم خربزه با ماء العسل نافع است و اگر اثر کلی ظاهر نشود، نوشیدن پرسیاوشان با ماء العسل نافع است.

حقیر خود مکرر حرقت را که با بول مدّه بوده، اول تدبیر در رفع حرقت با آب هندوانه و دوغ گاوی و فصد باسلیق نموده و بعد از رفع حرقت، رفع علت را به غذا از عسل و شیر گرم و چلاو نموده‌ام؛ بالمّرّه مدّه را پاک نموده.

و دستور اطباء است در رفع مدّه، ادویه منقیه را با ماء العسل استعمال بنماید، از قبیل ادویه قویّه که در این باب مستعمل است ایرسا، فراسیون، زوفا با ماء العسل است.

و ضماد کردن از خارج به گل سرخ و عدس و حبّ کرسنه و آرد جو مطبوخ به خلّ، مانع عفونت و اتّساع قرحه است.

### [نکته در امتیاز میانه وجع قولنج و وجع حصات کلیه]

نکته: امتیاز میانه وجع قولنج و وجع حادثه از حصات کلیه به عسر البول است و رسوب رملی، که در قولنج نیست. و وجع حصات را شروع الم از ظهر است و وجع قولنج ظهور از مقدّم بطن [می کند].

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۳

سفوف مفتّ حصات: تخم کدو و خیار و بادرنگ و خربزه و خطمی و رازیانه، هر کدام یک درم، صمغ آلو دو درم، حجر یهودی نیم درم، کوفته با مطبوخ مزبور بنوشند. صفته: بذر خسک دو درم با دوازده درم آب بجوشانند تا نصف بماند و صاف کند و یک پیاله لعاب بزرقطونا بر آن افزایش و با پنج درم شکر بنوشد، و مواظبت کند تا یک هفته.

سفوف مفتّ حصات کلیه و مthane: مغز تخم خربزه، نانخواه، زیره، سعد، تخم کرفس، تخم ترب، مغز بادام تلخ، به وزن برابر بکوبد و یک مثقال با طبیخ پرسیاوشان بنوشد.

معجون مفتّ حصات و منقی او از کلی: مغز تخم خیار و خربزه و کدو و تخم کاکنج هر کدام پنج درم، حجر الیهود پنجاه درم به

عسل منزوع الزغوه بجوشانند؛ شربتی دو درم تا سه درم.

### البسایط در امراض گرده:

شراب هر یک از تخم کرفس و رازیانه و تخم کرفس جبلی و اسارون و فقاح اذخر و نانخواه و کاشم و انیسون. و وج دو درهم، بعد از دق و نخل [۱۴۶]، با آب معصور ترب با آب نخود سیاه مفتح سده کلیه است. خسک مفتت حصات است و آب جوشیده او بول بسته بگشاید. حجر الیهود نافع است ریگ کلیه و مثانه را؛ شربتی نیم درم به شراب ممزوج. کرسنه نافع عسر بول است.

مشکطرامشیع مفتت ریگ کلیه و مثانه است.

نارجیل نافع تقطیر است بول را.

شونیز با عسل و آب گرم نوشیدن سنگ کرده و مثانه بریزد و تقطیر بول را دفع کند.

جدوار درد گرده و مثانه را شرابا و طلاء سود دارد و سنگ هر دو بریزد و بر مثانه طلا کردن و در احلیل چکانیدن و با شیر تخم خیارین خوردن، بول بگشاید.

خولنجان درد گرده را فایده بخشد.

مر، درد گرده را مفید است.

سنبل نافع است علل کلی را.

خولنجان با آب سرد عجیب است بول در فراش را.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۲۴

### [نکته در مقلات بول]

نکته: هر چه تغلیظ دم کند، مقل بول و حابس افراط بول تواند شد مثل عدس.

و جاوشیر و سیسالیوس و عناب هر کدام یک درم با آب گرم چند روز خوردن، تقطیر بول را مفید است.

قرص نافع وجع و قروح مثانه و حرقت و عسر بول: بذر کتان، تخم خیار، کتیرا، خشخاش، نشاسته با آب سرد بنوشند.

### [قول ابقرات در تقطیر]

ابقرات فرموده که تقطیر می‌باشد از اعراض مثل قرحه یا خراج یا استرخاء عضله و یا از سوء مزاج مثانه. و می‌باشد این اعراض بر هشت قسم، و اقسام مزبوره یا از حدت اخلاط است و یا از قرحه‌ای است که حادث شود از حدت بول، یا از ضعف قوه دافعه است. و این اخلاط یا از قبل کلیه است یا از قبل کبد یا از قبل عروق که دفع شود به مثانه. و ضعف قوه یا به سبب ورم است یا سوء مزاج. و تقطیر بول که عارض خصیتان شود از برودت و رطوبت است.

### [نکته در جرب مثانه]

نکته: لازم دارد جرب مثانه دوام لذع و حرقت و قشور را با بول، در این حال احسن تدابیر، مثانه به لبن حلیب احتقان نمودن است.

اما عسر بول که به سبب ورم حار باشد با لهیب است و سرعت ورود علت؛ و از ورم بارد به عروض تدریجی تا حدی که اشتداد

کند ورم.

آبزن نافع عسر بول ورمی: بابونه، بیخ خطمی، شبت و روغن مالی به دوام از روغن بابونه.

ایضا نافع عسر بول از مده جامده با رطوبات غلیظه: مرزنجوش، برنجاسف، بابونه، اکلیل الملک، حلبه، برگ کرنب، حرمل، ورق الحمام.

ایضا نافع تقطیر البول: جاوشیر، سیسالیوس، هر کدام یک درم ناشتا با آب گرم بنوشد چند روز.

ایضا نافع تقطیر: بلوط منقوع و زخل [۱۴۷] خشک کرده، کندر، سماق، گلنار، سعد، مصطکی؛ شربتی سه درم.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۵

وقت یک مثقال اطریفل میل کنند. [۱۴۸].

و نیز مفید است خوردن یک درم تخم کرفس مدقوق.

معجون نافع اکتار بول: دقاق کندر، صعتر، شونیز، خولنجان هر کدام یک درم، حلبه مقلو چهار درم به عسل بسرشند؛ شربتی دو مثقال.

دوایی نافع بول الدّم: گل ارمنی، کهربا ده درم، اقاویا، گلنار، صمغ، عصاره لحيه التیس هر کدام سه درم، تخم کرفس، بذر البنج، هر کدام ده درم، ده قرص سازد و هر یکی را با رب قابضی بنوشد.

### [نکته در ذیابیطس]

نکته: ذیابیطس علتی است در کلی که در اصطلاح عرب آن را دولاب [۱۴۹] خوانند و این علت در کلیه و مثانه چون ذرب است در معده و امعاء. و این علت، سوء مزاج حازی است که عارض [۱۵۰]

فوائد الطفیه؛ متن ج ۱؛ ص ۱۲۵

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۶

می شود کلیه را. و هرگاه این مرض به طول انجامد، بدن نحیف می شود به حدی که می رسد به ذبول.

قرص نافع ذیابیطس: طباشیر، رب سوس، صمغ کتیرا هر کدام نیم درم، کافور، افیون هر کدام یک قیراط با آب بزرقطونا قرص سازد و با آب تمر هندی بنوشد.

و غذا رغبت کند از درّاج با آب غوره و ماهی. و عظیم النفع است در صاحب این مرض ادمان شرب آب فواکه قابضه، و نافع است فصد و عرق در حّمّام یابس و ضماد قطن و شکم به ضمادهای بارد و قابض. و فصد باسلیق و مابض بسیار نافع است.

سفوف نافع سلس البول: سنبل، سعد، اسطوخودوس، کندر مساوی؛ شربتی دو درم.

سفوف نافع سلس البولی که با عطش باشد، و حرارت و رنگینی در قاروره نباشد: کندر، بلوط، حبّ محلب، سعد، خولنجان، مژ، قرفه، وج، راسن یک جزو؛ شربتی سه درم.

فرموده است به ابو نصر خراسانی در وجع ظهر: پس شرط است در او که تدهین نماید به دهن سوسن بعد از آنکه گرم نماید ظهر را به نار و دلک، و بخوابد بر آن روغن یک شب و بعد از سه یوم به حّمّام رود.

و روغن سداب دافع است وجع ظهر و استرخای عصب را و مسخّن کلیه و مثانه و رحم بارده است. ایضا برگ سداب، آب و روغن کنجد با آتش ملایم بپزد تا آب فانی شود، بعد از تصفیه استعمال کند.

حقنه نافع وجع ظهر و کلیه: آب گندنا، آب سداب، روغن ناردین، پیه گوسفند هر کدام قدری، لعاب حلبه، نیم گرم کرده حقنه

نمایند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۷

## فی تدبیر امراض الخصیه

### اشاره

چنانی که اطباء متوجه شده‌اند علاج تامّ از برای ورم حارّ خصیه، فصد عرق کعب است و اگر حرارت شدید باشد ضماد از بذر البنج و آرد جو و کدو و برگ نی و آرد باقلا و روغن گل.

طلای نافع حکّه خصیه: سفیداب ارزیر شش درم، گوگرد سفید یک درم، افیون نیم درم، ممزوج کرده و در خلّ حلّ کرده، طلا کنند.

ضماد مسکن وجع خصیه و ورم فلغمونى: اکلیل الملک را بپزد با قدری آب، چنان که آب زیاد نباشد و با زرده تخم پخته و دقیق بذر کتان و میپخته در هاون بمالد تا جمع شوند و ضماد کنند.

ذرور نافع قروح ردیه عنقه در ذکر و نواحی آن: مازو، شیاف مامیثا، انزروت، گلنار، گل سرخ، اقماع رمان، مرداسنگ، صبر، کندر. بعد از سحق بلیغ پیاشد.

زروق نافع قرحه قضیب: آب لسان الحمل، روغن گل و شیاف ابیض محلول به لبن نساء و روغن زنبق جمع کرده در قضیب بچکانند.

طلای نافع ورم حارّ اثینین: آب عنب الثعلب و کاسنی و خرفه و گشنیز تر بگیرد و آرد جو و باقلا بدان خمیر کند و به روغن گل سرشته، به کار برد.

مرهم نافع زخم قضیب: سفیداب، مرداسنگ، کافور، موم، روغن گل هر کدام به قدر حاجت.

طلای رافع قوبای خصیتین: سفیداب هشت درم، گوگرد دو درم، مویزج یک درم با سرکه طلا کنند.

### [تذکره در انواع قیله]

### اشاره

تذکره: قیله چهار نوع است و قیله در لغت به معنی ریختن است چون ریختن آب بر ظرفی. و در این مورد مراد از [قیله]، قیله الماء و قیله الریح و قیله الثرب و قیله الامعاء است. نزول ماء را به خصیتین نامیده‌اند ادره و فتق. و اطباء ادره الماء را شرح فرموده‌اند به ادره الدوالی. یعنی انصباب رطوبات فراوان به سوی عروق خصیتین.

و قیله اعمّ از آنکه چهار نوع است نامیده می‌شود به اسم خاصّ و مراد از او یعنی فتق. و صاحب نهایه لفظ ادره را شرح فرموده که ادره به ضمّ به معنی نفخه در خصیتین است و به فتح که ادره بود [نیز] خوانده‌اند. و صاحب جوامع التّدبیر فرموده‌اند که هرگاه ورم صلب باشد در صفاق و اریبه، موسوم است به قیله الحمی؛ و هرگاه باشد در صفن، گفته می‌شود قیله الماء؛ و هرگاه ثرب یا معاء نازل شود به صفن گفته می‌شود قیله الثرب و المعاء؛ و هرگاه حادث شود دوالی، خوانده می‌شود قیله الدوالی.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۸

### [علاج‌های ادره و فتق]



و مراد حقیر در این شروح و اقوال، اطلاع بر اصطلاحات است و فی الحقیقه مراد از قیله، فتق است و مراد از فتق، بزرگ شدن صفن است به اعتبار نزول ثروب و معاء. و نیست علاجی در آن به استعمال ادویه و اضمده، مگر در اطفال رضیع؛ چنانی که در این باب متوجه شده‌اند جناب مولانا استادی میرزا محمّد حکیم‌باشی تبریزی مشهور به قبلی در کتاب ناصریه در نسخه معالجات، همین مطلب را.

و فی الحقیقه چنانچه اهالی فنّ طبّ را فطانتی بود و مرادشان غوررسی و معالجه کامل باشد باید رجوع به دستورات ایشان نمایند که انصاف، به این اوقات نسخه‌ای بدان جامعیت و قواعدی بدان تمامی از هیچ‌یک از اطباء و حکمای ایران جمع نفرموده، زیرا که کتب متقدمین و متأخرین آنچه را که در قواعد طبیعیه و صور تشریحیه ذکر فرموده‌اند همه به ظنّ و قیاس بوده و اگر هم در مراتب تشریح ذکری فرموده‌اند ناقص و ناتمام بوده، تا این زمان که مولانا سابق الذّکر با رأی رزین و افکار دوربین و آلات ذرّه‌بین، تمامت علم تشریح را در مقام تتبع و استقراء از کتب حکمای فرنگ به تعینات حسی معین فرمودند. و واضح است استدلالی که به حسّ شود در باب تشریح ابدان، لازم برهان و دلیل نخواهد بود؛ لیک چون بنا بر ضابطه، استادان ادویه و ضمادات معمول بیمارستان را بیان فرموده‌اند، حقیر نیز چندان که لازمه این مختصر است عرض می‌نماید.

ضماد معمول در اطفال که احتمال نجات می‌رود: جوز السّرو مسحوق، قشور کندر، انزروت بالسّویه در محلول غری السّمک با خلّ جمع کنند و بر خرّقه طلا کرده ضماد نمایند، و از حرکت‌های عینفه اجتناب کنند.

ضماد ارده ریحی: مصطکی، انزروت، کندر برابر در محلول سریشم مذاب در نیبذ مویز جمع کرده، طلا کنند و بر بالای آن کاغذ گذاشته.

ضماد محلّ ماء ادره الماء: فلفل، حبّ الغار، بوره، موم، زیت.

و گفته‌اند خوردن نانخواه و جوز السّرو دو درم با آب گرم چند روز نافع ریح غلیظی است که عارض می‌شود خصیه را.

تخم پیاز به روغن بریان کرده با شکر سرخ خوردن، باد خصیه را دفع کند.

معجون نافع فتق: برگ سداب، زیره، نانخواه، تخم پنجکشت [۱۵۱]، پودنه، بوره اجزا را مساوی، افیمون به مثل مجموع، با عسل معجون کنند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۲۹

ضماد جهت فتق: سریشم ماهی را در آب حلّ کنند؛ مرّ صاف، صبر زرد، حضض، مادّه را نرم کوبیده و با سریشم مخلوط نمایند و ضماد کنند و برنارند تا خود بیافتد؛ مجرب است.

### [نکته در سیلان منی]

نکته: سیلان منی یا از ضعف قوه ماسکه یا از رقت بدون انعاظ است، و اگر باشد از تشّجی که عارض می‌شود در آلات منی در آن حالت با انعاظ است و اگر ضعیف شود قوت به سبب برد و بیس، کم می‌شود انعاظ و منی و شهوت. و هرگاه از حرارت و بیبوست باشد، انعاظ و شهوت بسیار و انزال قلیل است؛ و هرگاه از برودت و رطوبت باشد، شهوت و انعاظ کثیر، و ماء رقیق است.

قرص قاطع کثرت منی: گل سرخ، افاقیا، مازو، تخم خرفه، سفوف به عصیر کزّاث.

سفوف نافع در سیلان منی و سرعت انزال: تخم سداب سه درم، فرنجمشک، اصل السّوس هر یک دو درم، گلنار، گل سرخ هر کدام یک درم و نیم؛ شربتی دو درم در آب غوره یا دوغ.

ایضا نافع سیلان منی که از حرارت و بیبوست باشد: بزرقطونا، تخم کاهو هر یک دو درم، تخم خرفه سه درم، تخم گشنیز یک درم و نیم، ناشتا با جلاب بنوشد.

ایضا که قطع شهوت جماع کند از مردان و زنان: شهدانه، تخم خرفه، تخم کاهو، تخم شبت هر کدام یک جزو، نیلوفر دو جزو؛ شربتی سه درم به شیر تخم خرفه بنوشد.

### [معالجات و تدابیر باه]

#### اشاره

دوا که منی زیاد کند: مغز فندق کوفته، قدری شیر. و قدری بیزد تا ثلث شیر برود و ناشتا تا چند روز تناول نماید. غذای منعظ: پیاز سفید را مطنجن کند و در روغن گاو برشته نموده، زرده تخم مرغ بر آن بریزد و پاشد بر آن نمک و حلتیت، میل کند.

ترکیب ملذذ: عاقرقرا، مویزج، دارچین کوفته و به حریر بیخته، به عسل [و] زنجبیل مرّی بسر شد و حبّ‌ها سازد مثل فلفل. پس در زیر زبان نگاه دارد، وقت حاجت بر ذکر مسح کند.

دهن منعظ: فریبون تازه خوب یک درم، عاقرقرا، مسک هر کدام نیم درم بکوبد و با روغن زنبق در ظرفی کرده نگاه دارد. وقت حاجت بر مراق و مذاکیر بمالد.

ایضا زنجبیل، دار فلفل، تخم زردک مساوی کوفته با زرده تخم مرغ آمیخته تناول نمایند.

طلای مقوی ذکر و معین باه: زهره گاو سه درم، عسل پنج درم مخلوط کرده بر ذکر بمالد.

حبّی که امساک منی کند: دارچین، کبابه، زنجبیل برابر با عسل حبّ سازد و در وقت مباشرت در دهن نگاه دارد.

فوائد الطیفیة، متن ج ۱، ص: ۱۳۰

رازی گفته دو درم بوره به غایت سحق کرده با سه درم روغن زنبق ساییده بر قضیب بمالد انعاظ تمام آورد؛ و آنچه در سحق مبالغه شود قوت او در انعاظ تمام تر است.

#### البسایط در باه:

بذر کتان محرّک جماع است خصوص بدین دستور که عسل را به آتش ملایم معقود کند، پس بذر کتان مقلوی مسحوق با اندک فلفل بیامیزد و به خوردن مداومت نمایند و گفته‌اند:

هذا دواء محرّک الجماع بعد الیأس.

تخم شلغم و بیخ آن فزاینده منی است.

جوز و حلبه و خسک و هلیون و لبن و هر یک از لبوب با شکر و لسان العصافیر و مغز قرطم و شقاقل و بهمنین و شیر پخته و تخم ترب و گوشت خروس چاق و زرده تخم مرغ خصوص با تخم زردک و همچنین با تخم جرجیر و نمک و سقنقور و خوردن باقلا با زنجبیل قوی است در انعاظ.

شرب حرمل محرّک باه می‌شود.

خوردن نیم درم قرنفل مسحوق با لبن حلیب ناشتا مقوی جماع است.

روغن منعظ: روغن نرگس و روغن خیری هر کدام چهار درم، فریبون نیم درم، نظرون یک دانگ حلّ کنند و وقت حاجت بر ذکر و عانه بمالند؛ و بعضی گفته‌اند یک هفته در آفتاب بگذارد.

جوهر مشهور به گنه گنه قوت باه زیاد نماید روزی یک نخود تا دو نخود.

فراش و طرف موافق، اقوی از ادویه مذکوره است.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۳۱

### فی تدبیر البخر و امراض الاطراف

قرصی که بوی بغل و جمیع بدن را خوش بو کند: گل سرخ، مسک، سعد، سنبل، شب، مژ هر کدام پنج مثقال کوفته با گلاب اقراص سازد و موضع را طلا کند.

و سفوف کردن ابهل با سلیخه هر روز نافع است نتن عرق زیر بغل و تمام بدن را.

و همچنین خوردن انوش دارو مفید است.

برگ مورد، عرق زیر بغل را حبس نماید.

گل سرخ، صندل، [در] گلاب ساییده، بر زیر بغل مالده جهت حبس عرق مفید است تمام بدن را؛ و بهتر تدبیر جهت تمام بدن آن است که اجزا را بجوشاند و جامه را هر گاه کتان بود اصلاح است بدان تر کند و بپوشد.

دوایی که بوی بغل و هر عضو که بدبو باشد چون طلا کنند خوش بو کند و اگر حبّ ساخته در دهن نگاه دارد نتن آن را دفع کند: بسباسه، عاقرقرا به وزن برابر با گلاب ترتیب دهد.

و فسادی که از عرق در زیر بغل به هم رسد مرداسنگ دفع آن نماید، باید با گلاب طلا نماید.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۳۲

### فی الاورام و الطاعون

از قراری که جالینوس فرموده طاعون ورمی است حارّ که ظاهر می شود در ابط و رقبه و اریبه، و قرحه می نماید تحت جلد را سریعا و منبسط می شود ورم شدید؛ و حمی و قشعریره از جمله لوازم اوست.

هرگاه در ورم طاعون، خفقان قلب قوی گردد آب گرم و طبیخ شبت و بابونه نطول بر موضع علت کردن، ماده را به موضع علت کشد و تحلیل دهد.

اطباء منع فرموده اند در ورم طاعون فصد را و ادویه رادعه را؛ زیرا که فصد انصراف می دهد خلط سمیه را به تمامت عروق و اسباب تعفن کلّ بدن می شود؛ و ادویه رادعه ردع مواد منصبه می نماید به سوی اعضاء رئیسه و فی الفور اسباب هلاکت می شود؛ چنانی که جناب شیخ الرئیس در باب اورام مغابن، منع ادویه رادعه فرموده.

علی هذا دستور آن است که در چنان موادّ اولاً بادکش ملایم به قدر طاقت مریض نمایند، و اسفرزه با سفیده تخم مرغ و سرکه ضماد نمایند تا وقتی که جذب ماده نمایند تمامت خلط سمی را به موضع معوف [۱۵۲]، و بعد از آن نضیج نمایند از نطول آب فاتر.

و منع نمایند اضمده بارده بر ورم را، لیک بر اطراف ورم مجوّز است طلا از گل ارمنی و سرکه. و جایز شمزند طلاهای بارده بر سینه و حوالی قلب از صندلین و گل سرخ و کافور و گلاب.

و لخلخه فرمایند از ادویه مذکوره به اضافه سرکه.

و اشربه حامضه از قبیل به لیمو و شربت نارنج و فواکه و اترج نافع است؛ و عرق بیدمشک و عرق گاوزبان با هر یک از اشربه [حامضه مذکور] نافع است.

و سکنجبین آمیخته با گلاب مانع عفونت است.

غذا از آش عدس موافق است.

و اگر محتاج به نضح باشد پیاز نرگس در ماء العسل و اندک روغن سوسن پخته، منضح است. و صابون با انجیر سرشته، منضح و مفجر است؛ و بعد از انفجار، بقیه مده را باید تحلیل داد و جراحت پاک نمود. طلا از مویزج و عاقرقرا و بوره و عسل نافع است. معالجین هند استعمال می‌نمایند در تحلیل این ورم، صبر و نمک و طبرزد را.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۳۳

[۱۵۳] روغن که دست را ملایم کند و ترقیدگی را سود دارد: پیه گرده بز، موم سفید [۱۵۴]، گلاب، انزروت، مشک به طریق مقرر بسازند.

## امراض جلد و ظفر

### اشاره

و ترقیدگی سر انگشتان را شجر ف مسحوق مخلوط به پیه مرغ مالیدن مجرب است. و گفته‌اند خشکی دست را زهره گاو و حنا و کتیرا به هم ممزوج کرده بستن نافع است. و انگشت سرمازده را اشق محلول مخلوط به حنا فایده دارد. و انگشت سرمازده پا و دست را که به جهت برودت هوا متورم شده، شلغم مطبوخ با روغن گل ممزوج نافع است؛ و اگر احتیاج به قوی‌تر دوا افتد دست در طیبخ شلغم و گاه گندم و بذر کتان و سبوس و بابونه و اکلیل الملک و کرنب بنهد. شقاق یدین و رجلین را شرب طیبخ سرطان نهری با آب و شکر چند روز متواتر، و مالیدن موم سفید و روغن بنفشه مفید است. نقط ابیض اظفار را این دوا نافع است: مصطکی مدقوق مخلوط با ملح جریش. و برص اظفار را باید طلا کردن به زرنیخ سرخ و زیت و بذر کتان. و حلبه مخلوط به موم و عسل نیز برص اظفار را مفید است. و وجع اظفار را به نشاره عاج مطبوخ ضماد کردن با فقاخ آس نافع است. زهره گاو با جرجیر در سرکه، صفرت اظفار را ببرد. دوائ مسقط اظفار فاسده، بی‌اذیت: مژ، جاوشیر با مویز بی‌دانه بکوبند و ببندند.

### داخس

### اشاره

داخس خراجی است در جانب ناخن، با وجع و گاه بی‌وجع با سیلان مده رقیقه منتنه. چون ابتدا بروز کند و صغیر باشد، عقص مخلوط به عسل مسکن و مانع است جمع شدن آن را؛ و اگر جمع شده باشد باید به نشتر باریکی شکاف زد و ملایم فشرده تا فضول از آن دفع شود، پس ضماد کردن به عدس یا به گل تر و یا خشک یا گلاب و دقیق ترمس با عسل اصلاح نماید او را. و اما داخس متفرح را مرهم زنگار مفید است مخلوط به مرهم سفیداب. و انزروت بر آن گذاشتن

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۳۴

و خرقة به گلاب تر کرده بر آن بستن نافع است. و مقرر فرموده‌اند داخس را به طلا کردن بزرقطونا با سرکه و گذاشتن انگشت در آب سرد چندان که بی‌حس شود.

## [قول محمد بن زکریا در داخس]

محمد بن زکریا می‌فرماید که موافق دیده‌ام مرهم سفیداب و [مرهم] کافور و مرداسنج و افیون را در کلّ اوقات از برای داخس. و فرموده‌اند دوايي که اخذ شود از صبر و گلنار و عفص و حضض، بری می‌نماید داخس را. طلا که منع عرق دست و پا کند: نانخواه، جوز بوا، کات هندی برابر با روغن گل کرده بمالد. و خوردن معجون مخلصه مانع است درور عرق را مطلقاً.

## [جرب و حگه]

ایضا که جرب بدن را نافع است: مرداسنج، قنبیل، زردچوبه، برگ دلفی، هر کدام یک جزو در دو جزو روغن گل و یک جزو سرکه سحقی بلیغ کرده، بر جرب دست و پا بمالد. ایضا جرب غلیظ الخلط بلا حرابرا [۱۵۵]: گل سرخ یک جزو در سرکه تند سحقی کند چنان که مثل عسل غلیظ گردد، پس نیم جزو گوگرد مسحوق با آن بیامیزد و در حمام بر جرب دست و پا و یا هر عضوی که جرب داشته باشد بمالد و بعد از آن با آرد نخود بدن را بشوید.

انتفاخ و خاریدن و سوزش انگشتان که به سبب احتقان فضلات و بخارات بود به واسطه برودت.

علاج: هر روزه خوردن گلکند و سکنجین بزوری نافع است.

ایضا حگه که در بدن در خریف و شتا به هم رسد، طبیخ از آب گرم مالح با چغندر، پس تریخ به روغن بان مفید است؛ و اگر افراط کند در انگشتان ضماد کند انجیر مدقوق با زیت و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و تخم کتان و عدس؛ و یا بجوشاند و انگشتان بدان نهد و هرگاه کبود رنگ شود بیشتر زنند تا خون برآید.

و آنچه ملاحظه شده در اقسام حگه بدن و اطراف، نافع اخراج خون است از رگ باسلیق. هرگاه از احتراق دم و صفرا بود تکرار نمایند در فصد به ملاحظه خلط دم. و الا اگر احتراق بلغم و یا خود خلط سودا بود یک دفعه گشادن عرق باسلیق کفایت می‌نماید.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۳۵

و بعد اطلیه موافقه از ادویه در قوباء: حقیر در قوباء خود تجربه نموده صمغ درخت آلوچه و حنا را با زردچوبه محرق مفید دیده. و دستور اطباء ادویه‌ای است که مذکور است و جرب را نیز مفید است: راتینج، حب القلت، زردچوبه محرق، حنا، زبیب مقتول، شیطرچ هر کدام قدری به مساوات با روغن گاو سرشته بمالد؛ و شیطرچ به نسبت به سایر ادویه کمتر باشد، و این اطلیه در بهق ابیض نیز مفید است.

و اگر صاحب مرض قوباء طفل بود، عدس و گل سرخ به روغن گاو کهنه طلا نمایند.

علی ای حال معالجات مزبوره بر سیبل اختصار و لایق حال این رساله می‌باشد و الا حسن در کلام و ذکر اورام و بشور آن است که بر سیبل تفصیل باشد.

اختصاراً معالجات متداوله عصر در امراض عارضه از سودا- من أی نحو کان- استعمال منضجات از ماء البزور و مسهلات موافق خلط غالب و ماء الجبن با اشربه و سکنجین افتیمونی و شرب چوب چینی- بما یوافق حال المعلول- و بعد از تنقیه طبیعت از اخلاط ردیه، موافق است اصلاح نمودن به اطلیه- بما ذکره- از قبیل ادهان و ادویه مستعمله مسطوره.

قال ممّا جرّب فی شعر الابطان ینتف و یطلی بشحم الدجاج فانه ینقص کلّ مرّه حتّی لا یبقی شیء البته و الدلک بالسورنجان بعد التّف یطل الشعر البته.

طلا از بذر البنج و افیون و خلّ نیز مبطل شعر است.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۳۶

## فی تدبیر امراض المفاصل و العرق النسا

### اشاره

چنانی که استادان متوجه شده‌اند اعراض لازمه این اعلال را واحد شمرده‌اند، من ایّ خلط کان. در وقتی که واقع شود علت در مفصل ابهام قدم، می‌باشد نقرس؛ و هرگاه واقع شود در مفصل و رک، می‌نامند عرق النسا که تسمیه عرض و مرض به اسم عرق است که او را نسا خوانده‌اند؛ چنانچه واقع شود در فقرات ظهر، ظاهر می‌شود وجع و می‌خوانند حدبه؛ و اگر واقع شود در مفاصل مطلقا، می‌خوانند وجع المفاصل.

و می‌شود که وجع مفاصل عامّ باشد و یا عامّ نباشد در عضو مخصوص یا احد شقی بدن.

چنانچه معالج، دلایل حرارت به دست آرد مبادرت ورزد در اخراج خون از رگ باسلیق که نفع بلیغ دارد و سقاییت مطبوخی از هلیله و سورنجان و شاهتره و گل سرخ و سنا؛ و جوب معموله سورنجان. صفت: صبر، مقل، سورنجان. و هرگاه به علت غلبه خلط صفرا بود، ریوند نیز اضافه نمایند. و واجب است که غذاهای لطیفه جید الکیموس بدهند و منع فرمایند صاحب آن حالت را از جماع.

و هرگاه مدبّر دلایل برودت حاصل نماید، استعمال نماید ادویه مقیّنه و استعلاج فرماید در هفته یک بار به قی، البته پس از آنکه نضح آورده باشد خلط را به سقاییت گلگند و سکنجبین اعمّ از ساده و یا بزوری، و ماء الاصول و البزور.

### [قاعده در استفراغ در اصحاب مفاصل به حسب خلط غالب]

قاعده: استفراغ دستور فرموده‌اند اطباء اصحاب مفاصل را که غالب باشد در آن خلط صفرا به مطبوخ هلیله و اجاص و تمر هندی و شاهتره و افسنتین و صبر و سقمونیا. و در وقتی که غالب بود خلط بلغم استعمال فرموده‌اند غاریقون و حبّ الثیل و مقل و اشق و سکینج و صبر. و زمانی که غالب بوده باشد سودا، پس به افیتمون و خربق اسود و بسفایج. و هرگاه اشتدادی در قوت ادویه بخواهند، اضافه کنند هلیله سیاه و حجر ارمنی و سنا و اسطوخودوس؛ به اعتبار آنکه این ادویه اشتراک دارند در دفع اخلاط غلیظه به خصوص بلغم؛ و همچنین است غاریقون.

دوای مسهل خلط اسود مستعمل در عرق النسا که از خون بلغم غلیظ حادث شده: افیتمون دو مثقال با ماء العسل بنوشند.

حقنه نافع عرق النسا: ایرسا، ماء العسل در وقتی که خلط سودا بود.

و اکثر معالجین عصر و زمان، استنباط حرارت عرق النسا را به فصد و سقاییت آب غوره علاج فرموده‌اند و همچنین مفاصل را.

و استعمال حبّ سورنجان را با ترکیب ریوند خود مکرّر نافع دیده.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۳۷

ضماد مسکن وجع مفاصل و عرق النسا و نقرس که در ساعت تسکین حاصل نماید: حلبه را با آب و سرکه بجوشانند تا مهرا شود، بعد از آن عسل را بر آن مخلوط کرده و مرتبه دیگر بجوشانند، به حدی که ضماد توان کرد، پس بر موضع وجع گذارند و ببندند و تا سه روز نگشایند.

و چنانچه موضع مفاصل، متورّم و با وجع باشد در ابتدا اطلیه نمایند از سورنجان و گلاب و ریوند، و در زمانی که وجع تسکین

نماید اطلیه نمایند از فلوس خیار شنب و روغن بادام و سفیداب قلع.

و روغن ریحان مفید است اوجاع مفاصل را خصوص درد زانو را. صفت: آب ریحان دو جزو، روغن کنجد یک جزو، در آتش ملایم بجوشانند و طلا نمایند.

ضمادی که عظیم التفع است در اوجاع مفاصل از جهت تحلیل و جذب ماده از عمق به ظاهر: تخم سداب بزی، حب الغار، انجدان، بوره، شیخ ارمنی، قردمانا، شحم حنظل، نانخواه هر کدام چهار جزو، گوگرد سه جزو.

### [نکته در اوجاع مفاصل]

نکته: بدان که اوجاع مفاصل چنانی که عرض شده، از یک جنس اند و به حسب موضع و مکان هر یک را به نامی خوانده‌اند. و جمعی را حقیر در مقام تتبع و استقراء در کتب دیده‌ام که تفریق کرده‌اند میانه وجع و رک و وجع نسا، و حقیر نیز در آن قول تصدیق دارم، بدین نهج که اگر وجع در نفس و رک باشد موسوم است به وجع و رک، و اگر از و رک ممتد شده تا زانو و یا کعب موسوم است به وجع نسا.

و استادان در معالجه هر یک شروخی مفصل ذکر فرموده‌اند که لایق حال این رساله نیست.

علی هذا اختصارا در باب هر یک از امراض وارده مذکوره، معالجه‌ای بر سیل اختصار ذکر شد.

دوای منضح خیارک: تخم کتان، تمر هندی، حلبه، پخته ضماد نمایند.

ایضا که در نضح و انفجار مدد نماید: گل خطمی با اندک آب پخته، به روغن گاو آمیخته، بر موضع متورم ببندند.

مرهم نافع شیخ در درد رکبتین و ریح آن: مغز حب خروع با روغن گاو و عسل و روغن کنجد ممزوج کرده، بر عضو ببندند.

ایضا ورم زانو را مفید است: جو، پشک گوسفند با سرکه سرشته، ضماد نمایند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۳۸

روغن محلل اخلاط را کده در زانو و پشت و مفاصل: حنظل در آب بپزند و صاف کنند و با مثل آن روغن زیت بجوشانند تا آب فانی شود، پس تقویت دهند دهن را به جند و فریون و میعه سائله، بر موضع نهند.

### [نکته در علاج نقرس]

#### اشاره

نکته: هرگاه هیجان کند در نقرس وجع، اگر بی‌ورم باشد با حرقت شدید، اجتناب باید کرد از اشیاء مسخنه و استعمال کرد مبرده مغریه مثل قطف [۱۵۶] و خیار و کثری و مثل آنها. و دفع صفرا باید کرد به استعمال و سقاییت بزرقطونا و بقله الحمقاء، و در این مورد که علت از صفرا بود اطباء منع از خون فرموده‌اند و گفته‌اند این علت از صفرا حادث می‌شود نه از خون، که اگر با ورم می‌بود از خون بود. پس در این صورت تدبیر به تنطیل است از آب و روغن گل و موم و عصارات بارده تا تسکین حرقت و حرارت شود. طبیح نافع نقرس حارّ و منقی بدن: هلیله زرد، تربد ابیض، بسفایج، سناء مکی، شاهتره، سورنجان، تخم کاسنی، تخم کرفس، رازیانه، گل سرخ هر یک به قدر حاجت. جوشانیده، صاف نموده بنوشد.

حب سورنجان صغیر از برای کسی که مکروه باشد او را خوردن مطبوخ: صبر زرد یک درم، سورنجان نیم درم، محموده ربع، گل سرخ یک دانگ. حب ساخته بلع نماید.

### [دستور در علاج نقرس]

دستور: هرگاه نقرس با ماده باشد علامت او لزوم ورم است، ابتدا باید کرد در علاج اولاً به فصد، بعد از آن به اسهال. و اما در نقرس حادث از صفرا اولاً باید استفراغ نمود به اسهال صفرا و بعد از آن به ترطیب بدن، و تسکین حدت لذع صفرا نمود به اغذیه رطبه بارده.

### [تذکره در علاج داء الفیل]

تذکره: در علاج داء الفیل لازم است در او اولاً به مبادرت به فصد و بعد از آن منضجی از طبیخ سورنجان و بعد اسهال به قی. ولی آنچه خود حقیر در خدمت استادی جناب میرزا رضی مشاهده نمودم اصلاح مرض داء الفیل را به استعمال حب مسهل مذکور یافته: شحم حنظل، نمک هندی، حب الثیل، غاریقون و تربد به مساوات کوفته حب سازند؛ و قدر شربت [آن] از نیم مثقال تا هیجده نخود [است].

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۳۹

ولی در طریقه اختلاط ادویه مذکوره، مراعات بر آوردن وسط غاریقون را باید نمود و او را باید در الک سایید، و نمک هندی را تراشید تا سرخی و آثار روی او قلع شود و بعد کوفت. و [باید] وضع نمود رماد گرم را و ترمس و نظرون و پشک بز و دقیق حله بر موضع ورم. دوائی دافع عرق پا [۱۵۷]: زاج در آب رماد گرم حل کرده بمالد، همچنین برگ مورد و عصاره مورد و ساییده سفال تنور کهنه مفید است.

دوائی نافع شقاق پاشنه: مازو را نرم ساییده و با پیه گداخته مخلوط کنند و بر شقاق چسبانند، و همچنین است سفیداب ارزیز و روغن سندروس.

تدبیر نافع سحجی که از رکوب در هر موضع واقع شود: اول وضع خرقة مبلوله به گلاب بارد است بر موضع تا حدتش را تسکین نماید، بعد از آن گل ارمنی را در گلاب ساییده، طلا نماید. دوائی نافع شقاق کعبین و میان انگشتان: بادنجان زرد شده در بوته را بگیرند و با روغن بذر کتان بجوشانند تا مهرا شود و صاف کنند و با موم، مرهم ساخته به کار برند.

### السیاط در اوجاع مفاصل:

طلا کردن کف پا به سحق دارشیشعان موجب درور عروق از بدن است. [۱۵۸].

کمد کردن به طبیخ اسطوخودوس مسکن اوجاع مفاصل است.

زبل گاو هرگاه بسوزانند و با زیت بر نقرس مالند نافع است، و اگر با سرکه بر زانو بزدند مسکن ورم و وجع است.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۴۰

بذر کتان مدقوق مخلوط به عسل و موم بر ناخن بستن، محسن لون و مزین بر حسن اوست.

روغن شبت نافع است اوجاع مفاصل و آلام عصبانیه را.

خوردن سه درم روغن جوز هر روز تا یک هفته نافع است وجع ورک را.

دقیق ترمس با سرکه مسکن وجع مفاصل بارده است، و حازه را نیز مفید است.

کبریت را با سرکه گرم کرده بر نقرس ضماد نمودن نافع است، و همچنین طلا کردن نقرس مفاصل را به خیار شنبدر.



و روغن نارگیل بلیغ النفع است در ریاح ظهر و ورکین و رکبتین، و محلل بلغم است.

شرب نیم مثقال زراوند مدحرج هر شب نافع است اوجاع مفاصل را.

ضماد کردن شیطرچ نافع است وجع ورک را.

سنا نافع اوجاع مفاصل از صفرا و بلغم و نقرس است و هر گاه نیم اوقیه در ... [۱۵۹] اوقیه زیت بجوشانند و بنوشند، مخرج خلط خام از پشت و ورکین است.

سندروس مسحوق مخلوط به روغن گل نافع شقاق یدین و رجلین است.

ضماد کردن کف پا به برگ کنار دافع است حرارت آن را.

صابون با مثل آن حنا بر زانو بستن وجع را ساکن نماید.

عنبر محلول در روغن بر فقار ظهر مالیدن مسکن جمیع اوجاع عصب است.

ضماد کردن تخم ترب نافع وجع مفاصل است.

قسط مسکن است اوجاع بارده در عضل و همچنین طلای روغن او.

ضماد کردن هندباء نافع است وجع نقرس را، و شرب او از تخم و بیخ عظیم النفع است بدن را.

تمام شد معالجات اعضاء سبعة آلیه در دار الخلافه طهران در پانزدهم شهر شعبان المعظم در سنه هزار دویست هفتاد و هفت [۱۶۰]، ولی از آنجایی که ترتیب و ضابطه استادان در بیان تدبیر و معالجه از فرق الی قدم، مراعات هر عضوی به انفراد شده و حمیات عارضه‌ای است عام، بعضی به و تیره‌ای که در دست دارند حمی را چون عرضی است عام، ذکرى جداگانه فرموده‌اند. حقیر نیز به مراعات رأی بعضی استادان در جزو خاتمه علی حدّه ضابطه و عرض داشته‌ام و به کلیتی مختصر پرداخته‌ام تا متناظران را در خاتمه به اعتبار بصیرت قلبی در حقایق وجود، انتباهی دست دهد که اسباب بصیرت شود.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۴۱

## فی الحمیات

### اشاره

بدان ای معالج که حمی عارض نشود در طبیعت آما از حرارت غریبه. بنا بر مقدمه که در بیان کلیه عرض شده است که بنی نوع انسان را نظر به حکمت بالغه باری - جل و علی - منقصتی در اصل خلقت و مبدأ فطرت نیست، زیرا که خلقت هر موجودی صورت نبندهد مگر از انعقاد منویّت دو شخص که در یکی قوه فاعله بود و در دیگری قوه منفعله، و حصول به این مدعا حاصل نشود آلا بر آنکه معلوم نماییم که آن منی خارج از رطوبت و حرارت اصلیه معتدله نخواهد بود، زیرا که هر ماده، قابل فیوضات حقیه و توجه نفس ناطقه نگردد مگر آنکه در حالت خود معتدل بود.

و اعتدال حاصل نشود در اخلاط جز آنکه از شائبه رطوبات بلیه و حرارت خارج بود تا فائز به فیوضات حقی و قابل به افاضه قل الزّوج من امر ربی گردد. و بیايد دانست که مراد از این اعتدال، اعتدال فرضی است نه حقیقی، پس بنا بر این که اصل خلقت صورت نبندهد مگر از اختلاط اخلاط اصلیه معتدله، نشاید بی واسطه، عرضی و بی جهت، غرضی او را دست دهد. پس حافظ صحت هر گاه به تدابیر اغذیه و اشربه موافق مزاج هر صاحب مزاج کوشد حکما منقصتی روی ننماید و هر گاه سوء تدبیری شود لاعلاج بنا بر ضدیت مزاج غذا، طبیعت از حالت اصلی بگردد و تغیر پذیرد.

بناء علی هذا عرض می‌شود که حمّی حرارتی است غریبه که منبعث می‌شود در قلب و مشتعل می‌گردد و از طریق شرابین به جمیع بدن می‌رسد و چون فضای بدن از سه جنس - که آن ارواح و اخلاط و اعضاء باشد - بیش نیست، پس لاعلاج باید حرارت غریبه در یکی از این [سه] اثر نماید تا اسباب حمّی گردد.

پس هرگاه آن حرارت اوّلا و بالذّات تشبّث در ارواح نماید و بالعرض سرایت در اخلاط و اعضاء کند آن حمّی را حمّای یومی نامند؛

و هرگاه اوّلا و بالذّات تشبّث در اخلاط کند و بالعرض سرایت به ارواح کند آن را حمّی خلطی [۱۶۱] گویند؛  
و هرگاه اوّلا و بالذّات تشبّث در اعضاء بود و بالتبع آن ارواح و اخلاط گرم شود آن را حمّی دقّی [۱۶۲] نامند.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۴۲

پس معلوم می‌شود که اجناس الیه حمّی سه جنس است و در تحت هر یک انواعی چند؛ مثلاً حمّی یومی را اقسام است که او نیز یا از اسباب خارجه است مثل برودت هوای بارد و یا حرارت شمس و یا نزول آب‌های گرم معدنی و یا مصادفت با ثلوج، و یا از اسباب داخله است چون عدم هضم غذا و یا وجع عضوی از اعضاء و یا نزولی از دماغ و یا ترک عادات طبیعیه.

### [حمّیات خلطی]

اما حمّی که سبب آن عفونت اخلاط بدن است به واسطه حرارت غریبه، آن عفونت یا داخل عروق خواهد بود یا خارج عروق که معده و طحال و مراره باشد، هرگاه داخل عروق بود حمّی لازم بود و هرگاه خارج، حمّی دایر.

نکته: چون اخلاط بدن زیاده از چهار خلط - که دم و صفرا و بلغم و سودا باشد - بیش نیست و دم نیز در میانه اخلاط در خارج عروق نمی‌باشد پس حمّیات عارضه از دم تواند که به جهت کمیت و غلیان آن، و یا عفونت - که کیفیت اصلیه آن تغیر پذیرد - باشد؛ پس هرگاه عفونت اسباب تغیر شود مطبّقه خواهد نمود و هرگاه به واسطه کمیت و غلیان بود او نیز از دو شقّ خارج نخواهد نمود، یا غلیان او در کلّ عروق بود که سوناخوس نماید، و هرگاه غلیان در حجابات بود و اسباب اورام حجابات گردد به اعتبار محلّ، ذات الجنب و ذات الصّدر و ربو - که علّت در ریه است - خوانند.

امّا تب صفراوی، او نیز یا لازم است که ماده آن داخل عروق است، و یا دایر است که ماده آن خارج عروق است. هرگاه ماده آن داخل عروق است او نیز بر دو قسم است: یکی آنکه صفرا در تمامت عروق، تعفّن پذیرفته [که] آن را محرقه خوانند، و دیگر آنکه در حوالی قلب عفونت یافته آن را غبّ لازم نامند، و هرگاه ماده آن خارج عروق باشد آن را غبّ خالص گویند.

و هرگاه آن حرارت غریبه تشبّث در بلغم نموده او نیز یا داخل عروق است و یا خارج عروق، هرگاه داخل عروق بود لثقر [۱۶۳] نامند و هرگاه خارج عروق بود مواظبه.

و گاه بود که حرارت مزبوره متشبّث گردد در خلط سودا، و او نیز به اعتبار داخل عروق و خارج عروق به دو نوع منقسم شود: هرگاه داخل عروق بود ربع لازم و هرگاه خارج عروق بود ربع دایر.

پس از آنجایی که بنای این مختصر در اختصار است حقیر نیز به اجمال کوشید و چشم از سایر نوایب که از ترکیب اخلاط حادث می‌شود پوشید. علی هذا در ذکر اسباب و علامات و معالجات امراض مذکوره پرداخت.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۴۳

### [حمّای یوم]

حمّی یوم که از رسیدن هوای سرد و یا آب سرد به بدن عارض می‌شود علامت آن وجع اعضاء و تمطّی و ثناوب و بول بسیار بود.

[علاج آن] پوشیدن اعضاء و مالندگی آن و گذاردن پاها در آب فاتر و احتراز از کَلِّ حموضات [است]. غذا میل نمایند شوربای برنج و اسفناج و ماش و اهتمام نمایند تا عرق بیاید.

حمّی یوم که از حرارت بوده باشد، سبب آن طول مکث در آفتاب و یا نزدیک آتش یا حمام گرم می‌شود. علامت آن سرخی چشم، و افروختگی رخسار، و ظهور صداع، و تشنگی، و زیادتی حرارت، و التهاب است.

علاجش: سرکه و گلاب و روغن گل سرخ بر سر بمالند و بپویند لخلخه از صندل سرخ و سفید با گلاب و آب گشنیز تازه، و کافور با آب خیار بپویند و بر سر بمالند. و خوردن شیر تخم خرفه و عَنَاب و تخم گشنیز و عرق بید و بزرقطونا سردارو کرده نافع است. غذا آش انار و زرشک و تمر و خروس بچه [دهند] تا تب رفع شود.

حمّی یوم که از وجع عضوی از اعضاء مثل چشم و گوش و غیر ذلک باشد علامتش وجود وجع است در عضوی خاص. علاج تسکین وجع آن عضو است به نحوی که در معالجات آنها مذکور شده و از جمله به مسکنات اوجاع، حسّ عضو را کم کردن؛ و آن به مالیدن افیون حاصل می‌شود. و بعد از سکون وجع اگر حرارت باقی باشد، علاجش استراحت و خواب کردن است و روغن گل سرخ به تمام بدن مالیدن.

حمّی یوم که از نگذشتن غذا و عدم هضم آن بود علامتش تخمه و جشای حامض است. علاجش حمیه است و تقلیل در غذا و قی کردن و معده را از غذاهای فاسد پاک نمودن؛ و هرگاه طبیعت مجیب بود احتیاج به قی نخواهد بود، چند فنجان آب گرم بیاشامند تا معده از غذاهای فاسده پاک شود. پس از اطمینان از معده، غذا رغبت نمایند. و هرگاه در فم معده ثقلی مشاهده شود و احتیاج به قی شود آب نیم گرم و نمک ترکی بیاشامند.

و حقیر حمّی یوم نزلی را نیز بدین سبب می‌دانم و کمتر شود که به جهات دیگر از نزولات، حمّی یوم واقع شود، لهذا علی حدّه بیانی در آن باب می‌شود.

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۴۴

### مطبقة

علامت آن سرخی وجه و چشم‌ها و زبان، و درور عروق، و سرخی بول، و قلق و اضطراب قلیل و تنگی [۱۶۴] [است]. علاج: منضجی از عَنَاب و سپستان از هر یک ده دانه، تخم کاهو و کدو و تخم خیارین و تخم گشنیز از هر یک دو مثقال، شیرخشت با عرق نیلوفر بنوشند و در یوم پنجم مسهلی از منضجات مزبوره به اضافه فلوس خیارچنبر و روغن بادام میل نمایند. و هرگاه میل مادّه در دماغ بود و از قراین معلوم توان نمود، بنا را در یوم پنج به حقه گذارد [۱۶۵] و فصد نمایند در ابتدا از باسلیق. و در سر اگر سنگینی باشد یا صداعی، فصد از قیفال فرمایند.

غذا دهند از شوربای عدس و گوشت خروس جوجه. و در عوض آب، ماء الشّعیر بیاشامند؛ و در دستور معالجات که از استادان دیده شد و حقیر خود تجربه حاصل نمود، بهتر است که تا چهارده- که ایام بحران کامل است- حموضات استعمال نشود، مگر در مطبقة متناقضه. و اگر حرارت بعد از چهارده تسکین نیافته باشد قرص کافور مجوّز است.

### سونوختس

علامات آن همه چون علامات مطبقة می‌باشد، ولی دم کما در این مرض بیشتر می‌شود. علاجش مشابه است با مطبقة، الا آنکه در این نوع باید خون را چندان اخراج نمود تا به حدّی که غش [۱۶۶] حاصل شود.

## ذات الجنب

بنا بر ضابطه و ترتیب که در اول این نسخه در کلیات عرض شده، باید امراض صدر و جنب در ذکر امراض اعضای سبعة آلیه مذکور شود، ولی چون مراعات ضابطه و قانون آن است که آنچه تعلق به حمیات دارد در تحت او ذکر شود، لهذا چون در ذات الجنب و ذات العرض و شوصه و

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۴۵

ذات الصیدر حمی لازم است و علت، ورم حجابات است و ذات لازم دارد حمی را، لهذا بنا بر ضابطه، اعراض وارده ذات الجنب و ذات العرض و شوصه را در ذیل حمیات ذکر نمود.

## ذات الجنب دموی

## اشاره

ذات الجنب ورمی است در حجاب، که از درون بر اضلاع کشیده شده و آنها را به فارسی قبورغه نامند و آنها چهارده استخوان است از هر طرف که به اصطلاح اطباء آنها را اضلاع صدر گویند [۱۶۷] و آنها بعضی به یکدیگر اتصال دارند و بعضی انفصال [۱۶۸] و آنها که منفصل می‌باشند ده است که آنها را اضلاع خلف گویند و از هر طرفی پنج؛ [ورم حجاب روی] آنها را شوصه گویند.

و گاهی ورم در پرده می‌باشد که سینه را به دو قسمت کرده، پس اگر باشد در طرفی از پرده که متصل است به مهره‌های پشت، آن را ذات العرض گویند.

ذات الجنب: هرگاه سبب آن خون باشد، علامتش تب دائمی، و تنگی نفس و سرفه شدید با درد و تواتر نفس، و حرمت وجه، و درور عروق، و در اکثر عطش و خشونت زبان و بی‌خوابی و هذیان می‌باشد.

علاجش فصد باسلیق است از طرف مخالف، و اگر قوت قوی بود خون به قدری بگیرند تا رنگ خون تغییر کند. و فصد را در ابتدا به خصوص در یوم دویم باید نمود؛ صاحب خلاصه التجارب نیز

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۴۶

به روز دویم معتقد است و حقیر نیز تجربه حاصل نموده؛ هرگاه مانعی نبوده باشد نفع کثیر دارد.

منضح دهند از عتاب و سپستان هر یک ده دانه، به دانه یک مثقال، بجوشانند و صاف نمایند و با شیر تخم کدو سه مثقال و شربت بنفشه چهار مثقال.

و قرص طباشیر ملین نیم مثقال بدهند و در عوض آب، لعاب بزرقطونا با عرق بید بدهند.

و در یوم پنجم اماله مسهلی نمایند؛ و در یوم هشتم مسهل دهند از عتاب و سپستان از هر یک ده دانه، گل بنفشه و نیلوفر از هر یک دو مثقال، خبازی نیم، شیرخشت ده، فلوس خیارشبر چهارده، روغن بادام شیرین سه.

ولی در بلاد دارالمرز، حقنه در روز سیوم و مسهل در روز پنجم می‌توان داد.

و هرگاه سرفه شدید باشد و بی‌نفت، دو مثقال تخم کتان مجوز و مختار اطباء است و در عوض آب بعد از شرب مسهل در ایام دیگر ماء الشعمیر است. و در فصد و مسهل به قدر حال مریض، معالج دریغ نباید نماید تا آنکه بحرانی کامل روی نماید که قطع تب شود. ضماد نماید جنب را از خطمی و بنفشه و خبازی به اضافه آرد جو و روغن بادام شیرین.

و بعد از چهارده هرگاه حرارتی باقی باشد، قرص طباشیر بدهند. صفته: طباشیر سفید چهار درم، ترنجبین سه درم، مغز خیارین، مغز

تخم کدو، نشاسته، صمغ عربی، تخم خشخاش، کتیرا از هر یک، یک درم، به لعاب بزرقطونا سرشته، اقراص سازند.

### [ذات الجنب صفاوی]

و اگر سبب صفرا باشد علامتش تب دائمی، و درد خلنده، و سوزش، و سرفه شدید، و خشکی و خشونت زبان، و بی‌خوابی و هذیان بیش از دموی است.

علاج آن به دستوری است که در دموی مذکور شده، و در این نوع بیش از دموی باید تبرید نمود و در فصد تکرار نباید نمود، مگر آنکه یک دفعه. و در ماء الشّعیر اصرار لازم است؛ و هرگاه عنّاب و سپستان اضافه نمایند رفع سرفه نماید و خشونت برطرف کند.

### [ذات الجنب بلغمی]

و هرگاه سبب ورم بلغم بود علامت، خفت و جمع است و شدت سنگینی جنب، و سبکی تب، و بی‌رنگی بول، و سفیدی نفث. علاجش قریب به علاج دموی است در منضج و مسهل؛ به اضافه به گل گاوزبان و اصل السّوس باید مبادرت نمود. و در این نوع احتیاج به فصد کمتر افتد، و هرگاه جهتی ملزوم به گشادن عرق گردد، یک دفعه کافی خواهد بود.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۴۷

### [ذات الجنب سوداوی]

و هرگاه سبب ورم سودا باشد اردد انواع است و مشکل در این نوع نجات حاصل شود، ولی در معالجه با اقسام دموی و صفراوی مشابه‌اند، الا آنکه معالج ملاحظه بطوء نضج خلط سودا را باید نماید و ادویه موافق استعمال فرماید.

### ذات الصّدر

#### اشاره

علامات هر یک از دموی و صفراوی به نحوی است که در ذات الجنب مذکور شده. و علامات خاصه ذات الصّدر آن است که وجع در ابتدا در گودی گردن است و در سینه، و علیل را قدرت نظر بر قدم و زمین نیست و سر را نیز به بالا نمی‌تواند کشید، راحت مریض آن است که [به] پشت یا پهلو بخوابد. علاجش در تدبیرات مشابه است با ذات الجنب، مگر آنکه ضمادات در ذات الصّدر را بر سینه باید کرد. و چون وجع ذات الصّدر از هشتم بگذرد و سرفه قطع نشده و تب تخفیف داشته باشد، سقایت شربت زوفا با شیر تخم کدو و لعاب به دانه مفید است؛ و استعمال ضماد نمایند بر مواضعی که وجع دارد.

### [امتیاز ذات الجنب و ذات الصّدر و ذات الرّیه]

امتیاز در میانه ذات الجنب و ذات الصّدر و ذات الرّیه بدان است که در ذات الجنب و ذات الصّدر بی‌خوابی می‌باشد، و در ذات الرّیه خواب زیاده از عادت.

و از علامات خاصه ذات الرّیه آن است که سرخی بسیار پررنگی به قدر یک درهم بزرگ در گونه‌ها به هم می‌رسد.

**[قول شیخ رئیس در علاج ذات الریه]**

چنان که [به فرموده] مولانا شیخ رئیس، علاج ذات الریه در تدبیر چون علاج ذات الجنب است مگر آنکه ضماد ذات الریه اقوی باشد. و در تنقیه ریه اهتمام در نزع نفث باید نمود به اضافه بذر کتان در منضجات مستعمله، و در ابتدا به ضماد صندل سرخ و آرد جو و آب برگ خرفه و اندکی به روغن بنفشه مبادرت باید نمود زیرا که قوت عضو را قوی می‌نماید و اثر نضج زودتر ظاهر می‌شود. و بعد از ششم و هفتم تخلیط محللات در ادویه ضماد نافع باید نمود چون آرد باقلا و بابونه و روغن بادام و پیه مرغ.

**[اعراض وارده ذات العرض و شوصه و ذات الجنب]**

اعراض وارده ذات العرض و شوصه در ماده خلطی با اعراض لازمه ذات الجنب، اشتراک دارند و در معالجه نیز قریب می‌باشند از استعمالات منضج و مسهل و اطلیه و ضماد و فصد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۴۸

نهایت آن است که اعراض ذات العرض شدیدتر است از ذات الجنب، به اعتبار آنکه ذات العرض واقع می‌شود در اضلاع خلف، کمال صعوبت دارد مریض را، زیرا که مریض از عادت معتاد باز می‌ماند و استراحت به پشت نمی‌تواند نمود. و مظنون حقیر بر آن است که در مقام فصد، ثانی را از مابض رکه نماید نافع خواهد بود. و وجع در شوصه ظاهر شود در تهیگاه.

و تدبیر به اعتبار امتیاز موارد و مواد، بسته به قیاس معالج است و فصد از الزم معالجات است در این موارد.

و در استعمالات مطبوخ از منضج و مسهل، مراعات دستورات ذات الجنب و ذات الصدر را باید نمود.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۴۹

**[پیوست‌ها:]****فهرست منابع و مراجعی که در پانوشتهای متن کتاب از آنها بهره گرفته شده است:**

۱. الابنیه عن حقایق الادویه، موفق الدین ابو منصور علی الهروی، به تصحیح احمد بهمنیار و به کوشش حسین محبوبی اردکانی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، تهران، آبان ۱۳۷۱.
۲. اسامی گیاهان ایران، دکتر هادی کریمی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴.
۳. الاغراض الطیبیه و المباحث العلائیه، سید اسماعیل جرجانی، تصحیح و تحقیق دکتر حسن تاج‌بخش، انتشارات دانشگاه تهران با همکاری فرهنگستان علوم، چاپ اول، تهران، بهار ۱۳۸۴.
۴. اکسیر اعظم (مجموعه چهار جلدی)، حکیم محمد اعظم خان چشتی معروف به ناظم جهان، نشر مجدّد (از روی نسخه مادر چاپ ۱۸۸۴ میلادی) توسط مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، مهر ۱۳۸۳.
۵. بحر الجواهر: معجم الطب الطبیعی، محمد بن یوسف الهروی، تصحیح و تحقیق مؤسسه احیای طب طبیعی، به سفارش مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷.
۶. پژوهشی در تاریخ پزشکی و درمان جهان، از آغاز تا عصر حاضر، جلد اول، محمد تقی سردی، انتشارات سردی، چاپ اول، تهران، دی ۱۳۷۷.

۷. تاریخ الحکماء قفطی، ترجمه فارسی از قرن یازدهم هجری، به کوشش بهین دارایی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران، مهر ۱۳۷۱.
۸. تحفه المؤمنین، سید محمد مؤمن تنکابنی، تصحیح و تحقیق روجا رحیمی، محمد رضا شمس اردکانی، فاطمه فرجامند، نشر مرکز تحقیقات طب سنتی و مفردات پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، چاپ اول، تهران، زمستان ۱۳۸۶.
۹. تذکره اولی الالباب، داود بن عمر انطاکی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، فاقد تاریخ.
۱۰. ترجمه تقویم الصیحه ابن بطالان بغدادی، از مترجمی نامعلوم، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، پاییز ۱۳۸۲.
۱۱. جامع الاحادیث، بزرگ‌ترین کتابخانه احادیث اهل بیت (شامل لغت‌نامه‌های مجمع البحرین، کتاب العین، لسان العرب)، مؤسسه خدمات کامپیوتری نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم.
۱۲. جامع المفردات ابن بیطار، نسخه الکترونیک فراهم آمده از پایگاه اینترنتی [WWW.al-hakaWati.net](http://WWW.al-hakaWati.net)
۱۳. الحاوی، محمد بن زکریای رازی، نسخه الکترونیک.
- فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۰
۱۴. خلاصه التشریح، حکیم عبد الرزاق گیلانی لاهیجی، به مقابله و تصحیح و تنقیح دکتر علی فروحی، دانشگاه علوم پزشکی ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳.
۱۵. خلاصه الحکمه، محمد حسین عقیلی خراسانی، جلد سوم، تحقیق، تصحیح و ویرایش اسماعیل ناظم، به سفارش مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - دانشگاه علوم پزشکی ایران، نشر اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۶.
۱۶. خوراکی‌های ایرانی، نادر میرزا قاجار، پژوهش و تصحیح دکتر احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۶.
۱۷. دیوان ابو نؤاس، مقدمه و تصحیح و شرح علی العسلی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۷ میلادی.
۱۸. ذخیره خوارزمشاهی، سید اسماعیل جرجانی، دوره سه جلدی (کتاب‌های اول تا پنجم)، به تصحیح و تحشیه دکتر محمد رضا محزری، انتشارات فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۴.
۱۹. سفره اطعمه، میرزا علی اکبرخان آشپزباشی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۳.
۲۰. شرح الاسباب و العلامات، نفیس بن عوض کرمانی، تصحیح و تحقیق مؤسسه احیای طب طبیعی، به سفارش مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷.
۲۱. الصیدینه فی الطب، ابو ریحان بیرونی، ترجمه باقر مظفرزاده، نشر فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳.
۲۲. طب اکبری، حکیم محمد اکبر ارزانی، تصحیح و تحقیق مؤسسه احیای طب طبیعی، به سفارش مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷.
۲۳. العلاج بالاعشاب، محسن عقیل، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۲۰۰۶ میلادی.
۲۴. فرهنگ عربی - فارسی لاروس (ترجمه کتاب المعجم العربی الحدیث)، دوره دو جلدی، مؤلف دکتر خلیل جرّ، ترجمه سید حمید طیبیان، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۱.
۲۵. فرهنگ لغات طبی یونانی در کتاب‌های فارسی، غلامرضا طاهر، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴.
۲۶. قانونچه فی کلیات الطب، الحکیم محمود بن محمد الجغمینی، چاپخانه دار العلم قم، ۱۳۳۷ شمسی.
- فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۱

۲۷. القانون فی الطب، ابو علی حسین بن عبد الله بن سینا، نسخه چاپ سنگی تهران به مقابله و تصحیح غلامعلی شاملو صدر الاطباء خراسانی به نظارت سید رضی خان طباطبایی، ۱۲۹۶ ق. نشر مجدد مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، اسفند ۱۳۸۳.
۲۸. قرابادین صالحی، محمد صالح قاینی هروی، نشر مجدد از روی نسخه چاپ سنگی تهران توسط مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، اسفند ۱۳۸۳.
۲۹. قرابادین کبیر، سید محمد حسین عقیلی خراسانی، نشر مجدد از روی نسخه مادر چاپ سنگی تهران ۱۲۷۶ ق. توسط مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، بدون تاریخ.
۳۰. کارنامه و ماده الحیوه، متن دو رساله در آشپزی از دوره صفوی، به کوشش دکتر ایرج افشار، انتشارات صدا و سیما، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۰.
۳۱. کامل الصناعه الطیبه، علی بن عباس مجوسی اهوازی، تصحیح و تحقیق مؤسسه احیای طب طبیعی، به سفارش مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، چاپ اول، قم، ۱۳۸۷.
۳۲. کتاب الماء (لغت نامه جامع پزشکی)، ابو محمد عبد الله بن محمد الازدی (ابن الذهبی)، تصحیح و تزییل دکتر هادی حسن حمودی، نشر مجدد توسط مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، فروردین ۱۳۸۷.
۳۳. گنجینه بهارستان، علوم و فنون ۲، پزشکی ۲، به کوشش مرکز پژوهش کتابخانه مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، تهران، تابستان ۱۳۸۶.
۳۴. لسان العرب (مجموعه چهار جلدی)، یوسف البقاعی، ابراهیم شمس الدین، نضال علی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۲۰۰۵.
۳۵. لغت نامه دهخدا، علامه علی اکبر دهخدا نسخه نرم افزاری، انتشارات دانشگاه تهران، روایت سوم.
۳۶. متداول ترین گیاهان دارویی سنتی ایران، دکتر غلامرضا امین، نشر معاونت پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی تهران و مرکز تحقیقات اخلاق و تاریخ پزشکی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴.
۳۷. مخزن الادویه، محمد حسین عقیلی خراسانی، نشر مجدد مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۷.
۳۸. معالجات عقیلی، سید محمد حسین عقیلی، چاپ مجدد مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل - دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، اردیبهشت ۱۳۸۷.
- فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۲
۳۹. مفاتیح العلوم، احمد بن یوسف خوارزمی، ترجمه سید حسین خدیو جم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، پاییز ۱۳۸۳.
۴۰. المنجد فی اللغه، الطبعه الخامسه و الثلاثون، لويس معلوف، انتشارات اسلام، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۳.
۴۱. هداية المتعلمين فی الطب، ابو بکر ربیع بن احمد ال-خوینی البخاری، به اهتمام دکتر جلال متینی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ دوم، مشهد، ۱۳۷۱.
- فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۳



## اشاره

قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي. (صص ۲ و ۱۴۱) (سوره اسراء، آیه ۸۵)  
فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ. (ص ۲) (سوره مؤمنون، آیه ۱۴)

## احادیث:

العلم علمان: علم الابدان و علم الاديان. (ص ۲) (رسول اکرم (ص)، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۰)  
تفكروا في آلاء الله و لا تتفكروا في ذات الله. (ص ۴) (رسول اکرم (ص)، كنز العمال، ج ۳، ص ۵۷۰۴ تا ۵۷۰۸)

## اشعار فارسی:

در حیرتم که این همه نقش غریب چیست؟ در لوح خاطر آمده مشهود خاص و عام (ص ۲)  
ما نتوانیم وصف و نعت تو گفتن با همه کزویان عالم بالا (ص ۲)  
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای (ص ۳)  
در بحر سخن گوهر معنی سفتیم از هیأت و صرف و نحو حرفی گفتیم  
جاروب کش در طیبیان گشتیم تا مبحث علم طب به مژگان رفتیم (ص ۳)  
بلبل به باغ، جغد به ویرانه تاخته هر کس به قدر همت خود خانه ساخته (ص ۳)  
فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۴

که هستی جمله از وی هست گشته زمین از قدرت وی پست گشته  
به عالم آنچه از پیدا و پنهان پدیدار است و دارد صورت جان  
همه از فیض جودش گشته موجودز خوان نعمت او برده‌اند سود (ص ۳)  
ما همه شیران، ولی شیر علم حمله‌مان از باد باشد دم به دم  
حمله‌مان از باد و ناپیداست بادجان فدای آنچه ناپیداست باد (ص ۴)  
از صفای می و لطافت جام درهم آمیخت رنگ جام و مدام  
یا که جام است، نیست گویی می یا مدام است، نیست گویی جام (ص ۴)  
به عهد آن که عدلش دادخواه است خداوندش بدین معنی پناه است  
به خاطر آمدم از طبع کاسریانی چند در شرح مظاهر (ص ۶)  
به معنی هر حروفش داستانی است سرای علم طب را پاسبانی است (ص ۶)  
ز نصرت گشت اقبالم مظفر بیانم از بیانش شد معطر  
بقای دولتش باقی به دوران

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۵

بود باقی چه؟ ذات پاک یزدان به بهر انتظام نثر و نظمش  
 ز هجرت خواست طبع کرد عزمش خرد ز الفاظ جستش سال تاریخ  
 فزون بر زهره دیدی لفظ مریخ (ص ۶)

گاه سبک رو شود چه صرصر هر سوتند غضبناک از چه؟ از تف صفرا  
 گاه نشاط ز ضحک که گویی کاین فرح از فرط دم شده است هویدا  
 گاه چه بحر محیط شاد از آن روکر حرکات عنیفه هست میرا  
 گاه گریزد ز نام خان ... ش کاین همه خوف از چه؟ از مخالط سودا (ص ۲۳)  
 عشق آن شعله است چون او برفروخت آنچه جز معشوق، باقی را بسوخت (ص ۲۵)  
 گر نبودی عشق در عالم عیان چهره خوبان نبودی آن چنان  
 گر نبودی عشق، عالم هم نبود عالمی از عشق آمد در وجود (ص ۲۵)  
 مایوس ز معشوقه نگرده عاشق جز آنکه نظر به جانب غیر کنند (ص ۲۶)  
 فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۶

کرد آفریدگار تعالی به لطف خویش چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم  
 صلب و مشیمه، شبکیه، زجاجی پس عنکبوت و بیض و عنب، قرن و ملتحم (ص ۳۷)  
 صد هزاران همچنان اشباه بین فرقاشان هفتاد ساله راه بین (ص ۳۸)  
 خلقت نقاش باشد زان که اوهم تواند زشت کردن هم نکو (ص ۴۱)  
 چون قضا آید طیب ابله شود آن دوا در حقّ او گمره شود (ص ۹۱)  
 نعمت بی مرهم از فیاض بردهم بیاید آب از سرچشمه خورد  
 تا ز تشریح و ز تمثیلات او خوش نمایی درک تحقیقات او (ص ۱۲۰)

### مثل‌های عربی:

ما لا یدرک کله لا یترک کله. (ص ۳)  
 اذا جاء القدر اعمی البصر. (ص ۹۱)  
 خیر الکلام ما قلّ و دلّ. (ص ۱۲۰)  
 کلّ ما فعل المحبوب محبوب. (ص ۲۶)

### اشعار عربی:

فذا العشق مأخوذ من العشق الذی اذا التفت بالقضبان جفّ رطبها (ص ۲۵)  
 فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۷

لا تبک لیلی و لا تطرب الی هندو اشرب علی الورد من حمراء کالورد (ص ۲۶)

و عینان قال الله کونا فکانتا فعولان بالالباب ما تفعل الخمر (ص ۳۷)

### عبارات طبّی عربی:

- العشق نوع من المایخولیا و هو مشتقّ من العشقّة، و العشقّة نوع من اللّباب. (ص ۲۵)
  - و هی جوهر حارّ لذیذ سماوی لا حدّه له و لا لذع له و لا ناریه له، ای لا احتراق و لا تعفین و لا فساد، و یفاض علی البدن عند ما یفاض النفس علیه و یفارقه مع مفارقتها، علی مذهب المتأخّرين من المتحقّقین. (ص ۶۳)
  - هذا دواء حرّک الجماع بعد الیأس. (ص ۱۳۰)
  - قال ممّا جرّب فی شعر الابط ان ینتف و یطلی بشحم الدجاج فانه ینقص کلّ مرّة حتّی لا یبقی شیء البتّه و الدلّک بالسورنجان بعد التنتف یبطل الشعر البتّه. (ص ۱۳۵)
  - الصّداع کما قال و هو الم فی اعضاء الرأس. (ص ۱۰)
  - و هو یتعلّل باعلال امزجة الدماغیة و سایر الاعضاء فی الاغلب و قد یذهب حسّ الذوق حتّی لا یتمیّز العلیل بین الحارّ و البارد و الحامض و الحلو. (ص ۴۳)
  - صرع و هو سقوط شیء بغتة و فیهِ اقوال مختلفه کما ذکر جالینوس علیه الرّحمه. (ص ۲۸)
  - و علامته فی وقوع المادی جریان خلط المراری و البلغمی و عدم ذالک غیر المادی و علاجه استعمال الحبوب و التّطول و السّیعو ط و العطوس فی حسب حاله. (ص ۲۱)
  - قال ابقرط فی تقدّمه المعرفة وجه فی علامه السّهر وقع فی الصبیان و غیره. (ص ۲۱)
  - و هرگاه ورم، اساس اقتباس در کانون حواس مذکوره چیند بطلت هذه الافاعیل کلّها ای تشوّش. (ص ۱۸)
  - اهالی تشریح چنان فرمایند که انف لحمی است غضروفی، و فیهِ ثقبّین مجوّفتین. (ص ۴۱)
  - و ایلاوس به زبان یونانی است و در لغت عرب ترجمه فرموده‌اند یا ربّ ارحم (ص ۱۰۴)
- فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۸

### نمایه بیماری‌ها و اشخاص

آ

آماس مقعده: ۱۱۰

آکله: ۴۶، ۱۱۷

ا

ابنه: ۱۱۲

اختلاج: ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۷۵

اختناق رحم: ۱۱۸، ۱۱۹

ادرة الدّوالی: ۱۲۷

ادرة الماء: ۱۲۷، ۱۲۸

ادرة ريحی: ۱۲۸  
 استرخاء: ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۹۲، ۱۱۱، ۱۲۴  
 استرخای پلكك: ۴۰  
 استسقاء: ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۵  
 اسهال: ۱۹، ۶۱، ۶۵، ۶۹، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۸  
 افراط بول: ۱۲۴  
 افراط طمث: ۱۱۶  
 التواء: ۲۹، ۳۲  
 امتلاء: ۱۲، ۲۹، ۳۱، ۵۶، ۸۳، ۱۳۹  
 امراض عصبانی: ۳۲، ۳۴  
 انتفاخ و خاریدن و سوزش انگشتان: ۱۳۴  
 انسداد مجاری مراره: ۸۷، ۸۸  
 اوجاع عصب: ۱۴۰  
 اوجاع مفاصل: ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰  
 اورام حلق: ۵۳  
 اورام عارضه پستان: ۶۷  
 اورام كبد: ۸۴، ۸۵  
 ایلاوس: ۱۰۴

## ب

بادشنام: ۵۰  
 باسور: ۱۰۸، ۱۰۹  
 بشره‌های بینی: ۴۲  
 بشور: ۹، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۷۸، ۱۳۵  
 بشور متقرّح مستدیر: ۹  
 بحه الصّوت: ۵۴  
 بحران: ۵، ۱۶، ۳۳، ۸۷، ۱۴۴  
 بحوحت: ۵۴  
 بخر دهن: ۴۶  
 برسام: ۲۰، ۴۴  
 برص: ۱۴، ۱۳۳  
 بهق ابيض: ۱۳۵  
 بواسیر: ۸۳، ۹۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷

بول در فراش: ۱۲۳

بول الدّم: ۱۲۵

بیاض: ۴۰

بیضه: ۱۰

## ت

تاریکی چشم: ۴۰

تب صفراوی: ۱۴۲

تخمه: ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۴۳

ترقیدگی: ۱۳۳

ترخّر: ۹۸

تشنج: ۱۹، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۴، ۸۰

تشنگی بلغم مالح: ۷۸

تعقد لبن: ۶۸

تغییر کلام: ۴۴

تفرق اتصال: ۸۳

تقطیر بول: ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۵۹

تقلص: ۳۱

تقلیل لبن: ۶۸

تهیج: ۱۸، ۸۲، ۹۲

## ث

ثقل زبان: ۴۶

ثقل لسان: ۴۴

## ج

جرب: ۴۰، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵

جشای حامض: ۷۱، ۷۴، ۱۴۳

جمود: ۲۱

جمود لبن: ۶۸

جوشش های غددی: ۵۰

## ج

چرك آمدن پای دندان: ۴۸

## ح

حَبّ القرع: ۱۰۶، ۱۰۷

حدبه: ۱۳۶

حرقت زبان: ۴۷

حرقت مثانه: ۱۲۲

حرکت و اوجاع اسنان: ۴۸

حصات کلیه: ۱۴، ۱۲۲، ۱۲۳

حکّه: ۱۳۴

حکّه خصیه: ۱۲۷

حکّه مقعده: ۱۱۲

حمّی: ۱۸، ۲۲، ۷۲، ۹۶، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵

حمّیات: ۴۴، ۷۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴

## خ

خدر: ۲۹، ۳۲، ۳۴

خراج: ۱۲۱، ۱۲۴

خروج مقعده: ۱۱۱، ۱۱۲

خشک ریشه بینی: ۴۲

خفقان: ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۷۵، ۱۳۲

خنازیر: ۵۵

خناق: ۵۲

خوزه: ۱۰

خیارک: ۱۳۷

## د

داء الفیل: ۱۳۸

داخس: ۱۳۳، ۱۳۴

دبيله: ۷۴، ۸۳، ۱۲۱

درد بارد جگر: ۸۶

درد رکتین: ۱۳۷

درد گرده: ۱۲۳

درد گلو: ۵۲

درد و سختی پستان: ۶۸

دق: ۶۱، ۶۴، ۱۱۶، ۱۲۳

دمعه: ۴۰

دوار: ۷۴، ۵۲

دولاب: ۷۸، ۱۲۵، ۱۲۶

دیدان: ۱۰۷

## ذ

ذات الجنب: ۸۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸

ذات الریه: ۶۱، ۱۴۷

ذات الصدر: ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸

ذات العرض: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸

ذات الكبد: ۸۳

ذبحه: ۵۲، ۵۳، ۵۴

ذرب: ۷۱، ۷۸، ۱۲۵

ذوسنطاریا: ۸۳

ذیابیطس: ۱۲۵، ۱۲۶

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۶۰

## ر

ربع دایر: ۱۴۲

ربع لازم: ۱۴۲

ربو: ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۱۴۲

رعاف: ۴۱، ۵۲

رعه: ۷۵

رعشه: ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۷۵

رمد: ۳۸، ۳۹، ۴۰

ریح طحال: ۹۵

ریش‌های گرم: ۹۰

## ز

زحیر: ۹۸

زکام: ۱۱، ۴۲، ۵۶

زلق امعاء: ۷۱

زلق کلی: ۷۸

زلق معده: ۷۸

## س

سبات: ۲۱، ۳۴، ۵۲

سبل: ۴۰

سحج: ۷۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۲

سده: ۱۳، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۱۲۳

سرسام: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۴۴ [۱۶۹]

فوائد الطفیه؛ متن ج ۱؛ ص ۱۶۰

طان: ۴۰، ۶۱، ۶۹، ۹۹، ۱۱۷، ۱۳۳

سرفه: ۱۲، ۱۶، ۵۸، ۶۱، ۱۴۶، ۱۴۷

سعال: ۵۸

سعه: ۹

سقوط لهات: ۵۲

سکته: ۲۹

سل: ۶۱

سلاق: ۴۰

سلس البول: ۱۲۵، ۱۲۶

سلعه: ۵۵

سهر: ۲۱، ۲۲

سوء استمراء: ۷۱، ۷۴

سوء القنیه: ۹۰، ۹۲، ۹۳

سونوخس: ۱۴۴

سیلان منی: ۱۲۹

## ش



شقاق: ۴۴، ۴۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۰

شقاقلوس: ۲۰

شوصه: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸

### ص

صداع: ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۵۲، ۹۸، ۱۴۳

صرع: ۲۸، ۲۹، ۳۴

صلابت رحم: ۱۱۸

صلابت سپرز: ۹۵

صلابت کبد: ۸۵، ۸۶

### ض

ضرس دندان: ۴۸

ضعف بصر: ۴۰

ضعف دل: ۶۶

ضعف قلب: ۶۵

ضفدع: ۴۷

ضيق صدر: ۵۸، ۶۵

ضيق النفس: ۵۸، ۵۹

### ط

طاعون: ۱۳۲

### ظ

ظلمت بصر: ۴۰

فوائد الطفیة، متن ج ۱، ص: ۱۶۱

### ع

عرق النساء: ۱۳۶، ۱۳۷

عسر بول: ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴

عشق: ۲۵

عطاس: ۴۱

عطش کاذب: ۹۳

عطش مالح: ۷۷

عطش مفرط: ۷۶، ۷۷

## غ

غانقرايا: ۲۰

غَبّ خالص: ۱۴۲

غَبّ لازم: ۱۴۲

غشاوه: ۴۰

غشى: ۶۵، ۸۳، ۱۱۸، ۱۴۴

غلبه خلط سودا: ۱۴، ۱۹

غلبه خون: ۳۰، ۳۶، ۴۳

غلبه دم: ۱۲، ۱۵

## ف

فالج: ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۴

فتق: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹

فساد لون: ۸۲

فلج: ۲۹، ۳۴

فواق: ۸۰

## ق

قرانیطس: ۱۶، ۱۷، ۱۸

قرحه: ۴۲، ۷۴، ۱۰۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۲

قرحه ثدی: ۷۰

قرحه مثانه: ۱۲۱

قروح امعاء: ۸۴، ۹۹، ۱۰۰

قروح در امعاء: ۹۸

قروح کلی: ۱۲۱، ۱۲۲

قروح گرده: ۱۲۱

قلاع: ۴۶

قولنج: ۱۳، ۳۹، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۲

قی: ۳۰، ۵۹، ۶۷، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۰، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۳

قیام معدی: ۹۸

قیله الامعاء: ۱۲۷

قیله الثرب: ۱۲۷

قیله الحمی: ۱۲۷

قیله الدوالی: ۱۲۷

قیله الریح: ۱۲۷

قیله الماء: ۱۲۷

## ک

کثرت منی: ۱۲۹

کرم: ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳

کزاز: ۲۹، ۳۲

کلف: ۵۰

کمنه: ۴۰

## گ

گریدن هوام: ۸۷

## ل

لثقه: ۱۴۲

لقوه: ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴

لیشرغس: ۱۶، ۱۷، ۱۸

## م

مالیخولیا: ۲۳، ۲۵

مالیخولیای مراقی: ۲۴

محرقة: ۱۴۲

مطبقه: ۱۴۲، ۱۴۴

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۶۲

مغص: ۱۲، ۷۱، ۷۴، ۱۰۱، ۱۰۲

مواظبه: ۱۴۲

## ن

نتن بینی: ۴۲

نتن عرق: ۱۳۱

نتوء: ۱۱۱، ۱۱۵

نزلات: ۵۶، ۵۷

نزله: ۳۹، ۴۲، ۵۶

نسیان: ۲۷

نفخ: ۱۲، ۳۵، ۷۲، ۷۴، ۹۱، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۵

نقرس: ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰

نمش: ۵۰

نواصیر: ۱۱۱

## و

وجع ارحام: ۱۱۸

وجع خصیه: ۱۲۷

وجع رحم: ۱۱۵

وجع ظهر: ۱۲۶

وجع کلیه: ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۱

وجع معده: ۷۱، ۱۰۱

وجع مفاصل: ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰

وجع مقعده: ۱۱۳

ورم: ۹، ۱۸، ۲۰، ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳

۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶

وسواس سوداوی: ۶۶

## ه

هیضه: ۷۱، ۸۰، ۸۱

## ی

یرقان: ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹

## نمایه اشخاص

ابن سراپیون: ۹، ۸۷

ابن سرافیون: ۸۷

ابن ماسویه: ۶۱، ۹۹

- ابو نؤاس: ۲۶  
 ابو نصر خراسانی: ۱۲۶  
 اغلوقن: ۶۹  
 بقراط: ۳۳، ۴۶، ۵۳، ۱۰۱  
 جالینوس: ۱۳، ۲۸، ۳۳، ۳۹، ۵۳، ۶۰، ۹۳، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۲  
 رازی: ۹، ۱۳۰  
 زکریا: ۸۸  
 سراپیون: ۱۱۱  
 ساهر: ۹۳  
 شیخ الرئیس: ۱۱۰، ۱۳۲، ۱۴۷  
 صاحب جوامع التّدیر: ۱۲۷  
 صاحب خلاصه التجارب: ۱۴۵  
 صاحب ذخیره: ۹۴، ۱۰۸  
 صاحب نهائیه: ۱۲۷  
 قبلی: ۱۲۸  
 مسیح: ۱۰۱  
 محمّد بن زکریّا: ۹، ۷۸، ۱۳۴  
 میرزا محمّد حکیم‌باشی تبریزی: ۱۲۰، ۱۲۸  
 مولوی: ۹۱  
 فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۶۳  
 آثار منتشر شده یا در دست چاپ طرح احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران

### مجموعه آثار میرزا احمد تنکابنی

مطلب السؤال، مطالب پزشکی و مخصوصاً تشخیص افتراقی بیماری‌ها را به شکل سؤال و جواب مطرح می‌کند و از شیوه پاسخ‌دهی مؤلف مشخص می‌شود بعضی از آنها حاصل تتبع و کار بالینی خود نویسنده است. در رساله اسهالیه به بعضی از بیماریهای رایج زمان و همه‌گیری‌های وبا و طاعون اشاره می‌کند و بین تب‌های وبایی و اسهال وبایی اختلاف قائل شده است. رساله برء الساعه یکی از آثار خلاصه و برجسته محمد بن زکریای رازی و اصل آن در بیست و سه باب است که توسط میرزا احمد تنکابنی هفت باب بر آن افزوده شده است و در حقیقت ترجمه و تألیفی دیگر از آن در سی باب تنظیم شده است.

### تحفه سلیمانیه

ترجمه‌ای است از کتاب ارزشمند «من لا یحضره الطیب» زکریای رازی که در دوره صفویه توسط علاء الدین محمد طیب به پارسی ترجمه شده است. کتاب «من لا یحضره الطیب» گذشته از آن که سرشار از دستورعمل‌های سهل الحصول درمانی است، در شرایطی که دسترسی به طیب حاذق برای مردم میسر نبوده است، راهنمای خوبی برای آنها و طبیبان و درمانگران متفرقه در طول

زمانی به وسعت حدود یک هزار سال بوده است.

### دور ساختن هرگونه زبان از تن آدمیان

برگردانی است پاریسی از کتاب «دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیه» اثر شیخ الرئیس ابو علی سینا که توسط حکیمی ناشناس ترجمه شده است. اصل عربی کتاب در هفت مقاله (فی تعدید انواع الخطا، فی الهواء، فی الحمام، فی الطعام، فی الماء و المشروبات، فی الحركات و فی أمر الاستفراغ) نگاشته شده است.

نوآوری که ابن سینا با تألیف این اثر به جهان پزشکی ارائه کرده است همان تدارک الخطا، یا به معنای روشن، جبران کاستی‌ها و اشتباهاتی است که انسان در مسائل مرتبط با حفظ الصحه، آگاهانه یا ناآگاهانه ممکن است انجام دهد.

فوائد الطفیه، متن ج ۱، ص: ۱۶۴

آثار منتشر شده یا در دست چاپ طرح احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران

### مروری بر کلیات طب سنتی ایران (ویرایش دوم)

این کتاب که در حاشیه طرح احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران تألیف شده و به چاپ رسیده است، به صورت گام به گام و کاملاً مبتنی بر منابع و متون طب ایرانی، اصول و مبانی طب سنتی ایران را شرح می‌دهد. مباحث کتاب ضمن حفظ مبانی علمی با زبان و بیان امروزی برای گروه علوم پزشکی تنظیم شده است. در بخش پایانی کتاب نیز به طور مفصل به گیاهان، میوه‌ها و سایر خوراکی‌های مختلف، ارزش غذایی و دویابی و مزاج آنها پرداخته شده است.

### حفظ الصحه ناصری

حفظ الصحه ناصری که درحقیقت یک دوره کامل آشنایی با سته ضروریه و مبانی تدابیر حفظ تندرستی بر اساس سن، مزاج، جنسیت، چاقی، لاغری، مسافرت‌های خشکی و دریایی، بهداشت اعضا و اندام‌های مختلف و دانش تغذیه و انواع مواد غذایی و نیز پیش آگهی بیماری‌هاست توسط حکیم میرزا محمد کاظم فرزند محمد رشتی (ملک الاطباء گیلانی) تألیف شده است.

### حفظ صحت

این کتاب اثر میرزا علی خان ناصر الحکما از پزشکان دوران قاجار است. اگرچه وی در این کتاب از دانش جدید زمان خود استفاده بسیار کرده است، اما همچنان ساختار کتاب خود را بر پایه شیوه متداول طبیبان سنتی، در قالب سته ضروریه طراحی کرده است. او در این کتاب برخلاف اسلاف و معاصرین خود روش آسان‌نویسی را برگزیده و یادداشت‌های سودمندی نیز برای آگاهی مردم زمان خود از اصطلاحات و اوزان و مقادیر اروپائیان درج نموده است. [۱۷۰]

فوائد الطفیه

فوائد الطفیه

طرح چند مرکزی احیای میراث مکتوب طب سنتی ایران گام ششم

فهرست مطالب

## پیش گفتارها

- مقدمه دکتر محسن ناصری ..... ص : ۱۵
- کلام استاد (مقدمه استاد دکتر محسن تاج بخش) ..... ص : ۱۸
- به نام خداوند جان و خرد ..... ص : ۱۸
- نجم الدین الیاس ..... ص : ۲۱
- مولانا جلال طیب شیرازی ..... ص : ۲۲
- میرزا احمد نصیر الدین اصفهانی ..... ص : ۲۲
- استادان لطیف قزوینی ..... ص : ۲۳
- حکیم میرزا محمد تبریزی ..... ص : ۲۳
- میرزا سید رضی سمنانی ..... ص : ۲۵
- مراجع مقدمه: ..... ص : ۳۱
- مقدمه مصحح (دکتر مجید انوشیروانی) ..... ص : ۳۳
- مشخصات نسخه خطی ..... ص : ۳۴
- خطاهای فهرست نگاری در مورد این کتاب ..... ص : ۳۴
- مکرر زهره شد با لفظ مریخ ..... ص : ۳۵
- درون مایه و ساختار کتاب ..... ص : ۳۵
- شیوه نویسنده در بیان بیماری‌ها ..... ص : ۳۶
- تجربه‌های درمانی شخصی نویسنده، با نگاهی به وضع طب ایرانی در روزگار وی ..... ص : ۳۷
- ویژگی‌های ادبی کتاب ..... ص : ۳۸
- کاستی‌های کتاب ..... ص : ۴۰
- شیوه تصحیح ..... ص : ۴۰
- سخنی در باب تصحیح متون طبی کهن ..... ص : ۴۴
- سخنی با خوانندگان ..... ص : ۴۶
- سپاس و بندگی ..... ص : ۴۷
- پایان سخن ..... ص : ۴۹
- فواید الطفیه حکیم لطیف قزوینی
- دیباچه ..... ص : ۲
- قواعد کلیه ..... ص : ۷
- قواعد کلیه عملیه ..... ص : ۹
- بثور رئوس صبیان ..... ص : ۹
- سعه ..... ص : ۹
- بثور متفرح مستدیر ..... ص : ۹
- صداع ..... ص : ۱۰

- صداع حار ساذج ..... ص : ۱۰
- صداع حار غیر ساذج ..... ص : ۱۰
- صداع به سبب سوء مزاج بارد ساذج از اسباب خارجی (خبطه) ..... ص : ۱۱
- صداع به سبب سوء مزاج بارد ساذج از اسباب داخله ..... ص : ۱۱
- صداع دموی ..... ص : ۱۲
- صداع صفراوی ..... ص : ۱۲
- صداع بلغمی ..... ص : ۱۳
- صداع سوداوی ..... ص : ۱۴
- دیگر علامات صداع ..... ص : ۱۵
- سرسام ..... ص : ۱۶
- علاج نافع سرسام دموی ..... ص : ۱۶
- علاج لیثرغس (سرسام بلغمی) ..... ص : ۱۷
- نکته در تمیز قرانیطس و لیثرغس ..... ص : ۱۸
- تفاوت میانه قرانیطس و لیثرغس به بیان بولس ..... ص : ۱۸
- سرسام صفراوی ..... ص : ۱۸
- سرسام سوداوی ..... ص : ۱۹
- برسام ..... ص : ۲۰
- شقاقلوس ..... ص : ۲۰
- غانقرا یا ..... ص : ۲۰
- سبات و سهر ..... ص : ۲۱
- علاج سبات ..... ص : ۲۱
- سهر ..... ص : ۲۱
- تفاوت در معالجه سهر صبیان و غیره ..... ص : ۲۲
- اصلاح حال مرضعه در اطفال راضع مبتلا به سهر ..... ص : ۲۲
- سهر به واسطه حمی یا وجع یا امتلاء یا سوء الهضم ..... ص : ۲۲
- مالیخولیا ..... ص : ۲۳
- نکته در اسباب و علامات مالیخولیا ..... ص : ۲۳
- علاج مالیخولیا ..... ص : ۲۳
- شربت نافع مالیخولیای مراقی ..... ص : ۲۴
- عشق ..... ص : ۲۵
- نسیان ..... ص : ۲۷
- صرع ..... ص : ۲۸
- سکته ..... ص : ۲۹



- نکته در امتلاء دماغ و امراض عصبانی ..... ص : ۲۹
- علامات سکنه و تقدمه المعرفه سکنه ..... ص : ۲۹
- علاج سکنه ..... ص : ۳۰
- تشنج ..... ص : ۳۱
- علامات تشنج ..... ص : ۳۱
- علاج تشنج ..... ص : ۳۱
- سایر انواع امراض عصبانی ..... ص : ۳۲
- اختلاج ..... ص : ۳۲
- قول جالینوس در علاج علل اعصاب و اختلاج ..... ص : ۳۳
- نکته در فلج حادث از حرارت و بیوست ..... ص : ۳۴
- تدبیر امراض الاذن ..... ص : ۳۵
- ورم گوش اطفال ..... ص : ۳۵
- أدویة العلاج فی العین ..... ص : ۳۷
- امراض انف ..... ص : ۴۱
- رعاف ..... ص : ۴۱
- فی أدویة الفم، فی بطلان الذوق ..... ص : ۴۳
- فی ثقل اللسان و تغیر الکلام و العظم و الضفدع و البثور و القلاع و البخر و سیلان و شقاقه و حرقته ..... ص : ۴۴
- امراض اسنان ..... ص : ۴۸
- ملاحظات حفظ دندان ..... ص : ۴۸
- درد دندان ..... ص : ۴۸
- أدویة الوجه ..... ص : ۵۰
- أدویة الحلق ..... ص : ۵۲
- ورم گلو ..... ص : ۵۲
- نکته در بحوحت صوت ..... ص : ۵۴
- أدویة الصدر ..... ص : ۵۶
- تدبیر السعال ..... ص : ۵۸
- ربو و ضیق النفس ..... ص : ۵۸
- نکته در ربو ..... ص : ۵۹
- البسایط، مفرداتی که در ضیق النفس نافع است: ..... ص : ۵۹
- تبصره، قول جالینوس در معنی ربو ..... ص : ۶۰
- ذات الریه ..... ص : ۶۱
- فی تدبیر امراض القلب ..... ص : ۶۳
- سوء مزاج قلب به واسطه حرارت ..... ص : ۶۳

- سوء مزاج بارد قلب ..... ص : ۶۴
- سوء مزاج یابس قلب ..... ص : ۶۴
- سوء مزاج یابس بارد قلب ..... ص : ۶۴
- تبصره در سوء مزاجات قلب ..... ص : ۶۴
- نکته در عوارض قلب ..... ص : ۶۵
- البسایط، مفرداتی که خفقان را نافع است: ..... ص : ۶۵
- فی أدویة الثدي ..... ص : ۶۷
- تدبیر شیر غلیظ ..... ص : ۶۷
- تدبیر لبن رقیق ..... ص : ۶۷
- قلت لبن ..... ص : ۶۷
- اورام پستان ..... ص : ۶۷
- البسایط در ثدی ..... ص : ۶۸
- البسایط، مفرداتی که مفید است: ..... ص : ۶۸
- قول اغلوقن در سرطان ثدی ..... ص : ۶۹
- نکته در ورم حار و ورم بارد مری و علاج آن دو ..... ص : ۶۹
- فی تدبیر أدویة المعده ..... ص : ۷۱
- سوء مزاج حار معده ..... ص : ۷۱
- سوء مزاج بارد معده ..... ص : ۷۱
- سوء مزاج معده از لبث غذا در فم معده ..... ص : ۷۲
- ورم دموی معده ..... ص : ۷۲
- ورم صفراوی معده ..... ص : ۷۲
- ورم بلغمی معده ..... ص : ۷۳
- نکته در مراحل ورم معده ..... ص : ۷۴
- تبصره در سایر سوء مزاجات معده ..... ص : ۷۴
- نکته در رعه معده ..... ص : ۷۵
- البسایط در امراض معده: ..... ص : ۷۵
- تذکره در عطش مفرط ..... ص : ۷۶
- نکته در علاج اقسام عطش ..... ص : ۷۷
- نکته در عطش مفرط در وقت رویدن دندان اطفال ..... ص : ۷۷
- البسایط در علاج عطش: ..... ص : ۷۷
- تبصره در ذرب ..... ص : ۷۸
- قول رازی در ذرب بی حرارت ..... ص : ۷۸
- هیضه ..... ص : ۸۰

- نکته در تدبیر تخمه ..... ص : ۸۰
- البسایط در تخمه و هیضه ..... ص : ۸۱
- فی تدبیر امراض الکبد ..... ص : ۸۲
- تشخیص امراض کبد از فساد لون ..... ص : ۸۲
- تشخیص امراض کبد از براز ..... ص : ۸۲
- فرق میان سده و ورم کبد ..... ص : ۸۲
- نکته در ورم مقعر و محدب کبد ..... ص : ۸۳
- امتیاز ورم مقعر و محدب کبد ..... ص : ۸۳
- امتیاز میان ذات الکبد و ذات الجنب ..... ص : ۸۳
- تبصره در قیام کبدی ..... ص : ۸۳
- نکته در دفع خون از امتلاء و قوه بدن ..... ص : ۸۳
- فرق میانه خون کبد و سایر ..... ص : ۸۳
- فرق میانه خون کبد و امعاء ..... ص : ۸۳
- انواع استفراغ دم ..... ص : ۸۳
- نکته در ضمادات اورام کبد ..... ص : ۸۴
- نکته در استعمال اضمده سده کبد ..... ص : ۸۵
- البسایط در وجع و ورم و سده و صلابت کبد ..... ص : ۸۶
- نکته در ادویه سودمند کبد ..... ص : ۸۶
- نکته در وقوع یرقان ..... ص : ۸۷
- قول ابن سربیون در یرقان اسود ..... ص : ۸۷
- قول زکریا در استدلال یرقان بحرانی ..... ص : ۸۸
- البسایط در یرقان ..... ص : ۸۸
- تدبیر الاستسقاء و سوء القنیه ..... ص : ۹۰
- سوء القنیه ..... ص : ۹۰
- استسقاء ..... ص : ۹۰
- نکته در فرق زقی و طبلی ..... ص : ۹۰
- نکته در علل استسقاء ..... ص : ۹۰
- امتیاز سوء مزاج جگر و سپرز از لون مستسقی ..... ص : ۹۱
- علاج استسقاء ..... ص : ۹۱
- البسایط در استسقاء: ..... ص : ۹۳
- در بزل و اخراج ماء ..... ص : ۹۴
- فی أدویة الطحال ..... ص : ۹۵
- تدبیر علاج ریح و صلابت و ورم طحال ..... ص : ۹۵

- البسایط در امراض طحال ..... ص : ۹۶
- فی تدبیر امراض الامعاء ..... ص : ۹۸
- قولنج ورمی ..... ص : ۹۸
- تزرحر ..... ص : ۹۸
- نکته در حدوث قروح در امعاء ..... ص : ۹۸
- قول ابن ماسویه در علاج سحج امعاء ..... ص : ۹۹
- زهیر ..... ص : ۹۹
- البسایط در قروح امعاء ..... ص : ۱۰۰
- نکته در امتیاز اقسام مغص ..... ص : ۱۰۱
- حکم مسیح در مغص شدید مراری ..... ص : ۱۰۱
- البسایط در مغص ..... ص : ۱۰۱
- حابسات اسهال ..... ص : ۱۰۲
- تدبیر القولنج ..... ص : ۱۰۳
- نکته در فرق وجع قولنج با وجع کلیه ..... ص : ۱۰۳
- امتیاز میانه قولنج عام و ایلاوس ..... ص : ۱۰۴
- بهترین معالجه در ایلاوس ..... ص : ۱۰۴
- البسایط در علاج ریاح و نفخ و قولنج ..... ص : ۱۰۵
- ادویة الدود و الحیاء ..... ص : ۱۰۶
- البسایط در دفع و قتل کرم ..... ص : ۱۰۷
- فی تدبیر بواسیر ..... ص : ۱۰۸
- انواع بواسیر ..... ص : ۱۰۸
- اشکال بواسیر نوع اول ..... ص : ۱۰۸
- علامت باسور ..... ص : ۱۰۹
- علاج بواسیر نوع اول ..... ص : ۱۰۹
- علاج نواصیر منقول از قرابادین سراپیون ..... ص : ۱۱۱
- تبصره در خروج مقعده اطفال ..... ص : ۱۱۱
- البسایط در بواسیر و شقاق مقعده ..... ص : ۱۱۲
- تدبیر امراض الرحم ..... ص : ۱۱۴
- تبصره در عوارض عارضه رحم ..... ص : ۱۱۴
- نکته در علامت حبل، و حمل ذکور و نسوان ..... ص : ۱۱۷
- نکته در امتیاز میان آکله و سرطان رحم ..... ص : ۱۱۷
- امتیاز خون بواسیر و طمث ..... ص : ۱۱۷
- البسایط در وجع و قرحه رحم ..... ص : ۱۱۸

- تبصره در اختناق رحم ..... ص : ۱۱۸
- البسایط در اختناق رحم: ..... ص : ۱۱۹
- فی تدبیر امراض الکلی و المثانه ..... ص : ۱۲۰
- نکته در امتیاز محل ورم در گرده ..... ص : ۱۲۰
- قول جالینوس در اعلال کلیه ..... ص : ۱۲۱
- علامات قروح کلی و مثانه ..... ص : ۱۲۱
- نکته در علاج قروح ..... ص : ۱۲۲
- نکته در امتیاز میانه وجع قولنج و وجع حصات کلیه ..... ص : ۱۲۲
- البسایط در امراض گرده: ..... ص : ۱۲۳
- نکته در مقللات بول ..... ص : ۱۲۴
- قول ابقراط در تقطیر ..... ص : ۱۲۴
- نکته در جرب مثانه ..... ص : ۱۲۴
- نکته در ذیابیطس ..... ص : ۱۲۵
- فی تدبیر امراض الخصیه ..... ص : ۱۲۷
- تذکره در انواع قیله ..... ص : ۱۲۷
- علاج‌های ادره و فتق ..... ص : ۱۲۸
- نکته در سیلان منی ..... ص : ۱۲۹
- معالجات و تدابیر باه ..... ص : ۱۲۹
- البسایط در باه: ..... ص : ۱۳۰
- فی تدبیر البخر و امراض الاطراف ..... ص : ۱۳۱
- فی الاورام و الطاعون ..... ص : ۱۳۲
- امراض جلد و ظفر ..... ص : ۱۳۳
- داخس ..... ص : ۱۳۳
- قول محمد بن زکریا در داخس ..... ص : ۱۳۴
- جرب و حکه ..... ص : ۱۳۴
- فی تدبیر امراض المفاصل و العرق النسا ..... ص : ۱۳۶
- قاعده در استفراغ در اصحاب مفاصل به حسب خلط غالب ..... ص : ۱۳۶
- نکته در اوجاع مفاصل ..... ص : ۱۳۷
- نکته در علاج نقرس ..... ص : ۱۳۸
- دستور در علاج نقرس ..... ص : ۱۳۸
- تذکره در علاج داء الفیل ..... ص : ۱۳۸
- البسایط در اوجاع مفاصل: ..... ص : ۱۳۹
- فی الحمیات ..... ص : ۱۴۱

اجناس حمیات ..... ص : ۱۴۱

حمیات خلطی ..... ص : ۱۴۲

حمای یوم ..... ص : ۱۴۳

مطبقه ..... ص : ۱۴۴

سونوخس ..... ص : ۱۴۴

ذات الجنب ..... ص : ۱۴۴

ذات الجنب دموی ..... ص : ۱۴۵

ذات الجنب صفراوی ..... ص : ۱۴۶

ذات الجنب بلغمی ..... ص : ۱۴۶

ذات الجنب سوداوی ..... ص : ۱۴۷

ذات الصدر ..... ص : ۱۴۷

امتیاز ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه ..... ص : ۱۴۷

قول شیخ الرئیس در علاج ذات الریه ..... ص : ۱۴۷

اعراض وارده ذات العرض و شوصه و ذات الجنب ..... ص : ۱۴۷

پیوست‌ها:

فهرست منابع و مراجعی که در پانوشته‌های متن کتاب از آنها بهره گرفته شده است: ..... ص : ۱۴۹

فهرست آیات و روایات، اشعار عربی و فارسی، مثل‌ها، و عبارات طبی عربی: آیات قرآن: ..... ص : ۱۵۳

احادیث: ..... ص : ۱۵۳

اشعار فارسی: ..... ص : ۱۵۳

مثل‌های عربی: ..... ص : ۱۵۶

اشعار عربی: ..... ص : ۱۵۶

عبارات طبی عربی: ..... ص : ۱۵۷

نمایه بیماری‌ها و اشخاص ..... ص : ۱۵۸

آ ..... ص : ۱۵۸

ا ..... ص : ۱۵۸

ب ..... ص : ۱۵۸

ت ..... ص : ۱۵۸

ث ..... ص : ۱۵۹

ج ..... ص : ۱۵۹

چ ..... ص : ۱۵۹

ح ..... ص : ۱۵۹

خ ..... ص : ۱۵۹

د ..... ص : ۱۵۹

ذ ..... ص : ۱۵۹

ر ..... ص : ۱۶۰

ز ..... ص : ۱۶۰

س ..... ص : ۱۶۰

ش ..... ص : ۱۶۰

ص ..... ص : ۱۶۰

ض ..... ص : ۱۶۰

ط ..... ص : ۱۶۰

ظ ..... ص : ۱۶۰

ع ..... ص : ۱۶۱

غ ..... ص : ۱۶۱

ف ..... ص : ۱۶۱

ق ..... ص : ۱۶۱

ک ..... ص : ۱۶۱

گ ..... ص : ۱۶۱

ل ..... ص : ۱۶۱

م ..... ص : ۱۶۱

ن ..... ص : ۱۶۲

و ..... ص : ۱۶۲

ه ..... ص : ۱۶۲

ی ..... ص : ۱۶۲

نمایه اشخاص ..... ص : ۱۶۲

مجموعه آثار میرزا احمد تنکابنی ..... ص : ۱۶۳

تحفه سلیمانیه ..... ص : ۱۶۳

دور ساختن هرگونه زیان از تن آدمیان ..... ص : ۱۶۳

مروری بر کلیات طب سنتی ایران (ویرایش دوم) ..... ص : ۱۶۴

حفظ الصحه ناصری ..... ص : ۱۶۴

حفظ صحت ..... ص : ۱۶۴

[۱] (۱). شماره صفحاتی که در این گفتار ذکر می‌شود مربوط به متن کتاب فوائد الطفیه در چاپ حاضر است.

[۲] (۱) Charles Cormick.

[۳] (۱). لارنژیت مزمن (Chronic Laryngitis)

[۴] (۲). اسکروفول (Scrofula): سل اولیه که در طناب لنفاوی گردنی در ناحیه گردن، زیر گلو و زیر بغل ایجاد می‌شود.

رجوع شود به فرهنگ اغراض طبّی تألیف حسن تاج‌بخش)

[۵] (۱). کور: خرنوب شامی؛ کور: کرب (فهرست مخزن الادویه)

[۶] (۲). استه گرفته: باید مقصود هسته گرفته باشد.

[۷] (۳). Vaginal suppository

[۸] (۴). خارش و زخم پوست، قوباء اصفر: زرد زخم.

[۹] (۱). نگاه کنید به مقدمه نگارنده بر کتاب حفظ الصّیحه ناصری، به تصحیح و تحقیق دکتر رسول چوپانی، گروه پژوهشی طبّ

سنّتی ایران، دانشگاه شاهد، نشر المعی، تهران، ۱۳۸۷.

[۱۰] لطیف قزوینی، فوائد الطفیه، جلد ۱، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ه.ش.

[۱۱] (۵). نقل از قانونچه چغمینی است در بیان اعضاء: و هی اجسام متولّدۀ من اولّ مزاج الاخلاط

[۱۲] (۶). مدام هم به معنای پیوسته و مداوم است و هم به معنای می و باده، که در این بیت مدام در معنای دوّم به کار رفته است.

مولانا جلال الدّین می‌فرماید:

زان عرب بنهاد نام می، مدامز آنکه سیری نیست می‌خور را، مدام. [۱۳] (۷). آنچه مصحّح در بیان معنی لغوی بحران بدان دست

یافت بر درست بودن فصل الخطاب گواهی می‌دهد، نه فصل الخطابین. در قانون ابن سینا (نسخه تهران و نسخه شمس الدّین) چنین

آمده است: البحران معناه الفصل فی الخطاب.

نجیب الدین سمرقندی نیز در کتاب الاسباب و العلامات، چنین نوشته است: البحران فی لغت اليونان هو الفصل فی الخطاب. و نفیس

ابن عوض کرمانی در شرح آن افزوده است: أی الخطاب الذی یکون به الفصل بین الخصمین.

همچنین داود انطاکی در تذکره در معنی بحران چنین آورده است: لفظ یونانی معناه فصل الخطاب. محمّد حسین عقیلی شیرازی نیز

در معالجات عقیلی در بیان بحران می‌گوید: بدان که بحران در لغت یونانی به معنی فصل در خطاب و غالب شدن یکی از دو مقابل

مخاصم بر دیگری [است]. بنابراین با توجه به کاربرد پربسامد واژه فصل الخطاب در متون، همین را باید درست دانست.

[۱۴] (۸). با توجه به واژه‌های بیانش و دولتش، در اینجا نیز نصرش درست تر به نظر می‌رسد. آشکار است که مرجع ضمیر در همه

این موارد، مهدی الیه کتاب یعنی ناصر الدّین شاه است.

[۱۵] (۹). ناموزونی این مصراع ناشی از خطای مصحّح در روایت آن نیست. در نسخه عینا همین است.

[۱۶] (۱۰). در نسخه خطّی در بالای این مصرع، مصرع دیگری بدین گونه زبرنویسی شده است: مکرّر زهره شد با لفظ مرّیخ. این

بنده در مقدمه خود درباره این مصرع‌ها به قدر کافی سخن گفته‌ام. خوانندگان به مقدمه مصحّح رجوع فرمایند.

[۱۷] (۱۱). با توجه به مفهوم عبارت، واژه هراس نمی‌تواند درست باشد، حراس درست است به معنای محارست و نگهبانی و

پاسداری.

[۱۸] (۱۲). زکریّا صحیح است. کاتب در دیگر موارد نگارش نام پدر رازی این خطا را تکرار نکرده است.

[۱۹] (۱۳). لطیف قزوینی این جمله را از کتاب قانون نقل کرده است. نجیب الدین سمرقندی همین تعریف را در کتاب الاسباب و

العلامات بازگو کرده و نفیس ابن عوض کرمانی در شرح آن نکات باریک و ارزنده‌ای را شناسانده است. این تعریف به

فرهنگ‌های طبّی مانند کتاب الماء و بحر الجواهر نیز راه یافته است.

[۲۰] (۱۴). در اینجا مراد تخم خیارزه است. نگاه کنید به پانوش شماره ۱۷.



[۲۱] (۱۵). همان گونه که در مقدمه این بنده گفته شد این واژه به دو صورت صعتر و سعتر در نسخه خطی نگاشته شده است. در برخی متون دیگر نیز همین گوناگونی دیده می‌شود. این واژه در الابنیه و مخزن و تحفه به صورت صعتر ضبط شده است، و مصحح نیز همین صورت را برگزید. در پانوش شماره ۲ ص ۴۱ کتاب الابنیه به تصحیح شادروان احمد بهمینار نکته درس آموزی در مورد اختلاف نگارش آن آمده است که عینا نقل می‌شود:

... به سین نیز نویسند، لکن در طبّ بیشتر به صاد نویسند تا به شعیر مشتبه نشود.

مصحح اصل این جمله را در کتاب مخزن الادویه (ذیل مدخل صعتر) چنین یافت:

... و سعتر به سین مهمله به جای صاد نیز آمده و لیکن اطباء بیشتر به صاد می‌نویسند تا ملتبس و مشتبه به شعیر نشود.

این نکته هوشیارانه و دوراندیشانه می‌تواند راهنمایی برای شیوه‌یابی نگارش و تصحیح متون کهن طبّی باشد، از آن‌رو که نشان می‌دهد قدما در نوشتن متون طبّی هم چون و چرای ادیبانه و هم بیم و پروای طبییانه داشته‌اند و راه‌هایی می‌جسته‌اند که راه را بر چنین کژتابی‌های لفظی ببندند و از خطای پزشکان و زیان بیماران پیشگیری کنند. شاید امروز بتوان این دیدگاه را در حیطه اخلاق پزشکی در آموزش پزشکی نیز مطرح کرد.

[۲۲] (۱۶). درور هم به معنای روان شدن شیر و عرق و غیره است و هم به معنای امتلاء و پر شدن رگ‌ها از خون. پیداست که درور در اینجا در معنای دوّم به کار رفته است.

[۲۳] (۱۷). در اینجا مراد از خیار چنبر، فلوس خیار شنبر است. اگرچه خیار شنبر در تحفه حکیم مؤمن و مخزن الادویه معرّب خیار چنبر شمرده شده است، نباید از نظر دور داشت که در همین متون خیار چنبر نام دیگر گیاه خیارزه یا قثاء نیز هست که در تیره و ریخت‌شناسی و افعال و خواص، بسی با خیار شنبر متفاوت است. خیار شنبر (*Cassia fistula* L). درخت تناوری است از تیره گل ارغوان (*Caesalpinaceae*) که شکوفه‌های زرد روشن و سپس میوه‌های دراز استوانه‌ای مشخصه آن است و فلس‌ها یا پزه‌های خشبی آن (به نام فلوس خیار شنبر) در طبّ سنتی در درجه اول گرم و تر، و محلّل و ملّین شمرده می‌شود و همراه با ادویه مناسب هر خلطی مسهل آن خلط، و مسکن حدّت خون و مسهل به رفق است و جهت تفتیح سده جگر و تب‌های حارّه و رفع سده امعاء و زحیر و مغص مفید است (تحفه حکیم مؤمن)، درحالی‌که قثاء یا خیارزه یا خیار چنبر گیاه علفی یک ساله‌ای است از گونه‌های جنس *Cucumis* از تیره کدو (*Cucurbitaceae*) که هم خانواده خیار خوراکی معمولی است، و در طبّ سنتی در آخر— دوّم سرد دانسته شده و جوف آن مسکن حرارت و تشنگی و مدرّ سنگ کلیه و مثانه، و تخم آن مدرّ بول و مفتّح و جالی است، و برخلاف فلوس خیار شنبر که در رفع سده امعاء کاربرد دارد، گوشت آن خود می‌تواند قولنج پدید بیاورد. (تحفه حکیم مؤمن).

در این متن چندین بار نام خیار چنبر به میان آمده است. هر جا این واژه به فلوس مضاف گشته، مراد از آن آشکارا همان *Cassia fistula* است ولی در برخی جای‌ها تنها به قرینه بیماری و نوع درمان و ترکیب دارویی می‌توان به مقصود نویسنده پی برد.

گرچه خوانندگان فرهیخته از بدیهیات بی‌نیازاند، توضیح مصحح در چنین مواردی در پانوش آمده است.

[۲۴] (۱۸). درنگی در اینجا بایسته است. نخست آنکه ایارج کبیر (نه حبّ ایارج کبیر) بر پنج نوع از شش نوع ایارج اطلاق می‌شود چنان‌که در صفحه ۱۰۴۹ قرابادین کبیر در بیان انواع ایارجات آمده است:

و بدان که اصل ایارجات شش است: یکی صغیر که ایارج فیقرا است که از تراکیب ابقراط است، و پنج کبیر است که ایارج روفس، ایارج ارکاغانیس، ایارج لوغاذیا، و ایارج جالینوس است [نام ایارج کبیر پنجم در اینجا ذکر نشده است] و آنچه بر این شش افزوده‌اند به منزله فرع‌اند مر این شش ایارج را، که بعضی از آنها فروع ایارج صغیر است و بعضی مر ایارجات کبار را.

دیگر آنکه در صفحات ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ همین کتاب در بیان خوبی که اصل و عمود آنها صبر و ایارج فیقرا است، از ۲۱ نوع حبّ

ایارج نام برده شده و صنعت آنها بیان گشته است که در میان آنها نیز از حبّ موسوم به حبّ ایارج کبیر نام و نشان نیست، و جالب آنکه هر ۲۱ حبّ ایارج توصیف شده (حتّی حبّ ایارج جالینوس که همنام با یکی از پنج ایارج کبیر است) از ایارج فیکرا (ایارج صغیر) به اضافه مفردات گوناگون دیگر ساخته می‌شوند، نه از ایارجات کبیر. سوّم آنکه با کاوشی طولانی در کتاب‌های قانون، ذخیره خوارزمشاهی، طبّ اکبری، معالجات عقیلی و نیز اکسیر اعظم در بحث صداع بلغمی، حتّی به نام حبّ ایارج کبیر دیده نشد. آنچه در این کتب در بحث علاج صداع بلغمی آمده، حبّ ایارج، حبّ ایارج فیکرا و حبّ ایارج فیکرا مرگب است.

سرانجام اینکه برآیند جست‌وجو در کتاب‌های فوق‌الذکر نشان داد که هیچ‌جا در شروع درمان صداع بلغمی، تجویز ایارجات کبیر پیشنهاد نشده است، بل گفته شده است که در صورت غلیظ بودن خلط یا عدم تنقیه تام و جید آن و ساکن نشدن صداع بلغمی یا حبّ ایارج و دیگر تدابیر، باید از ایارجات کبیر به خصوص ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس بهره گرفت؛ و در این توصیه نیز چنان‌که پیداست سخن از خود ایارجات کبیر است، نه حتّی بر ساخته از آنها. باری، مصحح با در نظر گرفتن همه شواهد بالا گمان می‌کند که در اینجا مراد حبّ ایارج است؛ و صفت کبیر را باید زائد دانست. و الله اعلم بالصواب.

[۲۵] (۱۹). در این دستور ایارج فیکرا باید درست باشد، نه ایارج کبیر. نگاه کنید به پانوش پیشین.

[۲۶] (۲۰). مکد کوتاه شده عبارت من کلّ دواء است، به این مفهوم که از هر کدام از ادویه مفرده یاد شده، به مساوات به وزن مورد نظر برگیرند و در ترکیب به کار برند.

[۲۷] (۲۱). فعل نمای در متن به همین صورت (وجه امری) آمده است، که با افعال دیگر عبارت (که وجه التزامی دارند) متفاوت است.

[۲۸] (۲۲). نقطه‌گذاری کاتب این واژه را آشکارا فزح می‌نمایاند. با جست‌وجو در لغت‌نامه دهخدا و متن مخزن الادویه و فرهنگ اسامی خاتمه آن، و کاوش در لسان العرب و مجمع البحرین و کتاب العین چنین واژه‌ای دیده نشد. با ظنّ به اینکه اصل واژه فزّوج یا فزّوج (به معنی جوجه ماکیان) بوده باشد این واژه در قانون و نیز الحاوی جست‌وجو شد. در این منابع واژه فزّوج به تنهایی یا در کنار نام دیگر پرندگان مانند طیّهوج (تیّهو) و دجاج (مرغ یا خروس خانگی) بارها به کار رفته است. در پی‌گیری و کاوش بیشتر سرانجام در واری کتاب الابنیه عن حقایق الادویه (به تصحیح شادروان احمد بهمنیار) این پانوش نوشته شده بر واژه فزّوج در ص ۲۹۲، سر رشته را پدیدار کرد: جوجه مرغ که فرخ بر وزن تلخ نیز گویند.

زنده‌یاد علمامه دهخدا، فرخ را (که واژه‌ای تازی است) به نقل از منتهی الارب به معنی چوزه و به نقل از اقرب الموارد به معنی بچه پرندگان آورده است. محمّد بن یوسف هروی نیز در بحر الجواهر آن را اسمی عامّ برای بچه هر پرندۀ ای دانسته است.

ابن سینا در قانون در علاج موضعی برص از خون فرخ الحمام و فرخ الورشان همراه با مفردات دیگری یاد کرده، و پوست تخم مرغ را پس از بیرون آمدن فرخ از آن از مفتتات حصّات کلیه بر شمرده، ولی واژه فرخ را به طور عامّ به کار نبرده است.

حجّه الحق در قانون هر جا از خوراک جوجه پرندگان یاد کرده از واژه فزّوج بهره گرفته است.

[۲۹] (۲۳). چون سخن از یک بیماری (سرسام) است، علامت‌ها را نمی‌توان درست دانست. علامتها اختلاط العقل و الهذیان صحیح است.

[۳۰] (۲۴). مراد از آن فلوس خیار شنبّر است. نگاه کنید به پانوش شماره ۱۷.

[۳۱] (۲۵). بنکو نام شیرازی بزرگطونا است. (تحفه حکیم مؤمن و مخزن الادویه)

[۳۲] (۲۶). افتادگی مربوط به واژه ناخوانایی در سطر ما قبل آخر صفحه ۱۶ نسخه خطّی کتاب است.

[۳۳] (۲۷). شربت‌ها در طب سنتی لیسیدنی یا لیسانیدنی به شمار نمی‌روند. در ادویه مرگبه طبّ سنتی، داروی لیسیدنی لعوق یا انگشت پیچ نام دارد و عبارت است از داروی مرگب غلیظ القوام با لزوجت ما بین شربت و معجون، و یا مانند فالوده رقیق، که

اندک اندک به انگشت بلیسند تا اثراتش به مرور به حلق و قصبه ریه برسد. (نقل از قرابادین کبیر عقیلی خراسانی) با این حال گویا در مورد شربت‌های غلیظ یا شربت‌هایی که همراه با ترکیب غلیظ القوام دیگری مصرف می‌شده‌اند گاه لیسانیدن را به کار می‌برده‌اند و آن را از نوشانیدن جدا می‌کرده‌اند، مثلاً حکیم محمّد اعظم خان به نقل از مؤلف اقتباس در علاج سرسام بلغمی چنین می‌گوید:

اول بهر نضج ماده شربت اصول علوی خان یک توله یا دو توله، به گل‌قند عسلی دو توله بلیسانند؛ و بالایش شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق بادرنجبویه و عنب الثعلب هر یک نه توله داخل کرده، بنوشانند.

محتمل است منظور از لیسانیدن در برخی موارد، کشیدن دارو روی زبان با ابزاری چون ملعقه (لیسه) یا آرام آرام نوشانیدن شربت به جرعه‌های کوچک برای گذر آرام آن در مری و تشرّش به قصبه ریه نیز باشد. و الله اعلم بالصواب.

[۳۴] (۲۸). برداشتن در اینجا به معنای فروبردن شیاف در دبر یا فرج است. این واژه در نوشتارهای طبّی پارسی پیشینه کهنی دارد، از جمله در کتاب هدایه المتعلمین فی الطب چندین بار در همین معنا به کار رفته و پس از آن نیز در ذخیره خوارزمشاهی و همچنین در دیگر متون طبّی پارسی تکرار شده است که ذکر شواهد آن در این مجال نمی‌گنجد.

[۳۵] (۲۹). به معنی دلاوری و دلیری (ناظم الاطباء)

[۳۶] (۳۰). یعنی مشروط بر آنکه حجامت را با تیغ زدن انجام دهند نه به صورت بادکش تنها. شرط اول به معنی معمول و معروف شرط) گرو کردن و وابسته کردن امری به امری دیگر) و شرط دوم به معنی تیغ و بیشتر زدن حجام است.

[۳۷] (۳۱). در لغت‌نامه دهخدا، گلوتر به معنای میوه تر و تازه چون خیار و هندوانه و انگور و خربزه و آلو، و نیز به معنای میوه تازه که مهمان و مسافر را پیش آرند آمده است.

[۳۸] (۳۲). نگاه کنید به پانوش شماره ۱.

[۳۹] (۳۲). نگاه کنید به پانوش شماره ۱.

[۴۰] (۳۳). یک واژه ناخوانا و مخدوش در سطر آخر صفحه ۲۳ نسخه خطّی؛ که گویا نام خان ستم‌پیشه‌ای بوده است که سوداویان از شنیدن آن، ترسان و هراسان شده و می‌گریخته‌اند. سراینده این چند بیت نه چندان استوار معلوم نشد. شاید سروده نویسنده کتاب یعنی لطیف قزوینی باشد.

[۴۱] (۳۴). با توجه به اینکه سخن در علاج یک بیماری (مالیخولیا) است، علاجها نمی‌تواند درست باشد. در بیان علامت آن نیز در چهار بیت شعر پیش از آن علامتها آمده است، بنابراین در اینجا نیز علاجها درست است نه علاجها.

[۴۲] (۳۵). صورت صحیح و ضبط عامّ این واژه در کتب معتبر طبّ کهن اصطمخیقون است، نه اصطمخیقون. زنده‌یاد غلامرضا طاهر نیز در کتاب فرهنگ لغات طبّی یونانی در کتاب‌های فارسی آن را به چندین صورت ضبط کرده است که هیچ کدام اصطمخیقون نیست. بنا بر کتاب یاد شده معنای لغوی اصطمخیقون، Good for stomach (مفید برای معده) است.

[۴۳] (۳۶). شاید این واژه نضارت بوده که به خطای کاتب، نظافت نگاشته شده است. علامه دهخدا، نضارت را به نقل از فرهنگ آنندراج به معنای تازه و با آب گردیدن درخت و رنگ و روی، و به نقل از اقرب الموارد و المنجد به معنای خوب و زیبا شدن درخت و روی و رنگ و هر چیزی آورده است. آشکار است که نضارت با مفهوم عبارت بالا سازگارتر است تا نظافت.

[۴۴] (۳۷). عشق، جمع عشقه (لبلاب) است (لغت‌نامه دهخدا به نقل از منتهی الارب و اقرب الموارد)، در این بیت سخن از آن است که واژه عشق برگرفته از عشق است؛ گیاهی که چون بر شاخسار درختی بیچد رطوبتش را خشک می‌کند.

[۴۵] (۳۸). رجوع شود به پانوش شماره ۶.

[۴۶] (۳۹). این بیت از مشهورترین سروده‌های شاعر نامدار حسن بن هانی (وفات حدود ۲۰۰ ه. ق) معروف به ابو نؤاس است. این

شاعر پارسی تبار تازی گوی، خود بدین بیت فخر می کرد تا جایی که در پاسخ طعن ابو العتاهیه شاعر و ادعای وی در سرودن روزانه صد یا دو صد بیت شعر، به او گفت که در همه زندگانش نه توانسته است یک بیت مانند آن بسراید و نه پس از آن یارای سرودن چنان بی‌تی را خواهد داشت.

مضمون سخن ابو نؤاس درین بیت به بیان مصحح چنین است که: نه از فراق لیلی اشک ریزان باش و نه بر بوی وصال هند دست‌افشانی و پایکوبی کن، دل از مهر و قهر ماه‌رویان بگسل و به شادی رخ گل، از باده گل‌رنگ بنوش.

اعراب‌گذاری بیت از دیوان ابو نؤاس، مقدمه و تصحیح و شرح علی العسلی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۷ میلادی برگرفته شد.

[۴۷] (۴۰). وجور: داروی رقیق که در حلق ریزند (غیاث اللغات). هر دارو که به دهان بیمار یا کودک ریزند آنگاه که ایشان از تناول آن ناتوان باشند (بحر الجواهر).

[۴۸] (۴۱). رجوع کنید به معنی واژه وجور در پانوش پیشین.

[۴۹] (۴۲). به معنی خندان.

[۵۰] (۴۳). نخست آنکه نخود آب را نباید با آب نخود منقوع اشتباه کرد. دوم اینکه به گمان مصحح نخود آب در این عبارت به مفهوم عام آبگوشت، ولی با گوشت و دیگر ابزارهای خاصی است که نویسنده بیان کرده است. در متون طبّی و طبّی‌خی دستور پخت‌های گوناگونی برای نخود آب آمده است که به برخی از آنها می‌پردازم:

وصف محمد صالح هروی در قرابادین صالحی (نقل از ج ۳ خلاصه الحکمه تصحیح استاد اسماعیل ناظم) از آن چنین است:

نخود را بجوشانند و روغن بادام و نمک اضافه نمایند و اندک پیاز و زیره و قرنفل به آن بیامیزند.

برخلاف این نخود آب ساده و بدون گوشت، در رساله آشپزی کارنامه به جا مانده از دوران صفوی، سه گونه نخود آب با گوشت به نام‌های نخود آب رقیق، نخود آب غلیظ و نخود آب گوشت برّه با دستورهایی گسترده‌تر توصیف شده است که ذکر آنها بسی فراتر از این مجال است. (نگاه کنید به: کارنامه و ماده الحیوه، متن دو رساله در آشپزی از دوره صفوی. به کوشش ایرج افشار، انتشارات صدا و سیما، چاپ اول، ۱۳۶۰، صص ۷۵-۷۴)

شاهزاده ادیب پارسی‌نویس و سره‌گرای آذری نادر میرزا قاجار (۱۳۰۱-۱۲۴۲ ق) در کتاب خوراک‌های ایرانی، نخود آب را نزد بروجردیان آبگوشت دانسته و با شور و شیفستگی در ستایش نیکویی و مزه آن قلم‌فرسایی کرده است. همچنین در ترجمه کتاب--مجدول تقویم الصّحه از ابن بطلان بغدادی نیز نخود آب و گوشتابه در کنار هم در یک خانه جدول آمده‌اند ولی در صنعت آن دو ذکری نشده است. سرانجام نقل میرزا علی اکبرخان آشپزباشی در ص ۸۲ کتاب سفره اطعمه از نخود آب این گونه است:

نخود آب آن‌چنان باشد که گوشت بی‌چربی یا جوجه را یخنی نخود بار نمایند و آبش را به بیمار دهند.

و دستور پخت یخنی نخود در ص ۴۳ همین کتاب چنین است:

گوشت را خوب شسته و آب را جوش آورده، گوشت و نخود را در آن ریخته، یک دانه پیاز کوچک هم در آن انداخته بپزند. اما گوشت را که انداختند هرچه کف کند باید از رویش بگیرند... اگر [بخواهند] زردچوبه بزنند چون می‌جوشد [باید زردچوبه را] داخل کنند که بپزد و بوی خامی نکند؛ و الا وقتی که از روی آتش برداشتند فلفل و نمک و ادویه بزنند.

به نظر می‌رسد دستور این نخود آب با آبگوشت رسمی‌ای که امروز بر سر سفره ایرانیان است تنها در گوجه و سیب‌زمینی- که در دهه‌های اخیر پدیدار شده و بد یا خوب به آشپزی ایرانی رسوخ کرده‌اند- متفاوت باشد، البته در این نخود آب، دنبه در کار نیست و گوشت نیز کم چربی است. نکته دیگری که در این بررسی به دست آمد این است که برخلاف کتاب خوراک‌های ایرانی از نادر میرزا قاجار، در کتاب‌های آشپزی کارنامه و ماده الحیوه (هر دو از دوره صفویه) واژه آبگوشت نیامده، و در کتاب سفره اطعمه)

مربوط به عهد ناصری) نیز فقط یک بار در معنایی عام به کار رفته است.

[۵۱] (۴۴). جوزه واحد وزن است، در متون متأخر مانند اکسیر اعظم، جوزه برابر با ۷ درم، و جوزه مطلق برابر با ۹ درخم و نزد بعضی ۴ مثقال دانسته شده و اقسام دیگری نیز (جوزه ملکیه و جوزه نبطیه) برای آن بر شمرده شده است (اکسیر اعظم، ج ۴، ص ۶۹۸).

در کتاب مفاتیح العلوم از احمد بن یوسف خوارزمی (تألیف نیمه دوم قرن چهارم هجری) جوزه برابر ۴ مثقال آورده شده است. ابن سینا در پایان قانون و محمد بن یوسف هروی نیز در بحر الجواهر آن را ۱۴ سامونا می‌دانند. (و این سامونا خود داستانی بلند دارد...). استاد اسماعیل ناظم در ضمیمه کتاب خلاصه الحکمه (ج ۳، ص ۵۲۳) جوزه را ۷ مثقال و برابر با ۳۱/۸۳۵ گرم دانسته‌اند. باری، مقادیر واحدهای وزن چه در دوره‌های تاریخی مختلف و مناطق گوناگون، و چه در مناطق نزدیک به هم در یک مقطع زمانی چندان همسنگ هم نبوده‌اند. نقل علامه دهخدا از رساله مقدریه در مورد این اوزان، پراکندگی اقوال و آراء را حتی در مورد اوزان رایج نشان می‌دهد.

[۵۲] (۴۵). در نسخه خطی به همین گونه آمده است.

[۵۳] (۴۶). جیاد جمع جید (به معنی نیکو) است. (منتهی الارب)

[۵۴] (۴۷). این بیت از مشهورترین سروده‌های شاعر نام‌آور عرب غیلان ابن عقبه مشهور به ذو الرّمه (۱۱۷-۷۷ ه. ق) است که البته در مصرع دوم آن کاتب سهواً ما تفعل را بالفعل نوشته است. بیت درست و بیت پیش از آن چنین است:

لها بشر مثل الحریر و منطق رخیم الحواشی لا هراء و لا نزر

و عینان قال الله کونا فکانتا فعولان بالالباب ما تفعل الخمر مضمون این دو بیت به بیان مصحح، در وصف محبوبی است که عذارش در لطافت به ابریشم می‌ماند و گفتارش نرم و شیوا و دور از آشفتگی و کاستی است، و دو چشم وی به فرمان خداوند چنان هستی یافته‌اند که به کردار می، هوش و خرد از سرها می‌ربایند.

باری، پیداست که این ابیات- آن گونه که نویسنده آورده است- در توصیف ادراک اشیاء و اضواء و الواح سروده نشده‌اند و لطیف قزوینی از باب ذوق‌ورزی ادبی و نگارگری کلام و آرایش سخن به غرر عربی است که در اینجا به چنین شاهدهی امثال جسته است.

[۵۵] (۴۸). این شعر در صفحه ۱۱۶ کتاب خلاصه التشریح نوشته حکیم عبد الززاق لاهیجی به مقابله و تصحیح دکتر علی فروحی بدین گونه آمده است:

کرد آفریدگار تعالی به صنع خویش چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم

صلب و مشیمه، شبکه، زجاجی و پس جلیدپس بیض، عنکبوت، عنب، قرن و ملتحم در کتاب بدیعات اختیاری (صفحه ۷۷ کتاب گنجینه بهارستان، علوم و فنون ۲، پزشکی ۲) نیز این دو بیت به صورت موزون‌تری به نقل از حکیم محقق طوسی بیان شده است، بدین سان که:

کرد آفریدگار تعالی به فضل خویش چشمت به هفت پرده و سه آب منقسم

صلبه، مشیمه، شبکه، زجاجیه و جلیدپس عنکبوت و بیض و عنب، قرن و ملتحم همان گونه که پیداست گذشته از دیگر ناهمسانی‌ها در سه روایت از این شعر، در کتاب فواید الطفیه، رطوبت جلیدیّه از قلم افتاده است. بر این اساس باید به شعر منقول در کتاب خلاصه التشریح یا بدیعات اختیاری اعتماد کرد. بگذریم که در هر سه مورد، شکل و تمامیت چند واژه تخصصی در ازای موزونی شعر به باد رفته است. سخن‌شناسان داوری کنند که آیا نجات دادن وزن و قافیه شعر به بهای ابتر کردن واژگان ویژه یک دانش کاربردی در نوشتارهای آموزشی شایسته است یا خیر؟

[۵۶] لطیف قزوینی، فوائد الطیفه، جلد، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ه.ش.

[۵۷] ( ۴۹). مصحح در جست‌وجوی جلاب در کتب گوناگون به معانی و دستورهای گوناگونی برای ساخت آن دست یافت. در کتاب الماء دو معنی برای آن ذکر شده است: یکی به معنی ماء الورد (معرب گلاب) و دیگری شربتی که از ترکیب شکر سرخ یا شکر سپید یا عسل با گلاب ساخته شود. صاحب بحر الجواهر جلاب را به معنای عسل (یا گاه شکر) مطبوخ در گلاب تا حدّ به قوام آمدن می‌داند و می‌گوید که گاه مراد از آن منضج است. علامه دهخدا نیز به نقل از منتهی الارب آن را معرب گلاب دانسته است، همچنین آن را به روایت از غیاث اللغات شربتی که از قند و گلاب سازند تعریف کرده و نیز از آنندراج روایت کرده است که ایرانیان جلاب را به معنی مطلق شربت به کار می‌برند و سرانجام از بحر الجواهر آورده است که پزشکان این کلمه را بر منضج اطلاق می‌کنند. ابن سینا در بیان اشربه و ربوبات در مقاله ششم از جمله اول از کتاب پنجم قانون، ترتیب ساخت جلاب را این گونه بیان کرده است که به یک من شکر چهار اوقیه آب افزوده، به آتش ملایم بپزند، سپس بر آن دو اوقیه گلاب ریخته، از آتش فرود آورده، صاف کرده به کار برند. همو در همان‌جا از جلاب بماء الورد یاد کرده و در بیان آن فرموده است که به ازای هر پیمانه شکر طبرزد ساییده، سه پیمانه گلاب صافی جید الجوهر افزوده و به آتش ملایم بپزند تا یک سوم آن بماند، و کف آن را نیز بگیرند. ابن سینا سپس دو صورت افزودن زعفران را نیز به این نوع جلاب بیان کرده است. سید اسماعیل جرجانی در بخش سوم الاغراض در کتاب قراباذین دستوری این چنین دارد: بگیرند شکر یک من و گلاب سه من و بجوشانند به آتش نرم، و کفک بردارند و به نیمه باز آرند و مقدار نیم درم زعفران سوده در وی حل کنند به گرمی و به وقت حاجت اندر آب حل می‌کنند و سرد می‌کنند. در تحفه حکیم مؤمن در باب پنجم مرکبات در بیان اشربه و ربوب دستور جلاب چنین گفته شده است: شکر سفید یک-- جزو، آب باران سه جزو، عرق بیدمشک دو جزو و گلاب سه جزو را به قوام آورند. سرانجام آنکه داود انطاکی در تذکره به سادگی جلاب را چنین وصف کرده است: و هو السكر اذا عقد بوزنه او اکثر ماء الورد.

در این کتاب جلاب گاه به معنی عام شربت یا منضج (مانند ترکیب بالا در علاج رمد بلغمی) و گاه به معنی خاص آن به کار رفته است که تشخیص آن به یاری قرائن چندان دشوار نیست.

[۵۸] ( ۵۰). نوع این داروی مرکب در نسخه خطی ذکر نشده است. چینش مفردات و دستور ساخت این نسخه با شیاف‌ها، اکحال، برودات و ذرورات چشمی سازگار نیست (با این فرض که در چنین کتابی که برای بهره عموم نوشته شده است دستورهای ادویه چشمی کوتاه شده و ناتمام نیستند)، ترکیبی به نام شیاف یا کحل یا برود یا ذرور بنفشه نیز در کتاب‌های تحفه و الاغراض دیده نشد.

شاید نوعی معجون خوراکی برای رمد باشد؛ در تحفه حکیم مؤمن ترکیب نسبتاً مشابهی به این ترتیب وجود دارد: معجون خیارشبر که سمرقندی ذکر کرده و جهت قولنج حرّ و بارد و رمد و زکام و نزله و درد سینه نافع است: فلوس خیار شبر صد مثقال با صد مثقال عسل به قوام آورند، بنفشه و تربد از هر یک بیست مثقال، سقمونیا پانزده مثقال، ربّ الشوس دوازده مثقال، ملح هندی هفت و نیم مثقال، و انیسون و مصطکی و رازیانه از هر کدام پنج مثقال. ادویه را با سی مثقال روغن بادام چرب نموده، بسرشند.

با این وجود مصحح به رأی راسخی درین مورد نرسید.

[۵۹] ( ۵۱). شاف، شافه و شیاف هر سه معادل هم‌اند. شافه را نباید با شافه (به معنای زخمی که بر سر پای برآید) اشتباه گرفت. بحر الجواهر شیاف را جمع شافه دانسته است، ولی در متون طبّی واژه شیاف غالباً اسم مفرد در نظر گرفته می‌شود و واژه‌های اشیاف و شیافات برای صورت جمع آن به کار می‌روند.

شیاف در ادویه چشمی به بیان تحفه حکیم مؤمن عبارت است از ادویه منخوله (بیخته) از حریر که به مایعات سرشته، به

قاطع [Cutter] قطع کنند و در سایه خشک نموده، و [هنگام استفاده] به مایعات [مانند آب یا آب گشنیز یا رازیانه تازه یا گلاب یا لعاب بزرقطونا یا سفیده تخم مرغ؛ به حسب مورد] حل کرده و استعمال نمایند. کتاب الماء شیاف را داروهای مرگب بلوطی شکل کوچک یا بزرگ تعریف کرده است که برخی از آنها از ادویه چشمی برگرفته شده، پس از حل کردن، کحلا- و طلا- به کار می‌روند. شیاف‌های بینی، مقعدی و مهلبی بدون حل کردن در مایعی، مستقیماً درون موضع نهاده می‌شوند.

[۶۰] (۵۲). در متن انکساف آمده است که معنای متناسبی با عبارت ندارد (انکساف به معنی گرفتن ماه و خورشید است) اگر آن را انکشاف (به معنی آشکار شدن و افشاء و پرده‌داری) بدانیم شاید در مورد بیماری عضوی همانند بینی پذیرفتنی‌تر باشد.

[۶۱] (۵۳). درنگی در اینجا شایسته است: شراسیف (جمع شرسوف) به اجسام غضروفی انتهایی اضلاع خلف گفته می‌شود (نگاه کنید به پانوش شماره ۱۴۹). اضلاع خلف شامل پنج دنده تحتانی (زیر حجاب حاجز) هستند که در سوی راست مجاور با کبد و در سوی چپ مجاور سپرز می‌باشند. از آنجا که یکی از تدابیر در رعاف، گذاشتن محجمه بر کبد یا سپرز (بسته به سمت خونریزی از بینی) است، نویسنده خواسته است بر محل درست گذاشتن محجمه تأکید بورزد و بیان کند که حجام نباید محجمه را در قسمت قدامی بدن روی شراسیف بنهد، بلکه باید آن را دورتر از سرهای غضروفی دنده‌های تحتانی، روی قوس خلفی آنها بگذارد تا درست روی کبد یا سپرز قرار گیرد و اثربخش افتد. به زبان کالبدشناسی نوین، حجامت کبد در محل عمود شدن دو خط گذرنده از مهره TII و زوایه تحتانی اسکاپولاری راست، و حجامت سپرز در محل قرینه آن در سوی چپ انجام می‌شود.

[۶۲] (۵۴). احتمالاً پس از ایضا واژه فتیله جا افتاده است.

[۶۳] (۵۵). را زائد است، زیرا نه فعل جمله (عرض می‌شود) متعدی است و نه را به عنوان حرف اضافه به کار رفته است.

[۶۴] (۵۶). منظور سبب زوال حس ذوق است که در عبارت عربی پیش از آن بیان شده است.

[۶۵] (۵۷). معانی گوناگون این کلمه با اعراب‌های مختلف، با مفهوم عبارت بالا سازگاری ندارد. مجموعاً در لغت‌نامه‌های لسان العرب، مجمع البحرین، کتاب العین، کتاب الماء، بحر الجواهر، المنجد، لاروس و لغت‌نامه دهخدا، واژه نشو به معنی مستی، پیدا شدن، رویدن و بالیدن، بازگشت به چیزی هر بار پس از بار دیگر، و واژه نشو به معنای بوی کردن و بوی خوش آمده است. در فرهنگ‌های عربی یاد شده نشو دیده نشد ولی در لغت‌نامه دهخدا به معنی هموار و صاف و ساده آمده است.

در مبحث ثقل لسان و خلل یا تغیر کلام در قانون، ذخیره خوارزمشاهی، الاغراض، طب اکبری، معالجات عقیلی و اکسیر اعظم نیز نه نشو و نه نشف (به معنی به خود کشیدن و برچیدن رطوبات، با ظن به خطای کاتب در نوشتن نشو به جای نشف) در بحث سبب‌شناسی این بیماری به کار نرفته است. مصحح سرانجام تنها به چنین شاهدهی دست یافت: نفیس بن عوض کرمانی در شرح الاسباب، بر نوشتار سمرقندی در این باب افزوده است که:

و علامته ان يعرض بعقب الحميات الحاده بسبب انشواء الرطوبات و تجفيفها و يكون اللسان ضامرا متشنجا.

باری انشواء نیز در میان لغت‌نامه‌های یاد شده تنها در لاروس و دهخدا به معنی بریان کردن آمده است. به هر روی با اندکی چشم‌پوشی باید نشو را در اینجا به مفهوم خشک شدن در نظر گرفت.

[۶۶] (۵۸). به گمان مصحح این مطلب نادرست است. به گواهی قانون، ذخیره، شرح الاسباب، طب اکبری، معالجات عقیلی و اکسیر اعظم در ثقل لسان به سبب تشنج استفراغی (یا همان تشنج بیسی)، زبان بلند و متورم نمی‌شود، بلکه ضامر (کوتاه) و متشنج می‌گردد.

دیگر آنکه ثقل لسان و تغیر کلام تنها به سبب تشنج استفراغی پدید نمی‌آید و برای آن اسباب دیگری نیز هست که به نقل از معالجات عقیلی عبارت‌اند از: فالج زبان، استرخای زبان به مشارکت دماغ، اجتماع رطوبات غلیظه در زبان (تشنج امتلائی)، سرسام یا برسام آیل به ورم دماغ، کوتاهی رباط زیر زبان، ورم صلب در زبان، هتک و گسسته شدن عصب محرک زبان؛ که از این میان

لطیف قزوینی به یاد کرد یک سبب بسنده کرده است.

[۶۷] ( ۵۹ ). کاتب با وضوحی تمام، همین سندس را نگاشته است که اگر آن را بپذیریم هم مقدار آن و هم مقدار افیون را باید از قلم افتاده بدانیم. امّا با فرض صحّت کتابت این واژه نکاتی چند گفتنی است: نخست آنکه پس از جست‌وجوی بسیار در الابنیه، الصّیدنه، هدیة المتعلمین، قانون، الاغراض، تحفه، و نیز تذکره داود انطاکی و جامع المفردات ابن بیطار واژه سندس دیده نشد. تنها در فرهنگ اسامی خاتمه مخزن الادویه نامی از سندس آمده و در مورد آن چنین نوشته شده است: به یونانی قنّای بستانی است و بطیخ را نیز می‌نامند. با این وجود در متن مخزن الادویه این نام در مورد قنّاء (خیارزه) یا بطیخ (خریزه) ذکر نشده است. در الصّیدنه نیز ذیل بطیخ و قنّاء نامی از سندس نیست. زنده‌یاد غلامرضا طاهر در کتاب فرهنگ لغات طبّی یونانی در کتاب‌های فارسی، سندس ایمارس را بیخ قنّای بستانی دانسته است. بنا بر شرح ایشان، تلفّظ اصل واژه یونانی آن سیکوس ای مارس است که مشتقّ از سی کواس به معنی Cucumber (خیار) و ای مروس به معنی بستانی و اهلی است. باری، به فرض آنکه همین نام مهجور، مورد نظر لطیف قزوینی بوده باشد، شاید در چنین نسخه‌ای مراد از آن کف قنّاء (یا بطیخ) نیز باشد؛ چنان که سید اسماعیل جرجانی نیز در درمان کفتگی لب (شقاق الشّفه) در ذخیره، قنّاء (خیار بادرنگ) را - که در جنس و گونه با قنّاء مشترک و در وارثه با آن مختلف است - بدین گونه تجویز فرموده است: خیار بادرنگ بریده بر هم مالند و آن کفک که از وی پدید آید طلا کنند. (باب دوّم از جزو نخستین از گفتار پنجم از کتاب ششم ذخیره). همچنین حکیم اعظم‌خان نیز به نقل از شیخ (ابن سینا) در علاج شقاق شفتین، طلای کفی که از مالیدن یک قطعه خیار بر دیگری پیدا می‌شود را توصیه کرده است (اکسیر اعظم، ج ۲، ص ۳).

فرض دیگر این است که این واژه در اصل سندروس بوده که به خطای کاتب سندس نوشته شده است. زیرا بنا بر مخزن الادویه و تحفه، جوشانیده به قوام آمده سندروس با روغن بادام در درمان شقاق هر عضوی مجزّب است. مصحّح پس از همه این کاوش‌ها گمان دیگری نیز دارد و دور نمی‌داند که مؤلف یا کاتب به جای آنکه بنویسد: کافور سدس جرو، نوشته باشد افیون سندس جزو! این گمان از آن روست که این بنده در هیچ‌یک از کتاب‌های قانون، ذخیره خوارزمشاهی، الاغراض الطّیبه، شرح الاسباب، طبّ اکبری، معالجات عقیلی و اکسیر اعظم در درمان این بیماری (کفتگی لب یا شقاق شفت یا تشقّق شفت) نه در مرهم‌ها و نه جز آن، هرگز نام و نشانی از افیون ندید ولی در ذخیره و اکسیر، (در نشانی‌های یاد شده پیشین) کافور را در اجزاء مرهم‌های شقاق لب یافت. از قضا حکیم محمّد اعظم‌خان در سطر ۱۵ از ص ۳ از ج ۲ اکسیر، مرهمی را در درمان شقاق لب آورده است که مقدار کافور در آن دقیقاً سدس جزو است. و الله اعلم بالصواب.

[۶۸] ( ۶۰ ). آکله به مدّ الف و کسر کاف و فتح لام عبارت از فساد و تعفنّ و تأکل عضو است که به فارسی خوره نامند. (معالجات عقیلی، فصل دوازدهم از باب اوّل از هیکل دوّم)

این واژه در اصل نسخه با الف ممدود نوشته نشده است.

[۶۹] ( ۶۱ ). پس در اینجا یعنی سپس. مراد این است که پوست گردو و آب سماق را نخست به حنا و بعد از آن به وسمه (کتم) بیامیزد.

[۷۰] ( ۶۲ ). خوانش درست این واژه - برخلاف آنچه گاه می‌گوییم و می‌شنویم - بدون تشدید نون است، همانند صداع و رعاف و دوار و سبات و دیگر بیماری‌هایی که نامشان بر وزن فعال است.

[۷۱] ( ۶۳ ). گمان مصحّح این است که این واژه از اعلام است و می‌تواند یحیی بوده باشد که کاتب آن را یحی نوشته است. با این حال نخست به جست‌وجوی همین واژه یحی پرداختم؛ ولی کاوش بسیار برای یافتن چنین واژه‌ای در لغت‌نامه‌های فارسی و عربی بی‌فراجم بود. در شرح دواء الخطاطیف در قانون و تحفه نیز چنین واژه‌ای دیده نشد. در بحث ذبحه طبّ اکبری و نیز در بحث ذبحه و وجع حلق اکسیر اعظم نیز نه از این دواء الخطاطیف نشانی هست و نه از نسخه یحی، ولی در بحث خناق دموی و بلغمی در صص



۸۳ و ۸۶ ج ۲ اکسیر اعظم از خاکستر خطاطیف و دواء الخطاطیف، و در طب اکبری در علاج آماس ناشی از خناق دموی، از پس افکنده خطاطیف نام برده شده ولی باز هم نامی و نسخه‌ای از یحیی یا یحیی در هیچ کدام دیده نمی‌شود. تنها در علاج کلی اقسام خناق در ص ۷۶ ج ۲ اکسیر اعظم از عیسی بن یحیی (از شاگردان حنین) نقل شده است که غرغره آمیخته رماد صفرغون (دم سیجیه در تحفه، و دم سیجیه و دم جنبانک در مخزن الادویه) با بعضی عصارات قابضه و طلای آن بر خارج حلق، خناق را به سرعت تحلیل می‌دهد؛ که البته با نسخه کتاب فواید الطفیه یکسان نیست و به نظر نمی‌رسد که این عیسی بن یحیی با آن یحیی مربوط باشد.

در کتاب مجدول تقویم الصّیحه از ابن بطلان بغدادی در ستون رأی‌های حکیمان در کنار مخفف نام حکمای بزرگی چون بقراط و جالینوس و ماسرجویه و حنین و یوحنا و بختیشوع و دیگران، سه بار از یحیی نام برده شده است ولی نام کامل و نشان وی در هیچ جای آن کتاب نیامده و مصحح ادیب و دانشمند آن - زنده‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی - نیز در مورد او توضیحی نداده است.

امّا حکیم محمد اعظم خان که هم عصر لطیف قزوینی است، در سطر چهارم ص ۶ از ج ۱ کتاب اکسیر اعظم پس از ذکر نام بسیاری از حکماء و اطباء، سرانجام در صف حکمای متقدمین نامی از یحیی نیز آورده است که البته نمی‌تواند یحیی (یوحنا) بن ماسویه یا یحیی بن سعید (المسیحی) باشد زیرا این دو یحیی به طور جداگانه در میان حکمای متقدم یاد شده‌اند.

باری، مصحح با بسنده کردن بدین حدّ از جست‌وجو بر این گمان است که این واژه یحیی است؛ و این یحیی از اطباء متقدمی است که نامشان در تاریخ حکماء قفطی آمده است. و هو اعلم بالصواب.

[۷۲] (۶۴). رماد الخطاطیف خاکستر به جامانده از احراق پرستو (خطاف) است که با رماد عس الخطاطیف (خاکستر آشیانه پرستو) متفاوت است. حکماء، نخستین را در خناق و اورام گلو، و دومی را در سخت‌زایی سودمند دانسته‌اند.

[۷۳] (۶۵). در بیان مقادیر اوزان در این نسخه، خطایی رخ داده است زیرا پس از بیان مقدار برای شبّ یمانی و ایرسا و زفت تر، پس از ذکر پیه بز دوباره برای هر کدام پنج درم دستور داده شده است.

[۷۴] (۶۶). آنچه در نسخه خطی دیده و خوانده می‌شود عینا همین است. گمان مصحح آن بود که واژه درست در آب خشخاش یا در آن خشخاش بوده که کاتب سهوا آن را بدین صورت نگاشته است. زیرا خشخاش شّمّا و شربا و ضمادا در علاج زکام حارّ کاربرد دارد. با این حال معنای عبارت همچنان گنگ بود. مرخ کردن عرق بید نیز بی‌معنی است زیرا عموما ادهان (روغن‌ها) را در ترمیخ به کار می‌برند نه عرقیات را. باری، سرانجام پس از چندی جست‌وجو در مبحث بلند زکام و نزله در کتاب اکسیر اعظم گره از کار گشوده شد. دستور درست در ص ۵۱۸ مجلد اول این کتاب بدین ترتیب آمده است:

ابو سهل گوید که در نزله و زکام کائن از حرارت (و وی آن است که از آن رطوبت رقیق حادّ سائل شود) آنچه مغلظ و مبرّد این ماده باشد استعمال کنند... یا روغن بید که در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند، بر سر بمالند.

[۷۵] (۶۷). با نگاه به پانوش پیشین، بازنویسی درست این عبارت چنین است: مرخ کردن روغن بید که در آن خشخاش با پوست نیم کوفته و برگ مورد پخته باشند.

[۷۶] (۶۸). کاتب این واژه را دقیقا به همین صورت نوشته است که بی‌گمان نادرست است. مراد نویسنده خشخاش بوده است. نگاه کنید به پانوش شماره ۶۶.

[۷۷] (۶۹). افتادگی از نسخه خطی است. هیچ مقداری ذکر نشده است.

[۷۸] (۷۰). و زائد به نظر می‌رسد.

[۷۹] (۷۱). مسلوق اسم مفعول از ریشه سلق است (که نباید با سلق به معنای چغندر مشتبه شود). سلق در بحر الجواهر به دو معنی جوشانیدن اندک غذا و شستن آمده است (السلق: بالفتح، ان یغلی الطعام اغلاء خفیفا .. و جاء بمعنی الغسل ایضا). هیچ‌یک از این دو معنا در کتاب الماء دیده نشد. در بحر الجواهر، ترکیب اللحم المسلوق به معنای گوشت یخنی آمده است و این یخنی (گذشته از

معنای اصطلاحی آن در آشپزی و اقسام گوناگونش) در لغت به معنای پخته، و مهرا پخته (نقل علامه دهخدا از فرهنگ دیوان بسحاق اطعمه) است. همچنین در بحر الجواهر ذیل واژه سلق چنین می‌خوانیم: و اذا اكل سلق مسلوق مطیب بخردل هیج القیء، که مراد از آن چغندر آب‌پز است.

علامه دهخدا واژه مسلوق را به معنای جوشیده، پخته، به آب پخته، برشته و بریان کرده آورده، و البیض المسلوق را خایه جوشیده و تخم آب‌پز معنا کرده است. باری با این وصف باید حمّاض مسلوق مطنجن را باید برگ ترشه (ترشک) دانست که نخست آب‌پز و پس از آن بریان شده است.

[۸۰] (۷۲). در هیچ کدام از فرهنگ‌های المنجد، لسان العرب، کتاب العین، مجمع البحرین و لاروس واژه مهارس یا مصدر آن مهارسه (مهارست) دیده نشد. بنابراین شاید بتوان مهارست را بر ساخته پارسی‌زبانان از ریشه هرس برشمرد؛ و از آنجا که در فرهنگ‌های یاد شده هرس به معنای کوبیدن و خرد کردن آمده است، مهارس را در اینجا می‌توان به معنی کوبنده و درهم شکننده دانست. دو مشتق آشنا از مصدر هرس در متون پزشکی عبارت‌اند از مهارس به معنای هاون، و هریسه به معنای طعامی که از دانه‌های کوبیده شده (مانند گندم) و گوشت ترتیب یافته باشد.

[۸۱] (۷۳). با نگاه به پانوش پیشین و نیز به قرینه واژه محافظت، بی‌گمان محارست درست است، نه مهارست.

[۸۲] (۷۴). نگاه کنید به پانوش شماره ۴۰.

[۸۳] (۷۵). برای رایب معانی گوناگونی ذکر شده است از جمله شیر خفته جغرات شده (منتهی الارب)، ماست (مهدب الاسماء)، شیر مسکه برآورده آب آمیخته (اقرب الموارد، منتهی الارب، المنجد). در بحر الجواهر نیز به نقل از چند مؤلف معانی گوناگونی برای آن یاد شده است که شرح دراز آن بیرون از مجال این پانوش است. رایب البقر در تحفه حکیم مؤمن و در میان مدخل‌های مخزن الادویه و در فرهنگ اسامی پایان آن، و نیز ذیل لبن البقر دیده نشد.

[۸۴] (۷۶). مراد از بقله همان بقله الحمقاء است. اسامی دیگر این گیاه عبارت‌اند از بقله فاطمه، بقله الزهرا، رجه، فرسخ و به فارسی خرفه.

[۸۵] (۷۷). و ما شاکلها: و هرچه به آن همانند است.

[۸۶] (۷۸). با نگاه به لغت‌نامه دهخدا: به معنی خمیر کرده، سرشته.

[۸۷] (۷۹). در متن، نعنعا و نعنعا مکررا به جای هم به کار رفته‌اند. واژه نعنعا در مخزن الادویه، تحفه حکیم مؤمن و لغت‌نامه دهخدا دیده نشد. ولی با توجه به ضبط واژه نعنعا در هر سه کتاب، گمان می‌رود نعنعا نیز صورتی از همین واژه در تداول عام روزگار مؤلف بوده است.

[۸۸] (۸۰). حسا یا حسو بنا بر قرابادین صالحی به معنی شوربایی است که از سبوس یا نشاسته با شکر و روغن بادام می‌پزند و آن را حریره نیز می‌گویند. کتاب الماء آن را خوراک رقیقی از آرد و آب و روغن که با شکر یا مانند آن شیرین شود، تعریف می‌کند. طعام رقیق یتخذ من الدقیق و الماء و الدهن و قد یحلّی بشیء من السیکر و نحوه، و هو المعروف بالحریره). این تعریف را علامه دهخدا نیز ذیل حسو آورده است.

این واژه گاه به طور ویژه برای همان حریره یا شوربای یاد شده به کار می‌رود و گاه به دیگر خوراکی‌های رقیق شوربا مانند اشاره می‌کند مانند این حسو که در باب بیست و سوم از گفتار دوم از کتاب پنجم ذخیره خوارزمشاهی در مورد حمّای یوم به سبب غسل به آب‌های سرد قابض آمده است: و آنچه به کار آید طعام نرم و معتدل باید چون حسو از چغندر و نخود پوست کنده و توایل آن. گاه نیز حسوهای ویژه‌ای با دستور مفصل و اجزای بسیار و گوناگون ذکر شده‌اند که چندان شباهتی به آن تعریف ساده نخستین ندارند، مانند حسوی شگفت‌آوری که سید اسماعیل جرجانی در درمان ذبول پیشنهاد کرده است و شامل کشک جو، باقلی، ماش

- پوست کنده، تخم خشخاش سپید، مغز بادام شیرین، آب کدو، آب انار شیرین، روغن بادام و مغز نان است و دستور تهیه آن خواندنی است؛ نگاه کنید به: ذخیره خوارزمشاهی، نشر فرهنگستان علوم پزشکی، ج ۳، ص ۱۸۲.
- [۸۹] (۸۱). واحد وزن برای صبر سقوطری، و مقدار زعفران در متن نیامده است.
- [۹۰] (۸۱). واحد وزن برای صبر سقوطری، و مقدار زعفران در متن نیامده است.
- [۹۱] (۸۲). مراد از آن فلوس خیارشبر است. نگاه کنید به پانوش شماره ۱۷.
- [۹۲] (۸۳). با نگاه به لسان العرب و کتاب العین و اقرب الموارد، رعدۀ در لغت به معنی لرزه‌ای است که انسان را هنگام ترس یا بیماری یا جز آن فراگیرد. بحر الجواهر رعدۀ را مقدمه رعدۀ دانسته است ولی مصحح چنین مطلبی را در قانون و طب اکبری و معالجات عقیلی و اکسیر اعظم نیافت. طب اکبری و شرح الاسباب و معالجات عقیلی رعدۀ را در لغت به معنی رعدۀ و اهتراز (به معنی لرزش) آورده‌اند و آن را از باب تسمیه اسم به لازم آن دانسته‌اند، ولی سخنی درباره مقدم بودن رعدۀ بر رعدۀ نگفته‌اند.
- علی بن عباس مجوسی در مقاله ششم از باب بیست و دوم کامل الصنّاعه نافض را مرکب از برد و رعدۀ شمرده، و پیدایش رعدۀ را از شدت حرکت قوه دافعه عضلات برای بیرون راندن خلط موذی دانسته و ارتباط آن را با نافض ناشی از سبب‌های حارّ و بارد بیان کرده است. ابن سینا در قانون، در شمار سزاوارترین کسان برای پرهیز از خفت و خیز (مجامعت)، نخست از کسی نام می‌برد که پس از آن دچار رعدۀ می‌گردد. همچنین در مورد حمّای یومی غضبی می‌گوید که چه بسا در برخی از مبتلایان بدان، به سبب جنبش خلط یا ضعف طبع، رعدۀ روی دهد.
- باری، آنچه از درنگ مصحح در نوشتارهای نامبرده به دست آمد این است که رعدۀ در دیدگاه حکماء یک علامت شمرده می‌شود، نه یک بیماری. همچنین در این کتب، رعدۀ هیچ‌گاه به طور خاصّ در شمار بیماری‌های معده نام برده نشده است. این بنده پس از بررسی تطبیقی منابع گوناگون بر این رأی است که نزدیک‌ترین مباحث به رعدۀ معده، مبحث اختلاج معده و سپس وجع الفؤاد است، که شرح آن به راستی در این تنگنا نمی‌گنجد.
- [۹۳] (۸۴). واژه بدن با توجه به مفهوم اصطلاحی مقوی و معنای کلی عبارت، درست به نظر نمی‌رسد، بدان درست است نه بدن، به این ترتیب عبارت صحیح چنین خواهد بود: به مقوی [معده] و مانع انصباب موادّ بدان است.
- [۹۴] (۸۵). به قرینه فعل اول و دوم عبارت، برای حفظ یکسانی ساختار دستوری، این افعال نیز باید به صورت جمع (بریزند و بنوشند و کنند) صرف می‌شدند.
- [۹۵] (۸۵). به قرینه فعل اول و دوم عبارت، برای حفظ یکسانی ساختار دستوری، این افعال نیز باید به صورت جمع (بریزند و بنوشند و کنند) صرف می‌شدند.
- [۹۶] (۸۵). به قرینه فعل اول و دوم عبارت، برای حفظ یکسانی ساختار دستوری، این افعال نیز باید به صورت جمع (بریزند و بنوشند و کنند) صرف می‌شدند.
- [۹۷] (۸۶). در نسخه خطی چنین نگاشته شده است. بیه در لغت‌نامه دهخدا دیده نشد. از آنجا که سفوف حب الزّمان با شربت به میل می‌شود شاید مراد همان شربت به بوده است.
- [۹۸] (۸۷). واحد آن در نسخه خطی نیامده است؛ ولی به قرینه واحد وزن مفردات قبلی و نیز با توجه به ویژگی‌های بزرگطونا و بارتنگ و فعل کلی این حبّ، در اینجا نیز مثقال را باید درست دانست.
- [۹۹] (۸۸). نام قرص مورد نظر، در متن نیامده است.
- [۱۰۰] (۸۹). کتابت این واژه آن را خسک یا حسک می‌نمایاند. با توجه به اینکه از افعال و خواصّ خسک (همان حسک یا خارخسک) چنان کاربردی بر نمی‌آید، با جست‌وجو در کتب مفردات، سرانجام در تحفه حکیم مؤمن و مخزن الادویه آشکار شد

- که این واژه باید خنک باشد، نه حسک یا خسک. بر پایه کتاب‌های یاد شده خنک اسم فارسی لسان الحمل (بارتنگ) است. فاش است که افعال و خواص بارتنگ با آنچه در این نسخه برای درمان اسهال دموی بیان شده، هماهنگ و سازگار است.
- [۱۰۱] (۹۰). طیوف نمی‌تواند درست باشد و بایست آن را از خطاهای کاتب دانست. تردیدی نیست که طیوب صحیح است. در اینجا افایه و طیوب هر دو به معنی عطریات و داروهای معطر خوش بو هستند.
- [۱۰۲] لطیف قزوینی، فوائد الطفیه، جلد ۱، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ه.ش.
- [۱۰۳] (۹۱). در این تقسیم‌بندی سوء مزاج حار کبد دو بار نام برده شده است. بیان مکرر آن زائد است.
- [۱۰۴] (۹۲). یوحنا ابن سرفیون (بر اساس ضبط در کتاب تاریخ الحکماء قفطی) یا ابن سربایون، پزشک اوایل دوران عباسی و صاحب دو کتاب کُنَّاش طَبی به زبان عربی است، یکی در دوازده مقاله و دیگری (کُنَّاش صغیر) در هفت مقاله.
- [۱۰۵] (۹۳). گمان می‌رود اگر فعل است را در انتهای جمله بیاوریم، معنای جمله بهتر آشکار می‌شود:
- استدلال یرقان بحرانی بعد از نضج و سکون تب‌های صفراوی (چون محرقه) و یا از ورم حار کبدی، به تب و ثقل طرف راست است.
- [۱۰۶] (۹۴). به معنای استعمال شیاف، حمل، برداشتن شیاف.
- [۱۰۷] (۹۵). کبیرت را نمی‌توان درست دانست. بی‌گمان کبیرت (گوگرد) به غلط کبیرت نگاشته شده است.
- [۱۰۸] (۹۶). وجوه افعال در این عبارت گاه امری و گاه التزامی است. درست آن است که بگوییم: خشک سازند سرگین گاو را، با آب و سرکه بپزند، پس مخلوط کنند به قدر ربع آن کبیرت، و بر شکم مالند.
- [۱۰۹] (۹۷). در قانون، الاغراض، معالجات عقلی، طب اکبری و اکسیر اعظم در مباحث استسقاء چنین شیوه درمانی (حجامت با شرط یلی کعبین و سپس آویختن پاها برای سیلان رطوبات) پیدا نشد. گفتنی است که برآیند رأی حکماء در کتب یاد شده این است که فصد و حجامت تنها در استسقای لحمی و پس از آن در زقی رواست، آن هم فقط اگر سبب آن بسته شدن یا بازداشتن خون حیض و خون بواسیر باشد.
- ضمناً یلی فعل عربی است که در اینجا به معنی کنار است.
- [۱۱۰] (۹۸). در واژه‌نامه‌های عمومی عربی و حتی در واژه‌نامه‌های طبیبی حین برابر با مطلق استسقاء آمده است: حین: مرض تشنگی و استسقاء و کلانی شکم (منتهی الارب) و: المحبون: من له استسقاء (بحر الجواهر) و: الاحین: المستسقی من الحین بالتحریک و هو عظم البطن (کتاب الماء). ولی به بیان حکیم محمد اکبر ارزانی در طب اکبری، حین چنین تعریف شده است:
- بدان که هرگاه در استسقای طبلی، رطوبات و ریاح رقیقه تحلیل پذیرد و آنچه عسر التحلیل و غلیظ بود باقی ماند و بدان سبب صلابت زیاده شود، مسمی می‌گردد طبلی به حین. و حین در لغت مرادف استسقاء است و مستسقی را محبون می‌گویند به هر قسم که باشد؛ اما در اصطلاح اطباء چنین اجرا یافته. (طب اکبری، فصل در استسقاء، قسم چهارم)
- [۱۱۱] (۹۹). نگاه کنید به پانوش شماره ۹۷ در مورد رأی حکماء در فصد و حجامت در استسقاء.
- [۱۱۲] (۱۰۰). این جمله ناتمام در پایان صفحه ۹۱ نسخه خطی آمده است و پس از آن، بی‌آنکه در ترتیب و شمارش صفحات، کم و کاستی پدید آید دنباله جمله دیده نمی‌شود، و در ادامه آن مبحث طحال آغاز می‌گردد.
- [۱۱۳] (۱۰۱). در نسخه خطی ذیل واژه حرف، به خط ریزتری خردل سفید زیرنویسی شده است. بنا بر مندرجات تحفه حکیم مؤمن، خردل سفید همان حرف ابیض است که قسمی از حرف بستانی می‌باشد. نام دیگر حرف در الابنیه، تحفه حکیم مؤمن و مخزن الادویه و اختیارات بدیعی، حب الرشاد است.
- [۱۱۴] (۱۰۲). در اصل نسخه چنین کتابت شده است. البته پنج انگشت به صورت‌های مختلف مانند پنج انگشت، پنجگشت،

- بنجنگشت، بنجنگشت، فنجنگشت در کتب گوناگون ضبط شده است، ولی به این شکل (بنجگشت) در کتب مفردات مانند الابنیه، صیدنه، تحفه و مخزن دیده نشد.
- [۱۱۵] (۱۰۲). در اصل نسخه چنین کتابت شده است. البته پنج انگشت به صورت‌های مختلف مانند پنج انگشت، پنجگشت، پنجنگشت، بنجنگشت، فنجنگشت در کتب گوناگون ضبط شده است، ولی به این شکل (بنجگشت) در کتب مفردات مانند الابنیه، صیدنه، تحفه و مخزن دیده نشد.
- [۱۱۶] (۱۰۳). حامی در اینجا یعنی تب‌دار، برگرفته از حمی به معنای تب.
- [۱۱۷] (۱۰۴). تزخر صحیح است، نه تزهر.
- [۱۱۸] (۱۰۵). ذهیر یا زهیر در هیچ کتاب لغت یا کتاب طبّی به این معنا نیامده است. ضبط مشهور و عامّ برای این واژه زحیر است. خطای مشابهی در نگارش واژه تزخر (به صورت نادرست تزهر) نیز رخ داده بود که در پانوشت پیشین بدان اشاره شد.
- [۱۱۹] (۱۰۵). ذهیر یا زهیر در هیچ کتاب لغت یا کتاب طبّی به این معنا نیامده است. ضبط مشهور و عامّ برای این واژه زحیر است. خطای مشابهی در نگارش واژه تزخر (به صورت نادرست تزهر) نیز رخ داده بود که در پانوشت پیشین بدان اشاره شد.
- [۱۲۰] (۱۰۵). ذهیر یا زهیر در هیچ کتاب لغت یا کتاب طبّی به این معنا نیامده است. ضبط مشهور و عامّ برای این واژه زحیر است. خطای مشابهی در نگارش واژه تزخر (به صورت نادرست تزهر) نیز رخ داده بود که در پانوشت پیشین بدان اشاره شد.
- [۱۲۱] (۱۰۶). نگاه کنید به پانوشت شماره ۱۰۵.
- [۱۲۲] (۱۰۶). نگاه کنید به پانوشت شماره ۱۰۵.
- [۱۲۳] (۱۰۷). نگاه کنید به پانوشت شماره ۸۹.
- [۱۲۴] (۱۰۸). نگاه کنید به پانوشت شماره ۱۰۴ و ۱۰۵.
- [۱۲۵] (۱۰۹). نام روغن در نسخه خطّی نیامده است. شاید مراد همان روغن گل باشد که گل به قرینه معنوی از آن حذف شده است.
- [۱۲۶] (۱۱۰). مراد از آن، رطوبت سیاه موسوم به عسل خیار شنبر است که غیر از پرده‌ها و دانه‌های آن است، و طعم شیرین ناپسندی دارد.
- [۱۲۷] (۱۱۱). کاتب به خطا رفته است، نگارش یا رب الرحم بی گمان نادرست است. باید نوشت: یا ربّ ارحم.
- [۱۲۸] (۱۱۲). در اینجا نیز مراد نویسنده فلوس خیار شنبر است، نه خیارزه.
- [۱۲۹] (۱۱۳). برای اطمینان از درست گذاشتن علایم سجاوندی در این دستور، به کتاب‌های طبّ اکبری و نیز اکسیر اعظم، ج ۳، صص ۳۳۸-۳۳۷ در علاج قولنج صفراوی مراجعه کردم و کوشیدم با بررسی سی و دو سطر توضیحات کتاب اخیر، این سه سطر دستور پراکنده و مختصر را با کاربرد علایم سجاوندی مرتّب کنم. بر این اساس گمان دارم پس از یک دانگ در آخرین بخش این تدابیر، نام مفرده یا مرکبه‌ای جا افتاده است. و الله اعلم بالصواب.
- [۱۳۰] (۱۱۴). حیات: کرمان دراز بزرگ که در امعاء دقاق افتد. (لغت‌نامه دهخدا به نقل از ذخیره خوارزمشاهی)
- [۱۳۱] (۱۱۵). در نسخه خطّی، مقدار شحم حنظل در واحد دانگ نیامده است.
- [۱۳۲] (۱۱۶). در نسخه خطّی، واحد وزن آن نیامده است. محتمل است که آن نیز نیم مثقال باشد.
- [۱۳۳] (۱۱۷). در نسخه خطّی تولّد گردد آمده است. شاید کاتب متولّد را سهوا تولّد نوشته است.
- [۱۳۴] (۱۱۸). هر در اینجا زائد به نظر می‌رسد.
- [۱۳۵] (۱۱۹). در نسخه خطّی آشکارا واژه بار کتابت شده است که معنای متناسبی برای آن در اینجا به دست نیامد. با جستجو در

هدایه المتعلمین، الاغراض الطبیه، ذخیره خوارزمشاهی، خلاصه الحکمه و اکسیر اعظم این واژه در توصیف چنین شکلی از بواسیر دیده نشد. در هدایه المتعلمین آمده است:

آگاه باش که بواسیر پنج گونه بود: یکی مانده دانه خرما بود دراز و سخت ...

در الاغراض و ذخیره خوارزمشاهی نیز واژه دراز در وصف این شکل از بواسیر آمده است: ششم دراز بود همچون دانه خرما.

در اکسیر اعظم هم عبارت مشابهی آمده است: هفتم تمری و آن دراز و سخت مثل دانه خرما باشد.

با نگاه به این شواهد، شاید بتوان پنداشت که کاتب به جای باریک یا دراز، سهوا نوشته است: بار.

[۱۳۶] (۱۲۰). اردء بر وزن افعال، اسم تفضیل عربی است که به تنهایی به معنی ردی‌ترین و بدترین می‌باشد و در اینجا نیازی به پسوند‌ترین نداشته است.

[۱۳۷] (۱۲۱). رنج در اینجا بی‌گمان از خطاهای کاتب است و به هیچ روی تناسبی با متن ندارد. واژه درست ریح است.

[۱۳۸] (۱۲۲). منظور از آن خیار شنبر است، نه خیارزه.

[۱۳۹] (۱۲۳). یا استعمال یا به کار برند را باید از این جمله حذف کرد و به یکی از این دو صورت نوشت:

هرگاه اراده شود بر بواسیر استعمال دواى حادّ، باید انزروت را در آب خمیر کرد ... یا: هرگاه اراده شود بر بواسیر دواى حادّ به کار برند، باید انزروت را در آب خمیر کرد ...

مصدر استعمال به کار بردن بی‌معنی است و در زبان فارسی وجود ندارد.

[۱۴۰] (۱۲۴). به معنای استعمال شیاف، حمل، برداشتن شیاف.

[۱۴۱] (۱۲۵). حبل به معنای آبستن شدن و بارداری، و حبلی به معنای آبستن و باردار است. با توجه به واژه متمنی، و مفهوم کلی عبارت به نظر می‌رسد به جای حبل، واژه حبلی کتابت شده است.

[۱۴۲] (۱۲۶). واژه درست در اینجا صدیدی است، نه صدیده. در لغت‌نامه‌های دهخدا، کتاب الماء، غیث اللغات، مهذب الاسماء، لسان العرب، مجمع البحرین، کتاب العین و بحر الجواهر واژه صدیده دیده نشد. آنچه در این منابع پیدا شد واژه صدید است که به معنای زردآب، آب رقیق مخلوط به خون که از جراحت بزاید، و چرک آمیخته با خون آمده است. در قانون و الحاوی نیز همواره صدید در این معنا به کار رفته است، نه صدیده. بر این اساس صدیدی صفت نسبی از صدید می‌باشد، و همان گونه که گفته شد در عبارت بالا- سیلان صدیدی درست است. ابن سینا در کتاب دوّم قانون در بیان صدف، از لزوجت حلزون به نام صدیده یاد کرده است؛ که ارتباطی با مبحث اورام و سیلانات رحم ندارد. (ص ۲۲۷ قانون، نسخه تهران)

[۱۴۳] (۱۲۷). در کتب گوناگون معالجات یکی از درمان‌های اختناق رحم، حجامت بی‌شرط بر کنج یا بن ران‌ها (اربتین یا کشاله ران‌ها) است. لغت‌نامه دهخدا یکی از معانی حالب را کش و کشاله آورده است، بنابراین حالبین در اینجا به معنی کشاله ران‌ها (Inguinal region) است، نه راه‌های فرود بول از گرده‌ها به مثانه (Ureter).

[۱۴۴] (۱۲۸). در متن به وضوح تمام همین واژه آمده است، افر در این ترکیب معنای متناسبی ندارد. گمان مصحح این است که نویسنده در ستایش استاد خود آخر المتطبیین را به کار برده، که در کتابت سهوا افر المتطبیین نگاشته شده است. و الله اعلم بالصواب.

[۱۴۵] (۱۲۹). بی‌گمان کاتب در انشای این واژه خطا کرده است. واژه درست در اینجا خشخاش سفید یا همان خشخاش بستانی است.

[۱۴۶] (۱۳۰). نخل در اینجا به معنای غربال کردن و نخاله چیزی را گرفتن است. واژه منخول که در دستور ساخت ادویه چشمی به کار می‌رود از همین ریشه است. دقّ و نخل یعنی کوبیدن و بیختن. زردچوبه مسحوق منخول که در ص ۱۱۱ همین متن آمده است

نیز به معنی زردچوبه ساییده شده بیخته (الک شده، غربال شده) است.

[۱۴۷] (۱۳۱). در نسخه خطی عینا چنین کتابت شده است، ولی گمان مصحح این بود که عبارت درست چنین باشد: بلوط منقوغ در خلّ خشک کرده، یعنی بلوطی که نخست مدّتی در سرکه خیسانیده و سپس خشک گردیده باشد، همان گونه که مثلا در مورد زیره مدبّر چنین می‌کنیم. با این ظنّ، به جست‌وجو در قانون پرداختم و این شواهد را در آن یافتیم: - در فصل تقطیر بول از مقاله دوم از فن نوزدهم از کتاب سوم قانون ترکیبی برای تقطیر بول وارد شده که بخشی از آن ترکیب از همین قرار است: و من البلوط المنقّع فی الخلّ یوما و لیلة، المقلوّ بعده، و نیز در کاربردی مفرد از بلوط در همان جا: و دقیق البلوط نافع، و خصوصا اذا انقع البلوط فی خلّ العسل یوما و لیلة، ثم قلی .. که به جز تقلیه نهایی، با فرآیند مورد نظر همانندی دارد.

[۱۴۸] (۱۳۲). مصحح در این عبارت شش کلمه‌ای دو چیز را درنیافت. نخست آنکه مراد از وقت چه وقتی است و دیگر آنکه این اطریفل کدام یک از اطریفل‌های گوناگون است؟ گمان می‌رود دو افتادگی بر قلم کاتب رفته است.

[۱۴۹] (۱۳۳). استاد گران‌مایه جناب آقای دکتر حسن تاج‌بخش که پیش از نوشتن مقدمه بر این کتاب، نسخه تایپ شده اوّلیه را خوانده بودند، در مورد واژه دولاب در حاشیه بر گه گوشزد فرموده بودند که دولاب کلمه فارسی است، نه عربی. استاد مهرپرورمان در پاسخ به پرسش و شگفتی این بنده از اینکه چرا در قانون، ذخیره خوارزمشاهی و نیز اکسیر اعظم واژه دولاب تازی دانسته شده است، فرمودند که مراد آن نویسندگان، معرّب بودن این واژه و مصطلح بودنش در زبان عربی بوده است، نه تازی بودن آن در ریشه؛ همان گونه که علامه دهخدا نیز به نقل از دیگر واژه‌پژوهان و سخن‌شناسان، دولاب را معرّب از دول آب یا دلو آب (به معنی چرخ آب‌کشی، چرخ چاه) دانسته است.

باری، با سپاس از یاری استاد دانش‌پرورمان در تبارشناسی این نام، گفتنی است که با نگاه به سخن سید اسماعیل جرجانی در ذخیره نام‌گذاری این بیماری به دولاب از این روست که همان گونه که با دلو آب یا دولاب، پیاپی آب را از چاه می‌کشند و بی‌درنگ به همان حال خالی می‌کنند، در این بیماری گرده نیز، در اندک زمانی پس از آشامیدن آب، آن آب همان گونه که نوشیده شده، از راه بول بیرون می‌رود. سید اسماعیل جرجانی در الاغراض و نیز محمّد اکبر ارزانی در طبّ اکبری وجه تسمیه دیگری نیز برای دولاب بیان کرده‌اند، بدین‌سان که آب کشیدن جگر از ماساریقا، و ماساریقا از معده و غلبه تشنگی پیوسته حاصل از آن را (در گونه‌ای از ذیابیطس که در پی چیرگی سوء مزاج گرم بر گرده رخ می‌دهد) به دولاب، مانند کرده‌اند.

شماری از نام‌های دیگر این بیماری به نقل از طبّ اکبری و معالجات عقیلی عبارت‌اند از: زلق الکلیه، دواریه، پرگاریه، و استسقاء تمس (تمس در یونانی به معنای مثانه است). علی بن عباس مجوسی در کامل الصّناعه و نیز برخی فرهنگ‌ها و نوشتارها سلس البول را نیز نام دیگر ذیابیطس دانسته‌اند، ولی ابن سینا در قانون و سید اسماعیل جرجانی در ذخیره و از متأخرین سید محمّد حسین عقیلی - شیرازی در معالجات، این دو را بیماری‌های جداگانه‌ای دانسته و آنها را در فصول مستقلّی آورده‌اند. برآیند رأی این حکیمان در افتراق این دو بیماری را می‌توان چنین بیان کرد که دولاب از بیماری‌های گرده است که در آن دفع ادرار به اراده بیمار است و تشنگی از علائم همراه آن است، امّا سلس البول از بیماری‌های مثانه است که در آن بول بی‌اراده و اختیار دفع می‌شود و تشنگی نیز از لوازم آن نیست.

نکته دیگر آنکه برخی صاحب‌نظران هم‌عصر ما در یکسانی ذیابیطس با دیابت امروزی (مرض قند) تردید روا داشته و پژوهشگران را به درنگ در این تطبیق فرا خوانده‌اند.

[۱۵۰] لطیف قزوینی، فوائد الطفیة، جلد ۱، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ه.ش.

[۱۵۱] (۱۳۴). نگاه کنید به پانوش شماره ۱۰۲.

[۱۵۲] (۱۳۵). بی‌گمان این واژه نادرست نوشته شده است. مؤوف درست است به معنای آفت رسیده و آفت دیده.

[۱۵۳] (۱۳۶). در اینجا تدابیر و دستورهایی در مورد زینت یا امراض جلد و ظفر بیان شده است، ولی نویسنده در مبحث پسین (فی تدبیر المفاصل و العرق النساء) نیز به گونه‌ای پراکنده، دستورهایی در این موارد بیان کرده است. پیداست که این نابسامانی و آشفتگی در ترتیب کتاب زینده نیست.

[۱۵۴] (۱۳۷). در متن، عبارت یبه کرده بر موم سفید آمده است که مانند دیگر دستورهای ادویه مرکبه در این کتاب نقطه گذاری آن مخدوش و نیز بدون علایم سجاوندی است. با توجه به ابهام‌انگیز بودن این عبارت، دستورهای مشابه در معالجات این بیماری بررسی گردید و از مشتبّه شدن بر موم و خطاهای دیگر در بازنویسی متن پیشگیری شد.

[۱۵۵] (۱۳۸). در نسخه خطی چنین واژه‌ای به صورت پیوسته و بدون نقطه کتابت شده است. تلاش برای رمزگشایی از این واژه گنگ نه با جست‌وجو در واژه‌نامه‌ها و کتب معالجات و نه از راه مشاوره با آگاهان، به فرجام نرسید.

[۱۵۶] (۱۳۹). قطف اسفناج رومی است و او را سرمق فارسی نیز نامند. (تحفه حکیم مؤمن)

[۱۵۷] (۱۴۰). در اینجا و چند مورد دیگر پس از این، برخی دستورها بیرون از موضوع مبحث اصلی بیان شده‌اند. بدین سان که تدابیر مربوط به زینت بدن، لابلای تدابیر امراض مفاصل آمده‌اند.

[۱۵۸] (۱۴۱). درستی این گزاره چندان قطعی نیست. درور عروق (به معنای امتلاء و پر شدن رگ‌ها) نمی‌تواند درست باشد چون پس از آن حرف اضافه از آمده است؛ و نمی‌توان گفت: پر شدن رگ‌ها از بدن. ضمن آنکه ایجاد درور عروق بدین معنی، اثر دارویی مفیدی محسوب نمی‌شود. بنابراین باید آن را درور عرق از بدن (به معنای روان شدن عرق از بدن) بدانیم، در این صورت معنی ظاهری جمله با ساختار دستوری آن هماهنگ می‌شود، اما این مشکل برجای می‌ماند که مدرّ عرق بودن دارشیشعان، با افعال و خواص ذکر شده آن در هیچ کدام از کتب قانون ابن سینا، تذکره داود انطاکی، جامع ابن بیطار، تحفه حکیم مؤمن و مخزن الادویه مطابقت ندارد. در مورد کاربرد دارشیشعان در بیماری‌های مفاصل نیز از میان کتب یاد شده، تنها در کتاب تحفه آمده است که طلای آن جهت نقرس نافع است. در جلد چهارم کتاب اکسیر اعظم نیز در علاج نقرس بارد و مرکب، از شرب و ضماد ۲۸ داروی مفرد یاد شده است که یکی از آنها دارشیشعان است. با وجود جست‌وجوی بسیار، چنین کاربردهایی از دارشیشعان در دیگر کتب (قانون، الاغراض، و معالجات عقیلی) دیده نشد. گذشته از این حتی اگر دارشیشعان طلاء عرق آور باشد، این کاربرد باید در مبحث احتباس عرق ذکر شود، نه در مبحث امراض مفاصل.

[۱۵۹] (۱۴۲). افتادگی مقدار زیت از نسخه اصلی است.

[۱۶۰] (۱۴۳). هزار دویست هفتاد و هفت: به همین صورت در نسخه آمده است.

[۱۶۱] (۱۴۴). کاتب در نگارش حمای یومی رسم الخطی به کار برده است که با دستور خطّ امروزی نیز سازگار است، ولی دو جنس دیگر را به صورت حمای یومی و حمای خلطی کتابت کرده است؛ که با دستور خطّ کنونی باید به صورت حمای خلطی و حمای دقی نگاشته شود. در سطور بعد نیز این ناهمگونی دیده می‌شود.

[۱۶۲] (۱۴۴). کاتب در نگارش حمای یومی رسم الخطی به کار برده است که با دستور خطّ امروزی نیز سازگار است، ولی دو جنس دیگر را به صورت حمای یومی و حمای خلطی کتابت کرده است؛ که با دستور خطّ کنونی باید به صورت حمای خلطی و حمای دقی نگاشته شود. در سطور بعد نیز این ناهمگونی دیده می‌شود.

[۱۶۳] (۱۴۵). آنچه کاتب نگاشته است بنا بر قواعد خط نستعلیق، آشکارا لثقر خوانده می‌شود، ولی واژه درست برای تب بلغمی داخل عروق، لثقه است نه لثقر.

[۱۶۴] (۱۴۶). این واژه را- که در نسخه خطی نقطه‌های آن به صورت سه نقطه پیوسته مثلثی، کمی بیرون از دندان نخست واژه گذاشته شده است- تنکی خواندم و آن را به معنی اندک در نظر گرفتم. و الله اعلم بالصواب.



[۱۶۵] (۱۴۷). به قرینه افعال بعدی این عبارت- که در سؤم شخص جمع صرف شده‌اند- این فعل نیز باید گذارند نوشته می‌شد.

[۱۶۶] (۱۴۸). اصل این واژه غشی است که در اینجا سهوا غش کتابت شده است. اگرچه به گزارش علامه دهخدا در لغت‌نامه، واژه غش در برخی نوشتارهای کهن پارسی مانند تاریخ بیهقی و دیوان سوزنی و دیوان نظیری به معنای بی‌هوشی و مدهوشی به کار رفته است، ولی در متون طبّی رایج و روا نیست. در این کتاب نیز فقط همین یک بار غش به جای غشی به کار رفته است.

[۱۶۷] (۱۴۹). تعداد کلّ اضلاع (دنده‌ها) در هر سو دوازده است نه چهارده. در دیگر متون طبّی کهن نیز به صراحت دوازده استخوان در هر سو یاد شده است، سیّد اسماعیل جرجانی در الاغراض می‌فرماید: استخوان‌های هر دو پهلو بیست و چهار پاره است، از هر سوی دوازده پاره. در هدایه المتعلمین اخوینی بخاری نیز همین شمارگان به زبان پارسی دری بیان شده است: بیست و چهار پاره استخوان بهلوست، دوازده از یک روی و دوازده از یک روی.

باری، چهارده استخوان از هر طرف نادرست است، ولی اگر در همین عبارت گفته می‌شد: تعداد آنها در هر دو طرف چهارده استخوان است که به اصطلاح اطباء آنها را اضلاع صدر گویند، درست بود. زیرا حکماء (مانند ابن سینا در قانون و جرجانی در ذخیره) از این دوازده دنده در هر سوی، فقط هفت دنده دایره‌ای شکل (مقوّسه) بالای در هر سوی را- که بالای حجاب حاجز واقع شده‌اند- اضلاع صدر نام می‌نهادند و پنج دنده پایینی دیگر در هر سوی را (شامل دنده‌های ۸ و ۹ و ۱۰ و دنده‌های آزاد ۱۱ و ۱۲) که زیر حجاب حاجز قرار می‌گیرند، اضلاع الخلف یا اضلاع الزّور می‌نامیدند. وجه تسمیه خلف برای این دنده‌ها آن گونه که در کتاب الماء آمده، این است که برخلاف سایر دنده‌ها از تمام کردن قوس و دایره تخلف می‌کنند. حکماء اجسام غضروفی انتهای اضلاع خلف را نیز شرسوف می‌نامیدند.

[۱۶۸] (۱۵۰). نویسنده در اینجا و جمله بعدی سهل‌انگاری کرده و در تقسیم‌بندی دنده‌ها باز هم به خطا افتاده است. وی اضلاع خلف را اضلاع منفصلی دانسته است که بخشی از اضلاع صدر هستند، درحالی که بنا بر نصّ قانون و ذخیره چنین نیست. نگاه کنید به پانوش پیشین.

[۱۶۹] لطیف قزوینی، فوائد الطفیة، ۱ جلد، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ه.ش.

[۱۷۰] لطیف قزوینی، فوائد الطفیة، ۱ جلد، المعی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۸ ه.ش.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز تحقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۲۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

